

جنگ و کشمکش در دنیای مدرن

جنگ های نیابتی



Terrorism war

نویسنده: اندریو ممفورد
مترجم: عبدالناصر نورزاد

جنگ های نیابتی

نویسنده: اندریو ممفورد

مترجم: عبدالناصر نورزاد

Copyright © Andrew Mumford 2013

The right of Andrew Mumford to be identified as Author of this Work has been asserted in accordance with the UK Copyright, Designs and Patents Act 1988.

First published in 2013 by Polity Press Polity Press

95 000000 000000

Cambridge CB2 1UR, UK

Polity Press

350 0000 000000

Malden, MA 02148, USA

All rights reserved. Except for the quotation of short passages for the purpose of criticism and review, no part of this publication may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted, in any form or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise, without the prior permission of the publisher.

ISBN-13: 978-0-7456-5118-7 0000-13: 978-0-7456-5119-4 (pb)

A catalogue record for this book is available from the British Library.

Typeset in 10.25 on 13 pt Scala

by Servis Filmsetting Ltd, Stockport, Cheshire

Printed and bound in Great Britain by Clays Ltd, St Ives plc

The publisher has used its best endeavours to ensure that the URLs for external websites referred to in this book are correct and active at the time of going to press. However, the publisher has no responsibility for the websites and can make no guarantee that a site will remain live or that the content is or will remain appropriate.

Every effort has been made to trace all copyright holders, but if any have been inadvertently overlooked the publisher will be pleased to include any necessary credits in any subsequent reprint or edition.

For further information on Polity, visit our website: www.politybooks.com

تقدیم به:

نیروهای امنیتی - دفاعی قهرمان افغانستان که
با فداکاری و ایثار، درس تاریخی برای نسل های آینده
به میراث گذاشتند اما با دریغ که قربانی توطئه ها و بی
کفایتی های رهبران بی ظرفیت شدند!

فهرست محتویات

- سخن مترجم ۱۰
- سپاس گذاری نویسنده ۱۶
- ظهور جنگ های نیابتی ۱۹

فصل اول

- جنگ نیابتی چیست؟ ۳۵
- تعیین معیار های جنگ های نیابتی ۳۸
- پویایی جنگ های نیابتی ۴۴
- مطالعه موردی: جنگ داخلی اسپانیا ۶۰
- فرماندهی واحدهای نظامی ۶۳

فصل دوم

- چرا مفهوم جنگ نیابتی مستلزم تجدید نظر است؟ ۶۶
- نظریه پردازان جنگ های نیابتی ۶۷

- ۷۰ منافع، قدرت و جنگ های نیابتی
- ۷۴ انگیزه های ایدئولوژیک برای جنگ های نیابتی
- ۸۱ "منسوخ شدن جنگ بزرگ"
- ۸۶ خطر و جنگ نیابتی
- ۹۳ فصل سوم
- ۹۳ چه کسی در جنگ نیابتی شرکت می کند؟
- ۹۶ جنگ های دولتی و نیابتی
- ۱۰۰ مطالعه موردی: جانشینان کوبا و جنگ داخلی آنگولا
- مطالعه موردی: جنگ نیابتی ایران در عراق از سال
۱۰۵.....۲۰۰۳
- ۱۰۹..... بازیگران غیر دولتی و جنگ های نیابتی
- مطالعه موردی: جنگ های شرق آفریقا و نیابتی های غیر
دولتی ۱۱۶

فصل چهارم

- ۱۲۲..... جنگ های نیابتی چگونه راه اندازی می شود؟
- ۱۲۲..... تامین نیروی انسانی
- ۱۲۶..... فراهم آوری تجهیزات
- ۱۲۹..... ارائه کمک های مالی
- ۱۳۱..... ارائه کمک های غیر نظامی
- ۱۳۷..... مطالعه موردی ۱: "بیداری انبار"
- مطالعه موردی ۲: آمریکا، مجاهدین و اشغال افغانستان
- ۱۴۲..... توسط شوروی، ۱۹۷۹-۱۹۸۹

فصل پنجم

- ۱۴۸..... آینده جنگ نیابتی
- ۱۵۱..... جنگ علیه سندرم ترور؟
- شرکت های نظامی خصوصی به عنوان ابزار جنگ نیابتی -
- ۱۵۶..... شرط بندی های آینده

- جنگ سایبری به عنوان یک حالت جنگ نیابتی ۱۶۷
- ظهور چین و تمایل به جنگ نیابتی ۱۷۳
- نتیجه گیری ۱۸۶
- تجدید نظر پیهم در خصوص جنگ نیابتی ۱۸۶
- جنگ های نیابتی به عنوان "ارزان ترین بیمه در جهان" ۱۹۱
- دینامیک در حال تغییر جنگ های نیابتی ۱۹۴
- پیامدهای جنگ های نیابتی ۲۰۱
- وابستگی ۲۰۲
- خشونت طولانی و یا تشدید شده ۲۰۳
- سرریز بیش از حد و "بازگشت به سوی جبهه جنگ" ۲۰۶
- جنگ های نیابتی در دنیای مدرن ۲۱۰
- Error! Bookmark not defined.** منابع

سخن مترجم

برای تقریباً یک دهه، جنگ نیابتی (Proxy warfare) به مثابه پر استفاده ترین شیوه جنگ با کم ترین هزینه انسانی و مالی، توسط قدرت های بزرگ و منطقه ای، مطرح نظر بوده است. جنگ های نیابتی که راهکار های ساده و هم موثر جنگ را در رویارویی قدرت های بزرگ نشان میدهد، در جریان جنگ سرد، کار برد وسیعی داشت. جنگ نیابتی، جنگ واسطه ای یا جنگ وکالتی وضعیتی است که در آن قدرت های درگیر به جای اینکه مستقیماً وارد جنگ با یکدیگر شوند با حمایت های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی از کشورها یا گروه های مسلح دیگری که با قدرت مقابل یا متحدین آن در جنگند، سعی در تضعیف آن قدرت یا فشار بر آن می نمایند. و این کار به علتی است که در بسیاری مواقع، قدرت های بزرگ به علت عدم تمایل به درگیری و رویارویی مستقیم و پائین نگهداشتن هزینه مالی و انسانی جنگ، تلاش می کنند تا از نیروهای بومی و محلی برای پیشبرد رقابت با حریف های خود، از جنگ نیابتی استفاده کنند. چون در بسیاری حالات به علت توان بالای نظامی قدرت های اصلی، درگیری نظامی مستقیم آنها با یکدیگر می تواند هزینه های سیاسی، اقتصادی و انسانی بالایی را برای هر دو طرف در پی داشته باشد و از این رو طرفین تلاش می کنند که بدون وارد شدن به جنگ تمام عیار از طریق حمایت از گروه ها و دولت های ثالث به طرف مقابل ضربه

بزنند. در موارد دیگری ممکن است دو قدرت اصلی به جنگ مستقیم با یکدیگر مشغول شده باشند، اما همزمان در مناطق دیگری با حمایت از گروه‌ها و کشورهای ثالث به جنگ نیابتی با قدرت مقابل نیز پردازند. جنگ نیابتی خالص تقریباً وجود ندارد، زیرا گروه‌هایی که با یک کشور خاص در جنگ هستند معمولاً به دنبال منافع و هدف‌های خاص خود هستند که ممکن است با منافع و هدف‌های کشور حامی آن‌ها یکی نباشد. معمولاً بیشترین کاربرد جنگ‌های واسطه‌ای در دوران‌های جنگ سرد است، زیرا به این وسیله می‌توان بدون درگیری مستقیم با قدرت مقابل و ورود در یک جنگ بزرگ و بسیار پرهزینه، به فشار بر قدرت مقابل ادامه داد. اما این امر از یک واقعیت مرکزی جنگ‌های نیابتی چشم‌پوشی می‌کند و آن این‌که: مداخله‌ی یک حامی مالی، در همان لحظه با آوردن تغییرات در محاسبات بازیگر جنگ نیابتی، باعث تغییر فوری آن درگیری می‌شود. با تکیه بر یک حامی مالی/ولی نعمت قدرت‌مند، بازیگران جنگ‌های نیابتی دلیل بیشتری برای انتخاب خشونت به‌جای سازش دارند. آن‌ها دلیل بزرگتر - و منابع بیشتر - برای دامن‌زدن به شعله‌ی درگیری دارند و این‌گونه، خطرات بیشتری برای خودشان و حامیان‌شان ایجاد می‌کنند. بازیگران جنگ‌های نیابتی در جوامع پسا-جنگ که تسلیحات خود را از یک حامی مالی خارجی دریافت می‌کنند، هم‌چنین خطر خشونت بیشتر در درون جوامع‌شان را برای مدت طولانی و با میزان بالای قتل و سایر جنایات خشونت‌آمیز در این کشورها،

می‌پذیرند. بازهم، این نیست که بگوییم تدارک سلاح به بازیگر جنگ نیابتی، همیشه یک تصمیم اشتباه است. اما، چه از طریق تکنالوژی بهتر برای ردیابی یا از طریق مکانیسم‌هایی که پس از مدت‌زمان خاصی این سلاح‌ها را غیرفعال می‌کنند، خطرات -تدارک سلاح به بازیگران جنگ نیابتی- امکان‌پذیر است و باید کاهش یابد. جنگ در هر حالتی پیچیده و درهم است، اما جنگ نیابتی اغلب پیچیده‌تر و درهم‌تر است. این جنگ می‌تواند به سادگی ارزش‌های ما را به تمسخر بگیرد و اثرات جدی و زیانبار را برای ما پدید آورد. در ضمن، همان‌طوری که رقابت بین قدرت‌های بزرگ افزایش می‌یابد، جذبه‌ی جنگ نیابتی نیز در حال فزونی است، جنگی که به قدرت‌های بزرگ امکان رقابت می‌دهد و در عین حال، آن‌ها را از رویارویی مستقیم بازمی‌دارد دقیقاً جنگ نیابتی است و هزینه کمتری نسبت به درگیری مستقیم دارد.

معمولاً از **جنگ سرد** به عنوان نمونه‌ای از جنگ نیابتی نام می‌برند؛ زمانی که شوروی و آمریکا در اروپا و بسیاری از کشورهای دیگر جهان، با یکدیگر در رقابت سنگین بودند و هر کدام در تلاش پیشبرد رقابت به نفع خود بودند، جنگ نیابتی بیشتر مورد استفاده پیدا کرد. با این حال مهم است بدانیم که جنگ نیابتی تقریباً به اندازه‌ی خودِ جنگ قدمت دارد. در حدی که حتی حدود بیست و پنج قرن پیش، ایران با اسپارتا در جنگ با آتن همراه شد و با

حمایت از شورشیان آتن عملاً نمونه‌ای از جنگ نیابتی را ایجاد کرد. دولت‌ها برای جنگ نیابتی توضیحات و توجیحات فراوانی دارند. از جمله اینکه می‌کوشند با این کار، از جنگ رو در رو اجتناب کنند یا جنگ‌ها و اختلافات خود را با هزینه‌ی کمتر (یا به هزینه‌ی دیگران) مدیریت کنند.

کاربرد دیگر جنگ نیابتی هم این است که دولت‌ها علیه یکدیگر اهرم فشار ایجاد می‌کنند. هم‌چنین به برآوردی دائمی از قدرت جبهه‌ی مخالف خود می‌پردازند. به هر حال، ضمن اینکه در فضایی که اعتماد بین کشورها کم‌رنگ می‌شود، جنگ نیابتی - البته معمولاً به قیمت تخریب یک سرزمین - به ابزاری برای اعتبارسنجی دوستی‌ها و ائتلاف‌ها تبدیل می‌شود اما هیچ دولتی تا حال از امکانات پیش آمده مبنی بر توسل به جنگ نیابتی امتناع نورزیده است. و این منطق ساده می‌خواهد. آیا تا به حال شده که برای اینکه از عمق دوستی دوست‌تان مطمئن شوید، یک سیلی محکم در گوش فرد دیگری بنوازید و بعد بنشینید و ببینید که دوست‌تان از شما حمایت می‌کند یا فردی که سیلی خورده است؟ (نخندید. در مقیاس جهانی گاهی چنین اتفاق‌هایی می‌افتد که در درون هیچ منطقی جای ندارد و تنها کسی برنده است که بتواند به گونه سریع و برق آسا نتایج آن را بسنجد و به آن توسل جوید).

کتاب حاضر **جنگ های نیابتی (Proxy warfare)** نوشته اندریو ممفورد، استاد دانشگاه با تجربه تدریس مسائل استراتژیک نظامی و مطالعات امنیتی، دریچه کوچکی از این دست ابتکارات است که تلاش شده تا جنگ نیابتی بعنوان داغ ترین مسئله مورد بحث در روابط بین الملل و مطالعات امنیت ملی، مورد بررسی موشکافانه قرار گرفته و ریشه یابی گردد. وی کوشیده تا شاخص های اصلی این نوع جنگ را با تیز بینی، مورد حلاجی قرار داده و به نتایج قابل قناعت دست یابد. در امتداد اثر، بارها نویسنده از خواننده پرسیده است که چرا جنگ نیابتی تا این حد، مورد استفاده قدرت ها بوده ولی تا هنوز کار علمی و تحقیقی که بتواند ریشه یابی قابل قناعت از ابعاد آن کند، صورت نگرفته است. ممفورد، با ردیف بندی فصول پنجگانه با یک مقدمه کوتاه و نتیجه گیری مبتنی بر دریافت های پنج فصل، تلاش کرده از یک طرف خلای اطلاعاتی اذهان عامه را در مورد جنگ های نیابتی بر طرف سازد و از دیگر، راهی برای تحقیقات مزید در زمینه بگشاید. نویسنده از اینکه عملا در تدریس مسائل امنیتی و نظامی و تاریخ جنگ های بشری شامل بوده با کنجکاوی و ژرف نگری بیشتر به این مسئله مهم پرداخته که چرا تاکنون گونه ای خالصی از جنگ نیابتی وجود نداشته و آن هم به علت تضاد در دیدگاه ها میان دولت حامی و گروه های بوده که منحیث ابزار نیابتی مبتنی

بر حمایت آن، با جوانب دیگر جنگیده اند. به هر حال تلاش مترجم این بوده تا کلمات و اصطلاحات را از زبان انگلیسی به زبان فارسی-دری با نهایت دقت و همخوانی و حفظ امانت داری که از اصول اساسی ترجمه است، برگردان نموده و با ساده سازی مفاهیم، زمینه برداشت سهل تر متن از جانب خواننده عزیز را مساعد سازد. نهایت تلاش شده تا سطور متن اصلی کتاب با همان شیوایی و ظرافت خاص خودش به زبان فارسی-دری برگردان گردد. علت مزید بر این تلاش، همخوانی محتوای کتاب با شرایط افغانستان است که از چهار دهه بدینسو، قربانی اهداف مغرضانه کشور های بیرونی بوده و این کار عمدتاً توسط نیروهای نیابتی انجام شده است. ترجمه این اثر را برای نسل جوان کشورم تقدیم می کنم تا با خوانش و مطالعه آن، درک درست و صحیح از جنگ نیابتی داشته و بر ابعاد آن وقوف پیدا نمایند. با توجه به آن چه که گفته شد، ترجمه حاضر به علت آنچه همخوانی آن با رویداد های جاری در عرصه جنگ و نزاع در افغانستان و درک خوبتر آن مفید واقع شده و مبانی استوار و قابل قناعت را برای تحلیل رویداد های نظامی و امنیتی بدست دهد.

عبدالناصر نورزاد

جنوری ۲۰۲۲ - شهر ساراگوسای ایالت اراگون اسپانیا

سپاس گذاری نویسنده

نخست از همه خود را مدیون لویز نایت در مجمع پولیتی میدانم که با ارائه طرح تحقیق، زمینه عینی تحریر کتاب حاضر را مساعد ساخته و با صبر و شکیبایی زاید الوصفی در امر تکمیل آن نگارنده را کمک شایانی نمودند. دیوید وینترز نیز در طول فرایند تحریر کتاب حاضر، کمک های ارزنده را برای نگارنده ارزانی فرمودند.

من از همکارانم در دانشکده سیاست و روابط بین الملل در دانشگاه ناتینگهام تشکر می کنم؛ به ویژه کسانی که در مرکز تحقیقاتی نزاع، امنیت و تروریسم مشغول کار اند و درباره جنبه های جنگ نیابتی با من بحث های مفصلی داشته که بدون شک استدلال های موجود در کتاب به دلیل بینش آنها واضح تر بوده و زمینه عینی بحث های جدی را در خصوص می گشاید.

مرکز مطالعات بین المللی پلیموت به اندازه کافی لطف نموده و این فرصت را به من دادند تا در یک سخنرانی دعوتی برخی از ایده های اصلی کتاب را ارائه دهم. سؤالاتی که پس از آن با آنها روبرو شدم باعث شد تا تفکر خود را در مورد بسیاری از مسائل در رابطه به جنگ های نیابتی کامل نمایم.

تشکر ویژه باید از دانش آموزان صنف جنگ های معاصر من در تاریخ ۱۲/۲۰۱۱ در ناتینگهام شود که بنا بر تقاضای آنها مستقیماً از طریق ورود من به لکچر جنگ های نیابتی ، به عنوان موضوعی در برنامه درسی، با جدیت بیشتر مشغول بررسی مطالب مندرج در این کتاب بودند و گاهی اوقات ژرف بینی، کنجکاوی و بینش فکری آنها مرا به چالش می کشاند تا درباره پویایی جنگ های نیابتی در دنیای مدرن سخت تر کوشیده و تعمق بیشتر نمایم. برعلاوه، من مدیون سه نفر از دانش آموزان عزیزم به خاطر ارائه کمک های ارزشمند پژوهشی برای تدوین کتاب حاضر، سپاسگزارم. ویل جکسون ، کریس آنوکیست و ولادیمیر روتا که با ارائه مقالات مفید، موارد مبهم را جستجو و واضح کرده و ایده های ارزشمند را جهت غنای کتاب حاضر فراهم کردند. من مدیون تمام افراد فوق الذکر به علت همکاری های بی شائبه شان جهت کمک در تدوین کتاب حاضر هستم؛ مسلماً که نگارنده مسول هرگونه کوتاهی و خطا در اثر حاضر می باشم.

در آخر، سپاس ویژه مختص همسر من ، هانا است که حاصل کار این کتاب را به او اختصاص داده ام. بدون شک، عشق و پشتیبانی او به من این امکان را داد که از زمان شروع نوشتن علی رغم چالش ها در عرصه تدوین هرچه بیشتر این کتاب، موفق به عبور از آن ها شوم. نظر های انتقادی وی به من

کمک کرد که استدلال‌ها را در هنگام توسعه پروژه قالب بندی کنم. تشویق گرم او کتاب را به سمت اتمام سوق داد. برای این، و خیلی موارد دیگر، من برای همیشه وی سپاسگزارم.

ظهور جنگ های نیابتی

جنگ نیابتی، گونه‌ی تاریخی از جنگ در تاریخ بشر است. توسل به جنگ نیابتی با هزینه‌ی کم، نمادی از تمایل بی سابقه ملت‌ها و قدرت‌های بزرگ در استفاده و کارگیری از آن در جریان قرون متمادی بوده است، در حالیکه مطالعه جنگ‌های نیابتی منحنی حلقه‌ی مفقوده مطالعات معاصر جنگ و امنیت باقی مانده است. جنگ نیابتی بعنوان پر کاربردترین نوع تقابل میان قدرت‌ها، تا هنوز به گونه‌ی ریشه‌ی مورد بررسی قرار نگرفته است. این کتاب تلاش می‌کند تا ریشه‌ها و وضعیت پویا و قابل تامل جنگ نیابتی را از جنگ سرد گرفته تا نبرد علیه تروریسم مورد بررسی قرار داده و با بررسی آن در یک قالب مفهومی، شرایط را برای درک بهتر آن برای مامساعد سازد. فصول بعدی این کتاب، به بررسی زمینه‌های تاریخی و راهبردی از وضعیت جنگ نیابتی در دنیای مدرن، با مدنظرداشت خاصیت پویای آن در جریان یک قرن گذشته پرداخته و آن را منحنی عمده‌ترین عامل معاصر نزاع در دنیای کنونی به تصویر بکشد. همچنین سوالاتی مانند

این که جنگ نیابتی چه است و چرا مورد استفاده قرار می گیرد و کی به آن متوسل می شوند نیز در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. برعلاوه، این کتاب تاکید دارد که چرا با وجود جنگ علیه تروریسم و بهار عربی که منجر به رویارویی مستقیم میان طرف های جنگ شده و توسط بازیگران غیر دولتی انجام می شوند، زمان حال، مهمترین مقطع زمانی برای مطالعه پدیده جنگ نیابتی است.

جنگ های نیابتی در این جا این طور تعریف می شود " درگیری غیر مستقیم توسط بازیگر سومی که در تلاش است تا بواسطه نفوذ در آن اهداف راهبردی خود را بر آورده سازد". طوریکه خواهیم دید، این تعریف نوعی ابهام را با تعاریف ارائه شده در مورد مداخله مستقیم و عملیات مخفی بوجود می آورد. از لحاظ نظری، این مسئله اذعان خواهد شد که منابع جنگ نیابتی همواره بعنوان یک عنصر دائمی جنگ مدرن باقی مانده و در آینده نیز خاصیت پویایی خود را حفظ خواهد کرد، چراکه حصول نتایج دلخواه راهبردی در این نوع جنگ ها، توسط نتایج مداخله مستقیم به اساس منافع ایدیولوژیک و خطرات بر خاسته از آن، بر آورده می شود. این تمایل بیشتر از زمان جنگ

جهانی دوم ۱۹۴۵ منحنی سایه جنگ هسته‌ی منجر به استفاده بیشتر از آن شده و خطرات آن نسبت به جنگ هسته‌ی کمتر محسوس است. جایکه بقای دولت‌ها و گروه‌ها در خطر نیست مگر امکان حصول منافع وجود دارد، دولت‌ها و گروه‌های شبه‌دولتی به گونه تاریخی منحنی‌توسل جویندگان جنگ‌های نیابتی برای تامین منافع راهبردی خود در در جنگ‌ها مورد سوطن قرار گرفته‌اند. تلاش نگارنده در این جا طوری نیست تا سیر تاریخی هر جنگ نیابتی را که تا اکنون در دنیای مدرن اتفاق افتیده به گونه‌ای مجرد بررسی کند. در عوض، در این جا تلاش می‌شود تا نمونه‌های عملی جهت روشن سازی و تعارف بیشتر از مفهوم جنگ نیابتی و توضیح گسترده تر از علل، نحوه راه اندازی و نتایج آن در گذشته، حال آینده ارائه گردد. تا کنون تحلیل مختص جنگ‌های نیابتی در مطالعات امنیتی صورت نگرفته است. در سال ۱۹۹۶ کی جی هالستی اظهار داشت که "جنگ همواره منحنی نقطه تمرکز و محوری در مطالعات روابط بین الملل در سه قرن گذشته قرار داشته است" در حالیکه این اظهارات وی می‌تواند تنها در صورتی مصداق پیدا نماید که اگر ما جنگ را به مفهوم

جنگ میان دولت‌ها به گونه متعارف تصور کنیم". درگیری غیر مستقیم که با خشونت نیز همراه است در هر دو حالت جنگ میان دولت‌ها و فراتر از آن، جایگاه حاشیه‌یی را در مباحث جنگ‌های مدرن اختیار کرده است. نا اکنون یک قسمت زیادی از نظریات، تحقیقات و مطالعات کیفی جنگ در دنیای مدرن، نوع جنگ نیابتی را بعنوان بخشی اصلی جنگ مدنظر نگرفته است. حتی تحقیقات انجام شده مانند کتاب تالیف شده توسط اوود آرنی "جنگ سرد جهانی" از مفهوم جنگ نیابتی ذکری نکرده و حالیکه از مداخله قدرت‌های بزرگ در جهان سوم نام برده است. به استدلال‌های وی، چنین درگیری‌ها و مداخلات قدرت‌های بزرگ در دامنه تاریخی جنگ سرد پنهان می‌شوند و ماهیت اصلی خود را می‌بازند. از سوی دیگر، از لحاظ مفهوم، جنگ‌های نیابتی منحنی مطالعه میان رشته‌ای در مطالعات جنگ مورد توجه قرار نگرفته است. پس این کتاب تلاشی است در جهت تبیین و توضیح سیر تاریخی ادبیات معمول جنگ در مورد جنگ‌های نیابتی جهت درک بهتر آن و شامل آن سازی منحنی رشته مهم روابط بین الملل و مطالعات امنیت ملی. نظریه راهبردی

کلازویتس تاکید بیشتر به ویژگی پویایی جنگ از یک زمان به زمان دیگر دارد. این هدف کتاب حاضر است تا نشان دهد که چگونه خاصیت پویایی جنگ در دنیای مدرن منجر به تغییرات در رابطه به نحوه های استفاده از جنگ نیابتی شده که تا حال توسط بازیگران دولتی و غیر دولتی مورد استفاده قرار گرفته و تاثیر و نتایج آن برای حصول اهداف راهبردی قابل لمس بوده است. در قرن بیستم در آستانه عدم کارایی جنگ های تمام عیار، مداخلات نیابتی شکل تشدیددی جدید بخود گرفت، زیرا نتایج جنگ های تمام عیار جز تخریب گسترده، هزینه های گزاف انسانی، ویرانی زیر بناها و نابه سامانی سیاسی را در پی داشت. با پایان جنگ جهانی دوم که خطر جنگ هسته ای به وجود آمد، خطرات ناشی از رفتن به جنگ تمام عیار و یا به چالش کشیدن امنیت یک کشور هسته ای را آشکارا برجسته نمود که نگرانی جدی برخاسته از آن، شرایطی را ایجاد کرد که جنگ های نیابتی را بیشتر از پیش مساعد ساخت. این تناقض ناشی از ثبات / بی ثباتی ناشی از سلاح هسته ای باعث شد که کشورها برای جاه طلبی های استراتژیک خود در صدد نتایج ملموس برآمده و راهکار های جایگزین را جستجو کنند. درود جهان در اواسط قرن بیستم

به جنگ سرد به زودی نشان داد که توسل به جنگ های نیابتی ابزاری مناسب بود که با استفاده از آن دولت های ابرقدرت می توانستند نفوذ خود را بکار گیرند و تلاش کنند حداکثر منافع خود را در بخش هایی از جهان سوم ، در عین حال همزمان انجام دهند. حتی پس از آنکه سیستم دو قطبی در دهه ۱۹۹۰ جای خود را به نظم نوین جهانی داد ، مداخله نیابتی همچنان یک عنصر مسلط در بحث های بین المللی باقی ماند ، زیرا عصر جدید جهانی سازی به انقلاب اطلاعات منجر شد و با افزایش قابل ملاحظه بازیگران غیر دولتی در روابط بین الملل در دهه گذشته قرن بیستم ، مفهوم "مداخله" به صراحت با دستور کار "مسئولیت و محافظت" و مباحثات مربوط به انسان دوستانه گره خورد . این عامل تا حد زیادی ، ادامه مداخلات نیابتی را که کشور های جهان به آن متوسل می شدند را تحت الشعاع قرار داد. نتیجه آن دوری و دلسردی دولت های غربی بود که سیاست خارجی لیبرال را اختیار کرده از سیاست عدم مداخله بهره می بردند.

توسل به جنگ نیابتی در جهان پس از یازده سپتمبر نه تنها که کاهش نیافت بل به موجب آن ایالات متحده امریکا با اعلان شعار " یا باما یا علیه ما " با

پیروی از سیاست‌هایی جهانی جهت تأمین منافع استراتژیک خود با جنگ علیه ترور تلاش نمود، تا به گونه‌ای در مسیر جنگ نیابتی فعال تر عمل کند و از این طریق منافع خود را تحکیم ببخشد. ایالات متحده آمریکا با مخاطب قرار دادن بعضی کشور به عنوان حامیان مالی تروریسم تحت نام "محور شرارت" اعلام نمود، که یگانه روشی که بواسطه آن هم بتوان "ائتلاف قدرتمند" را بوجود آورد و هم متحدان راهبردی بتوانند اهداف استراتژیک خود را بیشتر تحصیل کنند، تا حدود زیادی از طریق توسل گسترده به جنگ‌های نیابتی امکان پذیر است. با این حال، این فقط ابرقدرت‌ها نیستند که مضمون اصلی جنگ نیابتی را شکل داده‌اند، بل با توجه به شیوه مشارکت محتمل کم‌هزینه‌تر، اغلب با ریسک پایین، از بازیگران غیر دولتی از جمله گروه‌های تروریستی و اخیراً شرکت‌های امنیتی خصوصی به عنوان بیشترین توسل‌جویندگان به نوع جنگ نام برده می‌شود. بنابراین، این کتاب طیف گسترده‌ای از بازیگران درگیر در جنگ نیابتی، از نظر تاریخی و معاصر را مورد بررسی قرار می‌دهد، تا به تجزیه و تحلیل کامل نه تنها کشورهای پیردازد که به این نوع جنگ مستقیماً تداخل می‌روزند، بلکه انگیزه‌های آن دسته از گروه‌هایی را که به عنوان گروه‌های نیابتی عمل می‌کنند، نیز

ارزیابی شود.

بنا این که چرا جنگ نیابتی هنوز هم مسئله مهمی در دنیای مدرن است؟ سئوالی بسیار اساسی و قابل توجه است که میباید به آن علمی، عمیق و اساسی پرداخته شود. اما کتاب حاضر به نتیجه رسیده است که توسل به جنگ های نیابتی عمدتاً به دلیل دو جریان اصلی در تحلیل جنگ قابل تامل است. نخست ، به تعبیر جان مولر ، "عدم توسل به جنگ تمام عیار". جنگی تمام عیار ، یا متعارف نوعی جنگی است که "دولتی در مقابل دولت" با توجه به تغییر ماهیت سیستم دولت و نظم بین المللی در اواسط اواخر قرن بیستم به آن توسل جسته است. دوم ، تاریخ به ما می گوید که هرگونه تمرکز جدی آکادمیک و نظامی بر ضد شورش (همانطور که در حال حاضر در طول جنگ علیه ترور شاهد آن هستیم) لحظه ای است و اغلب فقط تا زمان استقرار نیروها ادامه دارد. تحقیقات علمی پیرامون جنگ ویتنام بسیار غم انگیز است ، اما با تأثیرگذاری بر ماهیت و شیوه ضد شورش ، پس از عقب نشینی ایالات متحده ، تأثیر قراوان خود را داشته است. به عنوان یک نتیجه ، ارتش آمریکا (و در واقع جامعه دانشگاهی آن) از زمان آغاز جنگ در افغانستان و عراق باید " راهبرد ضد شورش" را آغاز می کردند. اما اگر الگوی توجه به جنگ غیرقانونی پس از خروج ویتنام پس از خروج نیروهای جنگی از خط مقدم

جنگ علیه ترور تکرار شود، ناگزیر خواهد شد که شورشیان ضد شورش را بار دیگر به پشتوانه استراتژیک به میدان جنگ منتقل کنند. با منسوخ شدن قواعد سنتی جنگ مبتنی بر محوریت دولت و تأثیر چشمگیر جنگ های عراق و افغانستان بر تمایل آینده آمریکایی ها برای اعزام مجدد سربازان به این راهبرد ضد شورش در محوریت راهبردی های نظامی با توجه ویژه به نیروهای نیابتی قرار خواهد گرفت.

این کتاب به فصول متمرکز و تحلیلی تقسیم می شود که به دنبال تجزیه ساختار عناصر اساسی جنگ هستند. در هر فصل مطالعات مفصلی برای کمک به ارائه تجربیات خواهد شد. فصل ۱ تجزیه و تحلیل آنچه در واقع جنگ نیابتی است را ارائه می دهد. این مولفه ای از جنگ نوین شکل و خاص گونه جدیدی از جنگ را تعیین می کند و آن را در تصویر گسترده تر از جنگ مدرن قرار می دهد. در این فصل به تعریفی که قبلاً ارائه شده است مبادرت می شود که جنگ نیابتی درگیری غیرمستقیم در یک مناقشه توسط اشخاص ثالث است که می خواهند نتیجه استراتژیک خود را از آن حاصل نمایند، شرح خواهد داد. این فصل که اغلب به روایت گسترده ای از تاریخ جنگ در نظر گرفته شده است، لزوم مشاهده این بخش خاص از جنگ را به شکل مجرد و سازنده مطرح می کند، زیرا انگیزه ها، شیوه ها و

بازیکنان مؤلفه ای خاصی جنگ های نیابتی است. بنا از خواننده تقاضا می شود که همه گیر بودن جنگ نیابتی در تاریخ معاصر مدرن را مطالعه نموده و با طرح این سؤال که جنگ نیابتی چیست ، با مشخص کردن آنچه که نیست ، روشن خواهد شد. جنگ نیابتی شامل اعزام آشکار نیروهای نظامی نمی شود. این به معنای مداخله مستقیم شخص ثالث است و این توصیف در این فصل ارائه خواهد شد تا بتواند پدیده جنگ نیابتی را بطور مناسب تشخیص دهد و به عمق آن پی ببرد.

فصل ۲ به سؤال اساسی مبنی بر اینکه چرا مداخله نیابتی برای بازیگران روابط بین الملل مهم است ، پرداخته خواهد شد. بر اساس ارزیابی ها این استدلال خواهد شد که مراجعه به مشارکت نیابتی اغلب راهی برای تحقق اهداف استراتژیک بلند مدت سیاست های خارجی و امنیتی ، چه در منطقه و یا در سطح جهان است. مداخله نیابتی از شکاف دولت یک کشور عبور می کند و با توجه به قاطعیت آن در جهت دستیابی به اهداف استراتژیک بدون در نظر گرفتن وضعیت واحد ، مسئله در گیر شدن بازیگران غیر دولتی در جنگ نیابتی نیز مطرح می شود. اگرچه ، لازم به ذکر است که ابر قدرتها از نظر تاریخی تمایل بالاتری را برای مداخله نیابتی دارند. در این فصل دلایل اصلی ، بر اساس فرضیات منافع شخصی ، در مورد چرایی مداخلات نیابتی ، یعنی

مداخلات ایدئولوژیکی ناشی از خواسته های بزرگ سیاسی (خصوصاً در دوران جنگ سرد) و مداخلات ناشی از طرح های امنیتی یا استراتژیک ، مطرح خواهد شد.

در فصل سوم سؤال می شود "چه کسی به جنگ نیابتی متوسل می شود؟" و این منشا مداخله نیابتی دولت ها را مشخص می کند. اما فرضیات مربوط به این که بازیگران غیر دولتی همانند دولت ها می توانند، جز جنگ نیابتی باشند را توضیح خواهد داد. مصداق این مسئله توسل گروه های تروریستی و سازمان های شبه نظامی به جنگ نیابتی است که همانند دولت ها از آن بهره می برند و منافع راهبردی خود را از طریق آن تامین می کنند. در این فصل همچنین، موارد شایع درگیری دولت ها در جنگ نیابتی (مانند درگیری آمریکا در جنگ ویتنام) ، و همچنین منابع درگیری غیر دولتی ، از گروههای تروریستی (مانند نقش حزب الله در جنگ اسرائیل با لبنان در سال ۲۰۰۶) ، و اتحادیه های قومی (مانند ایرلندی ها و آمریکایی ها در طول جنگ انگلیس ها در ایرلند شمالی) نیز مورد بحث خواهد بود.

فصل ۴ به این سؤال می پردازد که چگونه جنگ های نیابتی انجام می شود. این فرم به طور انتقادی شکل های پشتیبانی نیابتی را از اشخاص ثالث ، مانند کمک های اطلاعاتی ، پول و تأمین لجستیکی مطرح می کند. در این فصل

اشکال مداخله ای که توسط دولت ها و بازیگران غیر دولتی درگیر جنگ نیابتی می شوند را به بحث می گیرند. این روش های درگیری را در سه دسته اصلی می توان تفکیک کرد. تأمین یا آموزش نیروی انسانی ، مانند شبه نظامیان همدست یا سایر مبارزان نامنظم ، غالباً شایع ترین روش درگیر شدن در جنگ نیابتی همین نوع است تا افراد ثالث بتوانند از اهرم مستقیم در موارد پیش آمده استفاده اعظمی کنند. تأمین مواد و پول غالباً مرجع رایج درگیر شدن مخفیانه توسط نیابتی است و به اشخاص ثالث این امکان را می دهد که به عنوان خیرین دور از جناح جنگ طلب مورد نظر خود عمل کنند. سرانجام ، به اشتراک گذاشتن یا انتشار اطلاعات وسیله ای کاملاً ظریف برای به وجود آوردن رویدادها است ، به عنوان مثال ، با پخش تبلیغات یا استفاده از اینترنت به عنوان روشی برای به اشتراک گذاری اطلاعات که باعث تضعیف حریف می شود، می توان جنگ نیابتی را پیش برد.

فصل ۵ توجه به آینده جنگ نیابتی دارد و روندهای جنگ در مراحل مختلف را مورد بررسی قرار می دهد و مفهوم سازی جنگ نیابتی را به عنوان یکی از مؤلفه های قابل پیش بینی شایع در قرن نوزدهم تجزیه و تحلیل می کند. ابرقدرتها ، به ویژه ایالات متحده ، از مداخلات نیابتی به عنوان روشی برای دستیابی به یک بازی سیاسی انتهایی استفاده کرده اند. روسای جمهور آمریکا

که قصد لازم برای از بین بردن منافع آمریکا را ندارند ، اما غالباً آنطور که ویتنام نشان داد ، و هنوز هم عراق می تواند اثبات کند ، برخی از حوادث حوضه ای شرایطی را ایجاد می کنند که منافع استراتژیک آینده دیگر نمی توانند با هزینه های گران و جامع تضمین شوند. نمایش قدرت نظامی آمریکا. به اصطلاح "سندرم ویتنام" ملتی را از یک مناقشه طولانی و پرهزینه در جنوب شرقی آسیا بیرون می آورد که با فروتنانه بودنش به دست یک نیروی شورشی ظاهراً آموزش دیده و مجهز به بیماری ناامید شده بود. اگر جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۰/۹۱ اتفاق نمی افتید آمریکایی ها دوباره نیروهای خود را به ویتنام اعزام می کردند. بنابراین اگر آمریکایی ها مایل به تامین منافع خود در خارج از کشور نیستند ، و تمایلی به پرداخت هزینه برای این کار ندارند ، چگونه می تواند این معضل را برطرف کند؟ در این کتاب آمده است که پیامد اجتناب ناپذیر جنگ علیه ترور بر روی کیف پول آمریکایی (با توجه به این که تنها جنگ عراق تخمین زده می شود سرانجام در میان رکود اقتصادی جهانی دلار) و بر غرور ملی آمریکا (با بیش از ۴۰۰۰ کشته جنگی) از موارد مهمی است که حتی پس از آن رییس جمهور بوش در ماه مه ۲۰۰۳ به عنوان "مأموریت انجام شده" اعلام کرد که ایالات متحده به توسعه در جنگ های نیابتی بازگردد ، تا منافع خود را به حداکثر برساند و در

عین حال قرار گرفتن در معرض خطر سیاسی و نظامی خود را به حداقل برساند. به طور خلاصه ، نشانه های مناقشه بعد از عراق در جهان به ظهور مجدد جنگ نیابتی به عنوان شیوه اصلی مداخله ، خشونت و نظم ویا (عدم) آن اشاره می کند.

با این حال ، جنگ نیابتی یک پدیده آمریکایی محور نیست. تداوم ظهور چین به عنوان یک ابرقدرت جهانی ، سؤالهای مهمی را مطرح می کند که چگونه این کشور حضور خود را در داخل کشور اعمال می کند و آیا این امر احتمالاً بدون درگیر شدن در روابط تجاری خود با غرب احتمال شرکت در جنگ های نیابتی را افزایش می دهد. جنگ های مداوم در آفریقا زمینه ای را برای چین فراهم آورده است تا قدرت خود را در منطقه اعمال کند و ممکن است نشان دهنده آغاز یک سیاست خارجی قاطع تر چین در دهه های آینده باشد. باید اضافه کرد که جنگ نیابتی نوعی مصداق نیست که فقط توسط کشورها انجام شود. پرداختن به این مسئله که جنگ نیابتی در عصر بازیگران غیر دولتی و تروریسم شبکه ای به چه معنی است ، بسیار مهم است. تأسیس جهانی القاعده به وضوح تحت تأثیر شیوه ای قرار گرفته است که با استفاده از نیابتی چنین سلول های شبکه ای ، خصوصاً به دستور و یا با همکاری "کشورهای سرکش" ، را می توان با استفاده از اهداف منطقه ای ،

بررسی کرد. علاوه بر این، افزایش شرکت های نظامی در اواخر دهه ۱۹۹۰ به طور قابل ملاحظه ای نشان دهنده یک نشانه مهم دیگر برای مسیر آینده جنگ نیابتی است، که نمایانگر یک وسیله نقلیه پر طرفدار جدید برای انجام مداخله نیابتی است. حتی پس از خروج نهایی آمریکا از افغانستان، مطمئناً ایالات متحده آرزو خواهد کرد تا بر وضعیت امنیتی آن کشور و منطقه وسیعاً تأثیر بگذارد. مهار بازیگران نیابتی برای انجام مناقصه برای آنها نتیجه ای اجتناب ناپذیر خواهد داشت و بدین ترتیب بخش بزرگی از بحث را در این فصل آینده نگر نشان می دهد.

نتیجه گیری، روشی را نشان می دهد که جنگ نیابتی یک عنصر چند ساله جنگ مدرن بوده است، و مستحق تجزیه و تحلیل پایدار و بازنگری انتقادی است. از لحاظ حیاتی، از طریق دیدگاه تاریخی، نتایج جنگ های نیابتی را نیز با شناسایی عوامل مؤثر در موفقیت و شکست در نمونه های تجربی برجسته، در این کتاب به طور جامع ارزیابی خواهد کرد. این کار کمک خواهد کرد تا کل پویایی های موجود در جنگ های نیابتی درست درک شود و یک تجزیه و تحلیل کامل از پیامدهای جنگ های نیابتی را بدست آید. این کار نه تنها بر کشورهای که جنگ نیابتی در آنجا به کار گرفته شده اند بلکه در چشم انداز جنگ های مدرن جنگ نیز حایز اهمیت است..

به عبارت دیگر ، آیا مداخله نیابتی از نظر تاریخی اثبات شده است که وسیله ای مناسب برای دستیابی به اهداف و تقویت علاقه باشد ، و اگر چنین است ، گذشته چه می تواند در مورد مسیر آینده جنگ نیابتی به ما بگوید؟

مداخله نیابتی در سراسر طیف جنگ در دوران معاصر رواج داشته است ، از جنگ متعارف دولت- در مقابل دولت ، تا تعدد جنگهای داخلی در قاره ها. از توسل شورشیان که اکنون بر گفتمان استراتژیک تسلط دارند ، به جنگ های اعلام نشده یا محدود که فرصت تنش زدایی ناگهانی را برای آشکار کردن مداخلات نیابتی ارائه می دهند همه و همه قابل بحث اند. بنا نتیجه گیری ما می کوشد تا ارزیابی جنگ نیابتی را به عنوان یک قطعه مشخص از مطالعات جنگ آینده ، به ویژه با توجه به نشانه هایی مبنی بر اینکه این یک روش جنگی است که ما احتمالاً در دهه های آینده شاهد آن خواهیم بود ، ارزیابی نماید. جنگ های نیابتی بین چندین لایه امنیتی جهانی (بین المللی ، منطقه ای ، ایالتی و فرعی) اتفاق افتیده که در نتیجه درک کامل مسائل ، تهدیدات و انجام جنگ های نیابتی در این سطوح مختلف به ما کمک می کند تا فکر کنیم چگونه می توان جهت آینده این عنصر جدایی ناپذیر از مفاهیم مدرن جنگ را ارزیابی نماییم و از درک وسیع تری در زمینه برخوردار شویم.

فصل اول

جنگ نیابتی چیست؟

جنگ های نیابتی ، مشارکت غیرمستقیم در یک درگیری نظامی توسط بازیگر ثالث است که می خواهد با کسب نتیجه استراتژیک دیگران را تحت تأثیر خود قرار دهد. بازیگران در یک جنگ نیابتی معمولاً یک عنصر دولتی یا غیر دولتی است که خارج از کانال رسمی، در تلاش پیشبرد جنگ موجود است و بازیگران منتخب آنها که مجرای اسلحه ، آموزش و تأمین بودجه هستند، خود دولت ها یا سازمان هایی است که به تامین احتياجات بازیگران می پردازد. چنین مداخلات، ظاهراً به دلایل افزایش حداکثر علاقه انجام می شود و در عین حال خطر را به حداقل می رساند. به طور خلاصه ، جنگ های نیابتی جایگزینی منطقی برای کشورهای است که به دنبال دستیابی به اهداف استراتژیک خود هستند و در عین حال از درگیر شدن در جنگ مستقیم ، پرهزینه و خونین خودداری می کنند.

قبل از اینکه هر چه بیشتر پیش برویم ، مهم است که جنگ های نیابتی را در هر دو زمینه بین المللی و محلی آنها قرار دهیم و مورد بررسی بگیریم. غالباً ،

این دو زمینه با هم در ارتباط نزدیک استند تا پویایی جنگ نیابتی را شکل دهند. از نظر تاریخی، دولت‌ها از وقایع بومی سازی شده خاص (مانند جنگ های داخلی) برای ایجاد تغییر در محیط ژئوپلیتیک گسترده تر (مانند ایجاد ایدئولوژی رقیب در منطقه وسیع تر) استفاده می کنند تا اهداف استراتژیک خود را حاصل نمایند. به عنوان مثال، جنگ سی ساله (۱۶۱۸-۱۶۴۸)، جایی که فرانسه پروتستان و اسپانیای کاتولیک به طور اجتناب ناپذیری خود را در کنار هم دینداران خود در امپراتوری مقدس روم قرار دارند و سرگرم درگیری شدند. دو قرن بعد، جنگ داخلی آمریکا با توسل به جنگ نیابتی اتفاق می افتد؛ طوریکه از این طریق فروش تسلیحات انگلیس به کنفدراسیون انقلابیون امریکایی به طور گسترده ای تلاش می شود تا سود سیاسی و اقتصادی بلند مدت از پیروزی کشورهای تجزیه طلب جنوبی نصیب انگلیس ها شود. به همین ترتیب، در طول جنگ فرانسه-پروس از سال ۱۸۷۰-۱۸۷۱، انگلیس دوباره با مسلح کردن ارتش فرانسه برای خدشه دار کردن دشمن مشترک پروس خود، اقدام می کند. حتی قبل از پایان قرن نوزدهم، تأثیر انقلاب صنعتی بر سلاح های جنگ دامنه ای را برای ملل غربی به ویژه در مورد مطالبات مربوط به مشاغل موجود در خارج از کشور افزایش داده بود.

تولید سلاح های کشنده تر و مؤثرتر به ابزار چانه زنی برای تأثیرگذاری استراتژیک بر نتایج جنگ ها تبدیل شده بود.

اگرچه در طول تاریخ از نیابتی ها به عنوان وسیله ای برای تکمیل اهداف اشخاص ثالث استفاده شده است ، اما فقط در قرن بیستم جنگ توسط نیابتی به یک شکل خاص از نتیجه گیری ملموس تبدیل شده است. با وجود موضع رسمی بی طرفی ، ایالات متحده از طریق فراهم آوری گسترده اسلحه ، از Triple Entente به عنوان وکیل استفاده کرد تا اختلاف را در اروپا را در طول سه سال آغاز جنگ جهانی اول به وجود آورد. رییس جمهور فرانکلین دی روزولت نیز موضع مشابهی از مشارکت در جنگ نیابتی را در طول جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۴۱ اتخاذ کرد.

در واقع ، اتخاذ استراتژی های جنگ نیابتی چنان در سیاست اواسط قرن بیستم وارد شده و مسلط شد که مداخله مستقیم ابرقدرت (مانند حمله اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان) به طرز بحث برانگیز استثنائی شد صاحب قاعده مشروعیت در دوره جنگ سرد گردید. دخالت نیابتی از راه دور ، به عنوان یک هنجار تعیین شده بود. ادعاها ، مانند آنچه از هارولد تیلما ، مبنی بر اینکه در اواخر دوران جنگ سرد "مداخله آشکار نظامی خارجی مناقشه مسلحانه بین المللی مدرن را هدایت می کند" که این خود اوج استفاده از مداخلات

نظامی پنهان و غیر مستقیم خارجی و همه گیر بودن جنگهای نیابتی در طول آن قرن را نشان می داد.

تعیین معیار های جنگ های نیابتی

اگرچه در گذشته تلاش شده است تا توضیح داده شود که جنگهای نیابتی چه معنایی را در بر می گیرد؛ اما هنوز هم تناقضات و ابهامات در مورد باقی مانده اند. در سال ۱۹۶۴، کارل دویچ جنگهای نیابتی را چنین تعریف کرد – "یک درگیری بین المللی بین دو قدرت خارجی، که در خاک یک کشور ثالث درمورد مسئله ای می جنگند و با استفاده از برخی از نیروی انسانی، منابع و قلمرو آن کشور به عنوان ابزاری برای دستیابی به اهداف عالی و استراتژی های خارجی تلاش می کنند." احتمالاً، اشاره دویچ بسیار سطحی محور است، زیرا نقش بازیگران غیر دولتی را نادیده می گیرد. در جنگ های نیابتی (همانطور که در فصل ۳ بحث شده است)، و آن را ناخواسته بین المللی می کند- بازیگران دولتی و غیر دولتی همه شامل اند. بنابراین شاید برای بدست آوردن درک بیشتر از جنگ های نیابتی، بهتر است ابتدا به آنچه که نیستند بپردازیم. جنگ های نیابتی صرفاً جنگهای منطقه ای نیستند که ظاهراً مبارزات ایدئولوژیک گسترده تری را نشان می دهند که توسط ابرقدرت ها حمایت می شوند. آنها نه با مداخله نظامی مستقیم توسط اشخاص

ثالث و نه لزوماً نوعی "اقدام پنهانی" هستند ، که بعداً در این فصل به طور کامل مورد بحث قرار خواهد گرفت. جنگ های نیابتی صرفاً با عنوان دسته بندی نمی شوند که به عنوان مثال ، قدرتهای منطقه ای متوسط در جریان جنگ سرد رخ دهند ، زیرا چنین فرضی نادیده گرفته شده، اشکال دیگر منازعه ای نیست که بواسطه مداخلات نیابتی ، یعنی جنگ های داخلی انجام می شود.

تلاش بیشتر برای شفاف سازی مفهوم جنگ نیابتی لازم است زیرا در این کتاب اصطلاحات "جنگ نیابتی" و "مداخله نیابتی" به صورت متناوب مورد استفاده قرار می گیرند. این مبتنی بر تفاهم است که دولت ها در درجه اول به طور غیر مستقیم در جنگ دیگران دخالت می کنند و از نیابتی هایی استفاده می کنند که قبلاً درگیر جنگ بودند. شرایط جنگ از قبل وجود دارد و اغلب با مداخله تشدید می شوند. علاوه بر این ، این مداخلات غیرمستقیم برای تقویت استراتژی های ذاتاً جنگ مانند منافع یا به پیروزی رساندن ایدئولوژی ، استفاده می شود ، هرچند که خطرات مرتبط با جنگ آشکار یا مداخله مستقیم را به حداقل برساند. به این ترتیب ، این کتاب به جنگ های نیابتی و مداخلات نیابتی برای توضیح همان پدیده مداخله غیرمستقیم در یک درگیری توسط دولت شخص ثالث اشاره خواهد کرد.

ریچارد ند لبو، در کتاب خود چرا ملت‌ها مبارزه می‌کند، بر تقابل جنگ سرد بین دو ابرقدرت اصلی و متحدین و مخالفانشان اشاره می‌کند (در این کتاب به عنوان جنگ نیابتی درک می‌شود اگر متحد از طریق سایر قدرتهای غیر مستقیم کمک‌های غیرمستقیم دریافت کند). نه به عنوان "یک کشور میان"، نه جنگ و نه صلح، و بنابراین در تجزیه و تحلیل مجموعه داده‌های بزرگ خود در مورد علیت جنگ‌ها در سه دوره گذشته گنجانده نشده است. این نشان دهنده چگونگی درک پویایی و اهمیت جنگ‌های نیابتی در میان مطالعات امنیتی به وجود آمده است و به درک دانش ناقص طیف گسترده‌ای از انواع جنگ در جهان مدرن کمک می‌کند. این یک نکته مهم است به ویژه هنگامی که با در نظر گرفتن محاسبه KJ Holsti مبنی بر اینکه ۳۰ درصد از همه جنگ‌ها بین سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۹۵ ما شاهد نوعی مداخله خارجی هستیم. اگرچه می‌توانیم فرض کنیم که این مسئله واقعاً بسیار بیشتر از آن است که هولستی به آن پرداخته باشد. مجموعه داده‌های وی جنگ‌های استعمار است که در اواسط قرن بیستم در سراسر جهان سوم رخ داده است، بسیاری از آنها حاوی مداخلات نماینده قابل اعتمادی از ابرقدرت‌ها بودند. در واقع، این الگوهای مداخله نیابتی در چنین جنگ‌های ضد استعماری بود که حاکی از افزایش توسل به جنگ نیابتی شده است، زیرا ابر

قدرت ها به دنبال راه هایی برای تغییر سیاست های منطقه ای به نفع ایدئولوژی خود بودند. همانطور که هدلی بول در اوایل دهه ۱۹۸۰ خاطر نشان کرد: 'در دهه های اخیر... حالت مداخله تغییر کرده است.. تاکنون ، یکی از مهمترین تلاش ها برای بازنگری جنگ نیابتی به عنوان یک بحث مهم که ارزش مطالعه در نوع خود را دارد، می باشد که در مقاله ای که در اواسط دهه ۱۹۸۰ توسط محقق اسرائیلی یاکوف بار-سیمان توف نوشته شده بود، است. در این مقاله او نه سوال مهم را برای توصیف جنگ از طریق نیابتی به عنوان یک سؤال مطرح می کند که ارزش دارد به این سؤالات پردازیم و پاسخی ارائه دهیم ، تا درک خود را از آنچه جنگ نیابتی به وجود می آورد بیشتر سازیم.

• آیا می توان یک جنگ نیابتی را چنین طبقه بندی کرد که یک قدرت خارجی مستقیماً در آن دخالت می کند؟ نه. مداخله غیرمستقیم عنصر اساسی جنگ نیابتی است (برای بحث کامل در مورد این موضوع به بخش بعدی مراجعه کنید).

• آیا ضروری است که هر دو کشور کوچک در یک جنگ محلی به عنوان واسطه قدرت خارجی عمل کنند؟ نه. این فرض که جنگ های نیابتی براساس روابط بین دولتی بنا شده است گمراه کننده است. با این حال ، نشان دهنده

این نیست که چنین جنگ‌هایی در ارائه نزدیکی آنها متقارن باشند. علاوه بر این، چنین جنگ‌هایی به "دولت کوچک" که به عنوان وکیل عمل می‌کنند (به عنوان سؤال اصلی) مطرح نمی‌شود، زیرا این فرضیه را پیش می‌کشد که جنگ‌های نیابتی فقط از جنگ‌های بین دولت‌های قبلی منشا می‌گیرد. همچنین قدرت‌ها می‌توانند اشکال دیگر جنگ را بمیان بیاورند، و دولت‌های بزرگی یا بازیگران غیر دولتی را درگیر آن نمایند.

• آیا می‌توانیم جنگ را از جانب یک طرفدار و یک طرف دیگر در نظر بگیریم؟ آره. به عنوان مثال، اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان بین سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۹. برای شوروی‌ها، این جنگ به مثابه مداخله مستقیمی بود که شامل استقرار آشکار تعداد زیادی از سربازان بیگانه به منظور تحکیم رژیم متحدش بود. با این حال، برای آمریکایی‌ها این فرصت را فراهم کرد تا با تأمین بودجه و مسلح کردن افراد مجاهدین که مایل به دفع حمله شوروی بودند، درگیر جنگی نیابتی شوند. بنابراین، همین جنگ دو نوع مداخله متمایز، یکی مستقیم و دیگری به وسیله نیابتی، برای دو ابر قدرت اصلی را نشان می‌دهد (برای بحث بیشتر در مورد این موضوع، به بخش بعدی پویایی جنگهای نیابتی مراجعه کنید).

آیا در نظر گرفتن جنگ توسط یک طرف خارجی به عنوان جنگ توسط نیابتی دیگر، این امکان را به وجود می آورد که جنگی را چنین تعریف کنیم ؟

خیر. دسته بندی قانون جنگ به عنوان یک جنگ نیابتی لزوماً برای خود دولت ها لازم نیست. در واقع، احزاب خارجی به احتمال زیاد از آن به عنوان "کمک های داخلی خارجی"، "قابلیت طرح ریزی با برد طولانی" یا برخی دیگر از ابزارهای معنایی دیگر یاد می کنند.

• آیا در نظر گرفتن جنگ توسط طرفهای خارجی به عنوان جنگ از طریق نیابتی، این امکان را برای ایجاد جنگ به وجود می آورد، یا آیا ما نیاز داریم که این یا یک دو کشور کوچک به عنوان یک جنگ نیابتی در نظر بگیرند؟ نه. باز هم، کمتر احزابی درگیر هستند که احتمالاً خود را به عنوان مشارکت در جنگ نیابتی طبقه بندی می کنند، اما به احتمال زیاد جامعه بین المللی وسیع تر، درگیر نشده است. اما نکته مهمتر این نیست که چه کسی از در کجا مداخله کند (به عنوان مثال، با پیشنهاد یک دولت، برای حضور قدرت بیگانه با اسلحه یا پول خارجی چه تأثیری بر پویایی آن جنگ دارد، سوالی مهمی است که باید به آن پرداخته شود.

پویایی جنگ های نیابتی

رابطه میان حامیان و نیابتی ها منحصر به زمینه هایی است که در آن فعالیت می کنند و بیشتر مربوط به نوعی اجماع و توافق، سطح مشارکت و درک و محاسبه مشترک از اهداف نهایی است. اگر ماموضوع جنگ نیابتی را توسط اتحادشوروی در دهه هفتاد مدنظر بگیریم، مشاهده خواهیم کرد همانطوریکه بروسی پورتر اشاره کرده که در اکثریت موارد، تقاضای نخست از شوروی مبنی بر کمک های نظامی به کشور های جهان سوم بود نه از جانب خود شوروی ها. این موضوع به درک بیشتر ما از جنگ های نیابتی کمک می کند تا بدانیم که غالبا جنگ نیابتی نتیجه مداخله قدرت های بیرونی نیست، بل فرصت های پیشنهاد شده از جانب کشور های ذیدخل است که اهداف استراتژیک قدرت های بزرگ را تمثیل می کند. در حالیکه نتایج بدون مدنظر داشت عل و انگیزه ها، می توانند هنوز هم یکسان باشند که منجر به تنش های منطقه ای شده و باعث سرازیر شدن اسلحه، پول و مشاورین خارجی می گردد.

موضوع موجودیت اتحاد میان حامیان و نیابتی ها بطور حتمی نقش

بسیار مهمی را در در توضیح و تبیین جنگ های نیابتی بازی میکنند. اگر اعتبار اتحاد و ائتلاف از بین برود و ملت ها تصمیم به جنگ بگیرند و شامل یک جنگ متعارف میان دولت ها گردند (مانند پیمان اتحاد که منجر به وقوع جنگ جهانی اول گردید) بنا اگر قابل اعتماد بودن اتحاد بر تصمیم کشورها برای رفتن به جنگ در یک درگیری متعارف بین دولتی تأثیر بگذارد (مانند درگیری های معاهداتی که به جنگ جهانی اول منتهی شد)، پس دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم سطح حمایت متحدان باید ابتدا باشد. محدود به جنگ در معنای بین دولتی باشد، دوم مستقیم و سوم آشکار باشد. پویایی های پیچیده درگیری، یا تمایل به اجتناب از ایجاد ناسزاهای بین المللی، ممکن است اتحادهای خاصی را تحریک کند تا همبستگی خود را به شیوه ای نیابتی نشان دهند. اگر همانطور که آلستر اسمیت استدلال کرده است، اگر ملتی در زمانی که انتظار حمایت متحدانش را دارد، در صورت تحریک به تلافی بیشتر احتمال دارد، ۱۴، پس باید در نظر داشته باشیم که تحقق پیمان های امنیت جمعی و پیمان های اتحاد می تواند هر دو از طریق سوم مستقیم به دست آید. - مداخله حزبی و با دخالت

غیرمستقیم نیابتی.

با این حال، یکی از نگران‌کننده‌ترین پویایی‌های جنگ‌های نیابتی، شیوه‌ای است که از طریق آن‌ها توانایی تشدید بالقوه درگیری‌های محلی را به جنگ‌های بزرگ‌تر دارند. موضوع تشدید باید بین پتانسیل کمک‌های نیابتی غیرمستقیم برای ایجاد مرگ و میر بیشتر در یک جنگ داخلی تفکیک شود، به عنوان مثال، به دلیل تکثیر سلاح‌ها، حتی اگر درگیری اولیه در مرزهای اصلی خود باقی بماند. و پتانسیل آن برای تشدید درگیری فراتر از مرزهای اصلی خود با ایجاد پیمان‌های امنیتی جمعی در میان کشورهای همسایه یا جذب یک قدرت بزرگ دیگر. سوابق تاریخی جنگ‌های نیابتی گرایش زیانباری را نسبت به نوع اول تشدید نشان می‌دهد، اما فقدان نسبی نوع دوم. مورتون هالپرین در سال ۱۹۶۳ استدلال کرد که آنچه او «جنگ‌های محلی» می‌خواند (که اساساً شامل درگیری‌های منطقه‌ای با مداخله نیابتی ابرقدرت‌ها بود) به دلیل تداخل بین چهار قدرت اصلی به «جنگ مرکزی» (یک جنگ گسترده‌تر، بالقوه هسته‌ای بین ابرقدرت‌ها) تبدیل نشد. عوامل: اهداف سیاست خارجی هر یک از طرفین (که

اغلب حول به حداقل رساندن دخالت در جنگ های خارجی پرهزینه می چرخد). خطر تخمینی تشدید درگیری (به ویژه، تمایل به اجتناب از تنش های هسته ای)؛ تصاویر مربوطه از نقش نیرو (یعنی درک متقابل از فایده ظاهری مداخله نیابتی)؛ و اهداف سیاسی داخلی (به ویژه، پیامدهای عمومی پتانسیل افزایش یافته برای جنگ همه جانبه). هالپرین استدلال کرد که وقتی این عوامل با هم ترکیب شوند، درک متقابل ایالات متحده و شوروی از خطرات تشدید درگیری ایجاد کردند. این معیارها تضمین می کردند که جنگ های نیابتی در اوایل دوره جنگ سرد - و مسلماً در سراسر آن دوران - حاوی درگیری هایی هستند که باعث ایجاد بحران های بین المللی آشکار بین واشنگتن و مسکو نمی شدند.

به عنوان یک موقعیت میانی بین عدم مداخله و مداخله مستقیم، یکی دیگر از پویایی های کلیدی جنگ های نیابتی که باید در نظر گرفت ماهیت سیال آنهاست، هم از نظر رابطه بین خیر و نماینده، و هم از نظر اندازه و دامنه. خود مداخله روابط نیکوکار - نیابتی می تواند در طول زمان تغییر کند. در مواقعی، وابستگی بدتر می شود و نیابت دیگر

کارکردی استراتژیک برای فرد نیکوکار انجام نمی‌دهد، یا به این دلیل که پویایی استراتژیک کل درگیری تکامل یافته است، یا به این دلیل که عملکرد نظامی نماینده ناکافی، بسیار پرخطر یا پایین تر از حد است. با این حال، در موارد دیگر، این اهرم نیابتی افزایش می‌یابد و تغییر قدرت در رابطه با دولت نیکوکار رخ می‌دهد. نشات گرفته از چنین تغییری می‌تواند ظهور یک اتحاد بسیار عادلانه تر بین این دو باشد، با نماینده ای که بتواند اهداف سیاسی و استراتژی نظامی خود را به طور مستقل تعریف کند. به عنوان مثال، این امر در رابطه بین سوریه و حزب الله پس از سال ۲۰۰۵ رخ داد (برای بررسی کامل این مورد به فصل ۳ مراجعه کنید).

از نظر دینامیک سیال دوم چنین درگیری‌ها، می‌توانیم ثابت کنیم که اندازه و دامنه جنگ‌های نیابتی لزوماً ثابت نمی‌مانند. آنها می‌توانند به مداخلات آشکار تبدیل شوند، همانطور که دخالت آمریکا در ویتنام در اوایل دهه ۱۹۶۰ نشان داد. در طول ریاست جمهوری جان اف کندی، تعداد «مستشار» نظامی ایالات متحده در ویتنام از ۶۸۵ به ۱۶۷۳۲ افزایش یافته بود. ۱۶ این یک جنگ نیابتی در مقیاس بزرگ

بود که استراتژی آن، استنلی کارنو، مبتنی بر مخالفت کندی با «مشاوره» بود. ورود نیروهای رزمی آمریکایی به ویتنام، اگرچه او قصد پذیرش شکست را نداشت. (۱۷) افزایش تدریجی "کمک های داخلی خارجی" آمریکا در ویتنام تا حدی افزایش یافت که پارامترهای استراتژیک اولیه که در برابر مستقیم هشدار می داد. مداخله توسط رئیس جمهور لیندون جانسون پس از حادثه بزرگ در خلیج تونکین در اوت ۱۹۶۴ کنار گذاشته شد. بنابراین، می توانیم بینیم که چگونه در این مثال، یک جنگ نیابتی در مقیاس کوچک به یک جنگ نیابتی در مقیاس بزرگ تبدیل شد و سپس به جنگ نیابتی تبدیل شد. یک جنگ زمینی عظیم جنگ ویتنام اثبات تجربی مهمی است که نشان می دهد چگونه باید مداخله نیابتی (در ابتدا با «مشاوران» نظامی غیرجنگجو) را از مداخله مستقیم نهایی پس از آن (که باعث مرگ تقریباً ۵۶۰۰۰ سرباز آمریکایی شد) متمایز کنیم. ارزش بررسی این تفاوت را با جزئیات بیشتر دارد.

چگونه مداخله نیابتی با مداخله مستقیم و اقدام پنهان تفاوت دارد در اواخر دهه ۱۹۶۰، هانس مورگنتا به این نکته اشاره کرد که چگونه

مداخلات مستقیم شخص ثالث "در خدمت منافع قدرت ملی" ابزار قدیمی و تثبیت شده سیاست خارجی " بوده است. ۱۸ با این حال، هدف این کتاب نشان دادن تمایل دیرینه ای که دولت ها و در واقع بازیگران غیردولتی برای مداخلات غیرمستقیم توسط نیابت داشته اند. برای دستیابی به این امر، لازم است دقیقاً ترسیم شود که چگونه مداخله غیرمستقیم توسط نماینده، ارزش مرزهای مفهومی مجزا از مرزهای ترسیم شده برای روش های مداخله مستقیم، از جمله اقدام پنهان را دارد.

پاتریک ریگان مداخله را چنین تعریف می کند: «فعالیت های نظامی و/یا اقتصادی کنوانسیون شکن در امور داخلی یک کشور خارجی که ساختارهای اقتدار دولت را با هدف تأثیرگذاری بر موازنه قدرت هدف قرار داده است». فرض بر این است که تمام مداخلات خارجی توسط دولت تحریک می شوند (زیرا فقط دولت ها به کنوانسیون ها ملزم هستند) و آشکار. چنین مفروضاتی به توضیح کم رنگ بودن بحث ها در ادبیات مربوط به مداخلات اغلب پنهانی که در دهه های اخیر رخ داده است، کمک می کند. مفروضات بیشتر در مورد هدف

مداخله مبتنی بر تمایلات ذاتی برای ایجاد ثبات در یک کشور یا منطقه خاص (همانطور که ریگان نیز بیان می کند ۲۰) نیز به شدت از حالت کاملاً غیر نوع دوستانه که در آن مداخلات زیادی برای ایجاد بی ثباتی انجام می شود، چشم پوشی می کند. (مثلاً به قیمت یک قدرت منطقه ای رقیب).

هر تعریفی از جنگ نیابتی که شامل مداخله نظامی مستقیم باشد، آنچه را که باید به عنوان سنگ بنای اساسی درک ما از جنگ نیابتی در نظر گرفت، اشتباه تفسیر می کند: مداخله غیرمستقیم. مداخله مستقیم به منزله مداخله شخص ثالث است و حالت متفاوتی از درگیری را نشان می دهد، به عنوان مثال، یک دولت حاضر می شود برای دستیابی به یک هدف استراتژیک با آسیب رساندن به نیروهای خود، بهای خون را پردازد. از سوی دیگر، یک استراتژی جنگ نیابتی، این خطر اخلاقی دیرینه جنگ را دور می زند. با این حال، یک هشدار وجود دارد. مداخلات شخص ثالث اگر توسط یک نیروی جانشین به نمایندگی از مجرای غیر مداخله گر انجام شود، می تواند نوعی جنگ نیابتی باشد. بارزترین نمونه از چنین وضعیتی در دوران جنگ سرد در

آغاز جنگ داخلی آنگولا در سال ۱۹۷۵ رخ داد، زمانی که نیروهای کوبایی یک مداخله مستقیم اما تحت حمایت جنگ نیابتی شوروی علیه نیروهای طرفدار آمریکا انجام دادند. بنابراین، در چنین مواردی، خیر به طور غیرمستقیم درگیر می‌شود (تامین سلاح و بودجه توسط اتحاد جماهیر شوروی) و به نیروی جانشین شخص ثالث اجازه می‌دهد تا از طرف او مداخله مسلحانه انجام دهد (کوبا نیروی انسانی را فراهم کرد). با این حال، این تمایز باطل می‌شود اگر خیرخواه شروع به مداخله مستقیم خودش کند و نیاز به نیابت‌ها را از بین ببرد.

تصویری معاصر از این تمایز حیاتی بین اشکال مستقیم و غیرمستقیم مداخله با بحث داغ در مورد استفاده روزافزون از رباتیک و فناوری در جنگ به وجود آمده است. گسترش وسایل نقلیه هوایی بدون سرنشین (پهپاد) در جنگ در افغانستان - به ویژه استفاده از آنها توسط ارتش ایالات متحده و آژانس اطلاعات مرکزی (سیا) در مناطق قبیله ای پاکستان، استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین را به قلب این کشور رسانده است. لئون پانتا، مدیر وقت سیا، تا آنجا پیش رفت که حملات هواپیماهای بدون سرنشین را «تنها بازی در شهر از نظر تلاش برای

برهم زدن رهبری القاعده» خواند. ارزیابی در سال ۲۰۱۲، زمانی که نیویورک تایمز فاش کرد که پرزیدنت اوباما شخصاً بر "فهرست کشتار" تروریست ها نظارت می کند، ادغام شد و مجوز نهایی حمله هواپیمای بدون سرنشین به عوامل هدف را برای خود محفوظ می دارد. تایید "اقدام مرگبار بدون دست فشاری"، در حالی که منتقدان اتکای او به هواپیماهای بدون سرنشین استدلال می کردند که حملات پهپادی تنها یک راه حل تاکتیکی کوتاه مدت ایجاد می کند و کاخ سفید را از جستجوی استراتژی بلندمدت منحرف می کند. راه حل های جادویی برای تروریسم اسلام گرایان. ۲۴ با این حال، چنین انتقاداتی از تلاش های ارتش آمریکا و سیا برای وارد کردن پهپادها به قلب تلاش های ضد تروریسم خود جلوگیری نکرده است. جذابیت آنها در مانور سبک و بدون انسان است. آنها همچنین نسبتاً ارزان تر و بادوام تر از هواپیماهای نظامی معمولی هستند. یک هواپیمای بدون سرنشین Predator یکی از رایج ترین پهپادهای مورد استفاده (۴,۵ میلیون دلار قیمت دارد که هشتاد و پنج برابر کمتر از یک جت جنگنده F-۲۲ است و می تواند تا بیست و چهار ساعت در هر بار در هوا حمل

شود.

۲۵ در نتیجه پهپادها برای دولت‌ها جذابیت مالی و هزینه‌های انسانی دارند. اگر یک Predator سرنگون شود، هیچ نگرانی در مورد از دست دادن جان یک خلبان وجود ندارد (البته این امر به معنای نادیده گرفتن احتمال بالای "خسارت جانبی" غیرنظامی بی‌گناه است). در عوض، هواپیماهای بدون سرنشین که امروز بر فراز افغانستان و پاکستان کار می‌کنند، بیش از ۷۰۰۰ مایل دورتر از پایگاه نیروی هوایی ایالات متحده در نوادا هدایت می‌شوند. آنها از ارتباطات ماهواره‌ای برای کنترل برخاستن، فرود و رهاسازی موشک پهپاد استفاده می‌کنند (معمولاً یک موشک شلیک جهنمی با هدایت لیزری). اگرچه در ابتدا فقط برای اهداف نظارتی مورد استفاده قرار می‌گرفت، Predators به زودی مسلح شدند، که امکان هماهنگی دقیق حملات را از فاصله بسیار طولانی فراهم می‌کرد. تا سال ۲۰۰۸، ایالات متحده بیش از ۵۰۰۰ هواپیمای بدون سرنشین در اختیار داشت - دو برابر تعداد هواپیماهایی که توسط خلبانان انسانی سرنشین می‌شوند.

با این حال، غیبت خلبان انسانی به این معنا نیست که ما باید به طور خودکار فرض کنیم که پهپادها نیابت های جدیدی در آسمان هستند. حذف پرسنل نظامی از وسیله نقلیه هوایی به خودی خود دلیلی اساسی برای دسته بندی حملات هواپیماهای بدون سرنشین به عنوان جنبه ای از جنگ نیابتی نیست. مولفه منحصرأ فنی این شکل از جنگ هواپیماهای بدون سرنشین را به مکانیزم ترور توسط نیابت تبدیل نمی کند. پهپادها ممکن است به طور غیرمستقیم هدایت شوند، اما آنها یک عملکرد مستقیم نظامی اساسی را انجام می دهند. پهپادها دارای علائم نظامی ایالات متحده هستند که گاهی اوقات پرچم آمریکا را نیز شامل می شود. اگرچه پهپادها از مواد مرکب ساخته شده اند و توسط ماهواره کنترل می شوند، اما جلوه دیگری از نحوه جنگ مستقیم یک دولت با بازیگر دولتی یا غیردولتی دیگر است. جنگ هواپیماهای بدون سرنشین ممکن است در مفهوم سازی آن مبتکرانه و حتی آینده نگر باشد، اما به عنوان شکل مستقیم جنگ مانند بمباران هوایی سرنشین دار یا حمله موشکی از یک کشتی جنگی باقی می ماند. تنها راهی که می توان از پهپادها در یک زمینه جنگ نیابتی استفاده

کرد، این است که از طرف دولت یا گروه دیگری در درگیری که ایالات متحده هیچ نقش مستقیمی در آن نداشته باشد، به طور مخفیانه استفاده شود. اما استفاده از آنها در حال حاضر توسط ایالات متحده برای پیشبرد تلاش های جنگی خود با روش های مستقیم در افغانستان به این معنی است که پهباد در حال حاضر ابزار جنگ نیابتی نیست. با این حال، این به معنای کاهش استفاده بالقوه آن در چنین درگیری هایی در آینده نیست.

این تمایز اساسی بین اشکال مستقیم و غیرمستقیم مداخله است که منجر به نیاز به تفکیک جنگ های نیابتی از اصطلاح گسترده تر «اقدام مخفی» می شود. سیاً رسماً اقدام مخفیانه را اینگونه تعریف می کند: «عملیاتی که برای تأثیرگذاری بر دولت ها، رویدادها، سازمان ها یا افراد طراحی شده است به نحوی که لزوماً قابل انتساب به قدرت حامی نیست. ممکن است شامل فعالیت های سیاسی، اقتصادی، تبلیغاتی یا شبه نظامی باشد.» (۲۷) در ظاهر، چنین تعریفی با ویژگی های جنگ های نیابتی اشتراکات زیادی دارد، از جمله ماهیت اغلب مخفیانه آنها، استفاده از تاکتیک های متعدد و هدف تأثیرگذاری بر نتایج با این

حال، در زیر این روکش، جنگ‌های مخفی و نیابتی با موضوعات کلیدی متمایز می‌شوند که نیاز به طبقه‌بندی جداگانه دارند. اساساً، اقدامات پنهانی مستلزم آن است که یک دولت اطلاعات یا نیروهای ویژه را در داخل کشور دیگری قرار دهد. این نشان دهنده نوعی مداخله مستقیم است. ماهیت پنهان چنین اقداماتی این واقعیت را خنثی نمی‌کند که دولت الف مامورانی را در داخل ایالت ب قرار داده است تا کاری را انجام دهند که ویلیام «ویلد بیل» دونوان، رئیس افسانه‌ای دفتر خدمات استراتژیک آمریکا (OSS) در زمان جنگ، به طور آشکار برچسب «برانداز» را انجام دهد. - عملیات‌های داخلی در خارج از کشور. ۲۹ جنگ‌های نیابتی نیز ممکن است به صورت مخفیانه انجام شوند، اما این جنگ‌ها مبتنی بر یک پیش‌فرض زیربنایی درگیری مستقیم غیرمستقیم است، در حالی که دولت الف، نمایندگان را در دولت B استخدام می‌کند تا «عملیات خرابکارانه» را برای آنها انجام دهند. آژانس‌های اطلاعاتی و پرسنل نیروهای ویژه، البته در تعقیب جنگ‌های نیابتی نقش دارند، اما این فقط در یک ظرفیت آموزشی و مشاوره است. علاوه بر این، همچنین باید توجه

داشت که درست مانند سایر اشکال مستقیم مداخله، اقدام مخفیانه می تواند گام بعدی دولت ها پس از شروع استراتژی جنگ نیابتی باشد. جنگ های نیابتی می توانند به شکل های مستقیم تری از اقدامات مخفی تبدیل شوند.

در یک موضوع مشابه، استفاده دوگانه از یک استراتژی جنگ نیابتی در کنار یک استراتژی مداخله جویانه مستقیم نیز نباید متناقض دیده شود. تلاش ها در سال ۲۰۱۱ برای سرنگونی رهبر لیبی، سرهنگ معمر قذافی، نمونه ای ایده آل از این است که چگونه آنها متقابلاً منحصر به فرد نیستند. برخی از کشورهای ناتو که مایل به ایجاد نظم سیاسی جدید در لیبی بودند، اما تمایلی به تخصیص کامل منابع نظامی برای تحقق این امر نداشتند، یک کمپین هوایی تهاجمی را برای کمک مستقیم به نیروهای شورشی با بمباران مجتمع های نظامی و مراکز ارتباطی قذافی انجام دادند. این استفاده آشکار از زور تبدیل به بصری ترین نمایش تغییر رژیم مداخله جویانه شد. با این حال، یک استراتژی جنگ نیابتی موازی نیز توسط قدرت های خارجی به منظور تضعیف قذافی و تقویت اهداف شورشیان به طور غیرمستقیم انجام شد. اسناد

فاش شده حاکی از آن است که در مارچ ۲۰۱۱، همزمان با آغاز قیام، آمریکایی ها از متحدان عربستان سعودی درخواست کردند که از طریق نیابت به شورشیان ضد قذافی تسلیحات ارسال کنند، اگرچه باید دید که آیا این درخواست اجرا شده است یا خیر. در بهار همان سال، سطح مشارکت نیروهای نیابتی آمریکا و بریتانیا افزایش یافت، با تصمیمات هر دو کشور مبنی بر ارائه تجهیزات مخابراتی به شورشیان به منظور بهبود توانایی آنها در هماهنگی حملات به نیروهای قذافی. گروه تماس چندملیتی در مورد لیبی در ابوظبی تشکیل جلسه داد و به طور جمعی متعهد شد که بیش از یک میلیارد دلار به شاخه سیاسی جنبش شورشی، شورای ملی انتقالی (NTC) کمک کند. امید بود که این اقدام مالی مداخله نیابتی، قدرت شورشیان را تقویت کند تا آنها بتوانند سلاح های خود را خریداری کنند. حملات هوایی ناتو ممکن است در ارتباط با سرنگونی نهایی سرهنگ قذافی سرفصل اخبار را به خود اختصاص دهد، اما مداخله نیابتی به پیروزی شورشیان کمک کرد. از طریق مکانیسم های حمایت غیر مستقیم

جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶-۹) نمونه بارز دیگری است که نشان

می‌دهد چگونه مداخلات مستقیم و غیرمستقیم می‌توانند در یک فضای نبرد همزیستی داشته باشند. در این مورد، ما می‌توانیم ببینیم که چگونه حمایت خارجی از دو جناح متخاصم داخلی می‌تواند یک مداخله مستقیم شخص ثالث (آلمان نازی در حمایت از ناسیونالیست‌های ژنرال فرانسیسکو فرانکو) و یک جنگ نیابتی (مداخله دست کمینترن) باشد. ایجاد تیپ‌های بین‌المللی در همان زمان. همانطور که این مطالعه موردی خاص نشان خواهد داد، توصیف جنگ نیابتی یک درگیری برای همه طرف‌های درگیر اعمال نمی‌شود.

مطالعه موردی: جنگ داخلی اسپانیا

این یک گرایش فکری رایج بوده است که سطوح بالای مداخله در جنگ داخلی اسپانیا را به‌عنوان پیش‌طعم مبارزه گسترده‌تر بین فاشیسم و مخالفانش که بقیه اروپا را در سال ۱۹۳۹ فرا می‌گرفت، درک می‌کرد. جنگ داخلی اسپانیا با توجه به اینکه چگونه مقدار مداخله خارجی نشان‌دهنده مبارزات ایدئولوژیک برانگیخته‌ای بود که قاره وسیع‌تر تجربه می‌کرد، «جنگ جهانی توسط نیابت» بود. چگونه آنها

فرستی را برای آلمان و ایتالیا فاشیست و اتحاد جماهیر شوروی کمونیستی نشان دادند تا گسترش ایدئولوژی رقبای خود را بدون اعلام رسمی جنگ به تاخیر بیندازند. منافع استراتژیک در نتیجه جنگ داخلی اسپانیا به دلیل عواقبی که نه چندان در داخل اسپانیا، بلکه فراتر از مرزهای آن در پی خواهد داشت، مهم بود. تا این حد، جنگ داخلی اسپانیا تشابهات کمتری با جنگ جهانی دوم و بیشتر با نبردهای ایدئولوژیک بعدی جنگ سرد دارد، که به موجب آن مداخله بیرونی در درگیری‌های درون‌دولتی به یک عمل استاندارد شده برای دخالت ابرقدرت‌های نیابتی تبدیل شد.

اگرچه هر دو جناح متخاصم در اسپانیا مقادیر قابل توجهی کمک، تسلیحات و بودجه را از منابع خارجی دریافت می‌کردند، اما تفاوت اساسی در تامین پرسنل جنگی آلمان و ایتالیا که توسط هیتلر و موسولینی برای اهداف ملی گرای ژنرال فرانسیسکو فرانکو تحریم شده بود، باقی ماند. این برخلاف اتکای جمهوری خواهان به داوطلبان خارجی برای افزایش نیروی رزمی خود و پیمان عدم مداخله ای بود که توسط قدرت های متفقین (منهای هدایت سیاسی و

لجستیکی ارائه شده توسط اتحاد جماهیر شوروی) به آن پایبند بود. این دخالت غیرمستقیم شوروی توسط کمیترین و نه به صورت مرکزی از طریق کرملین هماهنگ شد، بنابراین منشور جنگ نیابتی حتی بزرگتری را برای مشاهده این درگیری ایجاد کرد.

در اوت ۱۹۳۶، در پی کودتای فرانکو، کمیترین نمایندگانی را به اسپانیا فرستاد، در حالی که استالین اولین محموله تسلیحات شوروی را برای کمک به رفقای اسپانیایی خود مجاز کرد. با این حال، این کمک های شوروی به صورت نوع دوستانه به آرمان جمهوری اهدا نشد. روس ها مبالغ هنگفتی را از سهم دولت جمهوری خواه از ذخایر طلای اسپانیا به عنوان پرداخت برای تدارکات دریافت کردند. بخشی به دلیل مقدار زیاد مواد دریافتی است. ظرف یک ماه پس از دستور استالین، اتحاد جماهیر شوروی حدود ۱۰۰ هواپیما و ۱۰۰ تانک، همراه با انبوهی از اسلحه، مهمات، کامیون های حمل و نقل و خودروهای زرهی را به اسپانیا منتقل کرد. یکی از نمایندگان پلیس مخفی اتحاد جماهیر شوروی، NKVD، به عنوان جبهه ای برای قاچاق اسلحه به اسپانیا. اسناد روسی از حالت طبقه بندی خارج شده نشان می

دهد که بین اکتبر ۱۹۳۶ و اوت ۱۹۳۸، اتحاد جماهیر شوروی پنجاه و دو کشتی مملو از سلاح را به مقصد اسپانیا فرستاد. شامل ۳۳۱ تانک، ۶۵۷ هواپیما و بیش از ۴۰۰۰۰۰ اسلحه در این محموله ها بود. در سپتامبر ۱۹۳۶، کمینترن تصمیم گرفت بریگادهای بین المللی را به عنوان یک نیروی جانشین داوطلب توده ای برای کمک به تلاش های جنگ جمهوری ایجاد کند. در طول جنگ، ۳۲ تا ۳۵۰۰۰ مرد از پنجاه و سه ملیت مختلف برای خدمت در صفوف آن ثبت نام کردند. این تعداد گواهی است بر سیاست کمینترن مبنی بر الزام هر حزب کمونیست در اروپای شرقی و غربی برای جمع آوری تعداد مورد نیاز سرباز. ۴۲٪ با این حال، بریگادهای بین المللی علیرغم ترکیب چند ملیتی خود، بدون شک در رهبری خود شوروی بودند. تفاسیر بریگادها به عنوان جانشینان شوروی با حضور مداوم حداقل ۸۰۰ «مستشار» نظامی شوروی در طول جنگ، که بر قطار نظارت می کردند، تقویت می شود.

فرماندهی واحدهای نظامی

در چهار ماه اول جنگ، آشکار شد که یک تلاش جنگ نیابتی بزرگ

از طرف اتحاد جماهیر شوروی، هم از طریق تهیه سلاح غیرمستقیم و هم از طریق تأمین نیروهای جانشین از طریق کمینترن، تأثیر قابل توجهی بر شکل درگیری این امر هنگام ارزیابی نقش حیاتی بریگادهای بین المللی در جلوگیری از سقوط مادرید به دست نیروهای فرانکو در اوایل نوامبر ۱۹۳۶ آشکار شد. آلمان به ویژه به دنبال افزایش مشارکت خود در اسپانیا به شیوه ای مستقیم تر بود. ایجاد و استقرار لژیون بدنام کندور در نوامبر ۱۹۳۶ آشکارترین نشانه مداخله مستقیم آلمان در اسپانیا بود. لژیون حدود ۱۰۰ هواپیما را تشکیل می داد (که بدنام ترین مشارکت آنها در جنگ زمانی بود که شهر گرنیکا باسک را در ۲۶ اپریل ۱۹۳۷ بمباران کردند)، ۲۴ تانک و تقریباً ۵۰۰۰ پرسنل نظامی. ورود ۱۷۰۰۰ ایتالیایی (عمدتاً سرباز) که به دستور موسولینی مستقر شدند. گمان می رفت که این استقرار نیروهای مستقیم نیرو محور تقریباً منعکس کننده تعداد نیابت های جانشین کمونیست در تیپ های بین المللی است که تا پایان سال ۱۹۳۶ وارد اسپانیا شده بودند. جنگ داخلی اسپانیا به عنوان یادآوری آشکار این است که چگونه دو طرف متخاصم می توانند از تبلیغات تقویت کننده متقابل برای افزایش

سطوح مداخله خارجی با ماهیت مستقیم یا غیرمستقیم استفاده کنند. هم جمهوری خواهان و هم ناسیونالیست ها به ترتیب با ترس از مداخله فاشیست و کمونیست بدخواهانه بازی کردند تا متحدان بین المللی را تشویق کنند تا با روحیه همبستگی کمک ارسال کنند. ماهیت آتی حمایت خارجی به عنوان اثبات ظاهری تبلیغات رقبا به تشدید جنگ کمک کرد و انواع مختلف مداخله را در همان زمان فراهم کرد: مداخله مستقیم فاشیستی از طریق استقرار نیروها، و مداخله کمونیستی نیابتی از طریق استفاده از نیروهای جانشین و تامین سلاح.

با تکیه بر این درک از روش هایی که جنگ های نیابتی را می توان در شکل های دیگر درگیری قرار داد، فصل بعدی دلایل وقوع جنگ های نیابتی را تحلیل می کند و به توضیح اینکه چرا این جنگ ها برای کسانی که درگیر آن هستند بسیار جذاب هستند کمک می کند.

فصل دوم

چرا مفهوم جنگ نیابتی مستلزم

تجدید نظر است؟

جنگ‌های نیابتی زمانی رخ می‌دهند که دولت‌ها یا بازیگران غیردولتی، بر اساس ادراک منافع، ایدئولوژی و خطر، بپذیرند که مداخله مستقیم در یک درگیری غیرقابل توجیه، بسیار پرهزینه (از لحاظ سیاسی، مالی یا مادی)، قابل اجتناب، غیرقانونی یا غیرقابل اجرا خواهد بود. هدف این فصل بررسی این است که چگونه دولت‌ها به این مفروضات می‌رسند و مشخص می‌کنند که چرا جنگ‌های نیابتی برای کسانی که درگیر آن می‌شوند جذاب است. جنگ‌های نیابتی چه ویژگی‌هایی دارند که شرکت‌کنندگان را تشویق می‌کند؟ چگونه می‌توانیم انگیزه‌هایی را که دولت‌ها و بازیگران غیردولتی برای انجام اقدامات مداخله‌ای غیرمستقیم در جنگ‌های دیگران دارند، به لحاظ نظری مفهوم‌سازی کنیم؟ و چرا مداخلات نیابتی انجام می‌شود

و نسبت به سایر روش های مداخله مورد توجه قرار می گیرد؟

نظریه پردازی جنگ های نیابتی

این کتاب بر اساس یک درک چند نظری در مورد دلیل جذابیت جنگ های نیابتی است. در قلب این فرضیه واقع گرایانه پذیرفته شده وجود دارد که محاسباتی که توسط دولت ها و بازیگران غیردولتی انجام می شود در مورد مداخله یا عدم مداخله نیابتی بر اساس یک تصدیق اجتناب ناپذیر از منافع شخصی است. این فصل مثال های تجربی ارائه می کند که این انگیزه اساسی را به عنوان دلیلی برای جستجوی حداقل ورودی اما حداکثر سود از جنگ های خارجی برجسته می کند. اگرچه این ممکن است پایه و اساس باشد، واقع گرایی یک ابزار نظری مفید اما نه کاملاً کافی است. با توجه به پیچیدگی های جنگ های نیابتی، هر تبیین نظری این پدیده باید با گسترش افق های درک ما و اذعان به ارتباط برخی اصول از مکاتب نظری جایگزین، چنین پیچیدگی هایی را منعکس کند. بنابراین، برای مثال، این فصل معتقد است که مفاهیم لیبرالی «منسوخ شدن جنگ بزرگ» چیزهای زیادی در مورد جذابیت مداخله غیرمستقیم دارد.

علاوه بر این، استدلال می‌شود که رئالیسم نقش مهمی را که انگیزه‌های ایدئولوژیک در اتخاذ استراتژی‌های جنگ نیابتی ایفا می‌کنند، به اندازه کافی در نظر نمی‌گیرد، زیرا ایدئولوژی در شکل‌گیری هویت و در نتیجه ساخت اتحاد دارد. همچنین ادعا می‌کند که درگیری با ادراک خطر نیز برای به‌دست آوردن درک جامع‌تر از جذابیت «انکار قابل قبول» در یک محیط جنگ نیابتی حیاتی است.

در اواسط دهه ۱۹۷۰، فردریک پیرسون شش دلیل اصلی برای مداخله دولت‌ها در کشورهای دیگر را شناسایی کرد. اگرچه او به صراحت به مداخله نیابتی اشاره نکرد، واضح است که معیارهایی که او ارائه کرد قطعاً برخی از انگیزه‌های اساسی مداخله غیرمستقیم را پوشش می‌دهد. در این کتاب بررسی شده است:

۱. تصاحب سرزمینی (از طریق گسترش "حوزه نفوذ" منطقه‌ای به معنای جنگ نیابتی).

۲. حفاظت از گروه‌های اجتماعی (از این رو در این کتاب مسائل مربوط به هویت‌سازی و نقشی که دیاسپوراها می‌توانند در جنگ‌های نیابتی ایفا کنند، گنجانده شده است).

۳. حفاظت از منافع اقتصادی (مانند، به عنوان مثال، جنگ های نیابتی انجام شده برای به دست آوردن کنترل منابع، همانطور که بحث در مورد استراتژی های جنگ نیابتی چین در آفریقا در فصل ۵ نشان داده خواهد شد).

۴. حفاظت از منافع دیپلماتیک یا نظامی.

۵. ایدئولوژی.

۶. توازن قدرت منطقه ای.

علاوه بر فهرست پیرسون، چندین انگیزه دیگر نیز باید اضافه شود تا بتوانیم طیف کاملی از دلایل انجام جنگ های نیابتی را درک کنیم. در مجموع، بقیه فصل به بررسی این موضوع می پردازد که چگونه این انگیزه های مختلف به شیوه ای که جنگ های نیابتی در روابط بین الملل رواج داشته است، شکل داده اند، و به ما امکان می دهد بیشتر درک کنیم که چرا درخواست مداخله غیرمستقیم وجود دارد. این بر این باور استوار است که اتکا به یک مکتب نظری، توانایی ما را برای دیدن به هم پیوستگی این انگیزه ها چشمک می زند.

همانطور که سوابق تاریخی نشان می دهد، کاتالیزورهای متعددی در کنار هم در هنگام تجزیه و تحلیل علل جنگ های نیابتی می نشینند. برای بازگشت مختصر به مطالعه موردی در فصل قبل، می توان دید که اتحاد جماهیر شوروی به دو دلیل اصلی جنگ نیابتی را در اسپانیا به راه انداخت: توقف گسترش فاشیسم، و اطمینان از اینکه سیاست داخلی جمهوری خواه اسپانیا جنبش تحت کنترل شوروی قرار خواهد گرفت. این توضیح دوگانه انگیزه های موازی را برای آغاز جنگ نیابتی نشان می دهد: ایدئولوژی و علاقه.

منافع، قدرت و جنگ های نیابتی

به عنوان یک کاتالیزور برای جنگ، علاقه یکی از عناصر همیشگی تبیین های سیاسی واقعی از تعارض بوده است. به عنوان سنگ بنای انگیزه های دولت در نظر گرفته شده است و به عنوان عامل اصلی در ایجاد درگیری بین دولت ها تلقی می شود. به عنوان مثال، کی جی هولستی استدلال کرده است که جنگ را می توان به عنوان «فعالیتی منطقی، اگر نه همیشه مطلوب، وسیله ای برای رسیدن به هدفی شناخته شده که بر اساس منافع دولتی یا ملی تعریف می شود» توصیف کرد.

در جنگ بین ایالتی، این ارزیابی از دریچه جنگ های نیابتی به دلیل روش هایی که بیان منافع متقابل باعث ایجاد انگیزه برای خیرین و مشتریان در سناریوهای جنگ نیابتی می شود، ارزش دارد. در طول جنگ سرد، شاید واضح ترین مثال را در نظر بگیریم، دو ابرقدرت اصلی علاقه زیادی به جهان سوم نشان دادند تا همانطور که استیون دیوید گفته است، «میل سنتی یک قدرت بزرگ برای گسترش نفوذ خود به خارج از مرزهایش را برآورده سازند.»^۴

با این حال، می توان بحث کرد که هم خیر و هم وکیل دارای منافع متقابل و متقابلی هستند که در نتیجه یک تعارض است. اگرچه مداخله اولیه اغلب بر اساس ابراز علاقه توسط خیر است، اما نماینده همچنین به دلیل سطوح رو به رشد وابستگی به حمایت مادی، موفقیت بالقوه در جنگی که درگیر آن است، علاقه خود را به حفظ رابطه حفظ می کند. و تمایل متقابل پذیرفته شده برای شکست دادن یک دشمن مشترک

واضح ترین نمونه از این وابستگی متقابل بر اساس منافع متفاوت، اتخاذ استراتژی جنگ نیابتی در آغاز جنگ جهانی دوم توسط آمریکا است.

در سال‌های بحران اروپا در آستانه شروع جنگ، کنگره ایالات متحده مجموعه‌ای از قوانین بی‌طرفی را تصویب کرد که وام، ارائه تسلیحات یا کمک‌های مادی به هر کشور در حال جنگ در جهان را ممنوع می‌کرد. با این حال، با شروع خصومت‌ها در سال ۱۹۳۹، رئیس‌جمهور فرانکلین دی. روزولت کنگره را تحت فشار قرار داد تا اجازه فروش تسلیحات به قدرت‌های متفقین را بدهد. حمله رعد آسمان در سال ۱۹۴۰، انزو اطلبی ریشه‌دار افکار کنگره آمریکا را کاهش داد و منجر به تصویب افزایش ۵۰۰ درصدی هزینه‌های دفاعی به دستور روزولت مداخله‌گر آشکار شد. تصمیم مبنی بر مبادله پنجاه ناوشکن نیروی دریایی آمریکا در ازای اجاره نود و نه ساله هشت پایگاه نظامی مهم استراتژیک با بریتانیا. لایحه Lend-Lease در مارچ ۱۹۴۱. به روزولت اجازه داد تا با فروش نکردن، اما قرض دادن یا اجاره تجهیزات نظامی به بریتانیا به مبلغ ۳۰ میلیارد دلار، محدودیت‌های قوانین بی‌طرفی را دور بزند. ۸ دیوید رینولدز استدلال کرده است که دولت روزولت متوجه شد که «حمایت مادی در مقیاس بزرگ از بریتانیا بهترین راه برای دور نگه داشتن جنگ از آمریکا و دادن زمان

به ایالات متحده برای تسلیح مجدد بود». این یک جنگ نیابتی برای حفظ خود بود که برای خدمت به منافع میهن بسیار بالاتر از منافع متحدانش طراحی شده بود. مارک استولر موافق است و استدلال می کند که محاسبات منافی که استراتژی جنگ نیابتی روزولت بر اساس آن ساخته شده است به این معنی است که ما باید اقدامات آمریکا را به عنوان «غیر از نوع دوستی» تفسیر کنیم. بلکه مبتنی بر این شناخت واضح بود که آلمان برای آنها و همچنین بریتانیا تهدیدی محسوب می شد، بنابراین ادامه بقای بریتانیا در جنگ و پیروزی بر آلمان به نفع آمریکا بود.» ۱۰

با این حال، دلیلی وجود دارد که باور کنیم چنین اقدامات آشکارا با انگیزه علاقه استثنا هستند تا هنجار. ریچارد ند لبو در یک مطالعه مجموعه داده بزرگ در مورد علل نود و چهار جنگ بزرگ از سال ۱۶۴۸ تا ۲۰۰۸، استدلال کرد که امنیت یا منافع مادی تنها جرقه بیست و هفت مورد از این تضادها را برانگیخته است. بنابراین علاقه تنها بخشی از داستان است، چه نگاهی به جنگ بزرگ بین ایالتی، همانطور که لبو بود، یا جنگ های نیابتی که ما اینجا هستیم. اگر

می‌خواهیم به درک جامعی از دلیل جذابیت جنگ‌های نیابتی دست
یابیم، سایر جنبه‌های مهم باید در معادله لحاظ شوند. مهمترین آنها
انگیزه های ایدئولوژیک است.

انگیزه های ایدئولوژیک برای جنگ های نیابتی

جان لوئیس گادیس در کتاب مهم خود پس از جنگ سرد، ما اکنون
می‌دانیم، استدلال کرد که مجموعه کارهایی که در مورد روابط بین
ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی قبل از فروپاشی آن ایجاد شده
بود، ناکافی بوده است. گادیس استدلال می‌کرد که دسترسی به
آرشیوهای نیمه باز در اتحاد جماهیر شوروی سابق برای مورخان نشان
داده بود که چقدر محققان اهمیت ایدئولوژی را در فرآیند تصمیم
گیری دست کم گرفته بودند و چگونه علاقه از طریق دریچه های
ایدئولوژیک تفسیر می‌شد. ۱۲ اگرچه نقش ایدئولوژی شاید نادیده
گرفته شده باشد، مطمئناً بی توجه نبوده است. همانطور که نیل مک
فارلین در اواسط دهه ۱۹۸۰ خاطر نشان کرد: «به طور کامل این احتمال
را که ایدئولوژی بر رفتار تأثیر می‌گذارد، حذف کنیم. . . این است

که بگوییم هیچ رابطه ای بین باور و عمل و بین استراتژی و سیاست وجود ندارد.»^{۱۳} تحلیلی از سیاست خارجی و امنیتی شوروی در طول سال های جنگ سرد، منطق ایدئولوژیک آگاهانه ای را نشان می دهد که به عنوان پیش زمینه ای برای مداخله نیابتی استفاده می شد. سلسله والاندر استدلال کرد که اقدامات شوروی در جهان سوم مبتنی بر ارزیابی سه متغیر کلیدی است: «ارتباط تشدیدکننده بین جنگ محلی و عمومی». ماهیت وظیفه انترناسیونالیستی سوسیالیستی برای کمک به تغییرات مترقی؛ و احتمال و منابع رهایی ملی و توسعه سوسیالیسم.»^{۱۴} تفکر شوروی در رابطه با ضرورت صدور ایدئولوژی آنها در طول زمان توسعه یافت. رد میراث لنین برای ترویج انقلاب جهانی به نفع تقویت کمونیسم «در یک کشور» توسط استالین، سطح نسبی از درون نگری شوروی را تضمین کرد، تا زمانی که نیکیتا خروشچف استراتژی حمایت از جنگ های «رهایی ملی» در جهان سوم را اعلام کرد. اوایل دهه ۱۹۶۰ این احساس تازه انترناسیونالیسم بر این تصور استوار بود که سیاست جهانی تجلی مبارزه طبقاتی توده ای بین نیروهای سرمایه داری و کمونیسم است و مسکو موظف است به

نمایندگان کمونیسم کمک کند. با این حال، کرملین تنها در صورتی نمایندگان کمونیستی را انتخاب می‌کند که درگیر جنگ‌های «رهایی‌بخش ملی» باشند، آن‌ها در مسیری «قابل قبول» به سوی کمونیسم باشند. اتحاد جماهیر شوروی مطمئناً از این نیابت‌ها انتظار داشت. کمک، اسلحه و مهمات تنها در ازای اطاعت ایدئولوژیک تحویل داده می‌شد. اما مهمتر از همه، مسکو تنها متحدان طرفدار کمونیست را انتخاب می‌کرد که در قدرت بودند. شوروی تمایل داشت از حمایت از گروه‌های غیردولتی مانند سازمان‌های تروریستی اجتناب کند. چنین نگرش محافظه‌کارانه‌ای نسبت به اقدامات خشونت‌آمیز دولت‌های فرعی عمدتاً به دلیل نگرانی‌های پنهان در مورد خطرات تشدید درگیری و شانس ناچیز موفقیت بالقوه بود.

هنگام تفسیر نقشی که ایدئولوژی در ادراکات جذابیت جنگ نیابتی ایفا می‌کند، بنابراین باید آن را در بالای نقش فراگیر که منافع ایفا می‌کند، همانطور که در بخش قبل مورد بحث قرار گرفت، قرار دهیم. این دو احتمالاً در هم تنیده شده‌اند. حتی رهبر رئالیسم کلاسیک، هانس مورگنتاؤ، احساس می‌کرد که مجبور بود مداخله

نیابتی ابرقدرت ها در جنگ سرد را به عنوان «جنگ سایه ایدئولوژیک» توصیف کند که انگیزه آن «منافع ملی مربوطه» بود. ۱۷. چنین سیاست گذاری مبتنی بر منافع از نظر ایدئولوژیکی، زمانی می درخشد. تجزیه و تحلیل لحظات کلیدی از تاریخ جنگ سرد به عنوان مثال، در جون ۱۹۶۱، در پی گفتگوهای بی ثمر با خروشچف در اجلاس سران وین بر سر بحران برلین، رئیس جمهور جان اف کندی به دنبال راه هایی برای حفظ مجدد منافع آمریکا و تقویت قدرت دموکراسی جهانی بود. او به این اشاره کرد که چگونه می توان از مداخله نیابتی بیشتر در ویتنام به عنوان ابزاری برای دستیابی به این هدف استفاده کرد: «اکنون ما در اعتبار بخشیدن به قدرت خود با مشکل روبرو هستیم و ویتنام مکان آن است.» ۱۸ این مظهر به حداکثر رساندن منافع مبتنی بر ایدئولوژی، به هر حال تقویت شد. که در آن مقامات سیاست خارجی که دستور کار دولت کندی را شکل دادند، نسل رزمی جنگ جهانی دوم بودند. همانطور که فرانک کوستیگیولا اشاره می کند، این سیاست گذاران «آنچه را که به عنوان درس مونیخ می دانستند، حک کردند». . . به این نتیجه رسیدند که دولت های

«توتالیترا»، از جمله اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری خلق چین، توسعه طلب و ایدئولوژیک هستند. در نتیجه، دموکراسی‌ها باید مسلح، هوشیار و مخالف «مماشات» می‌مانند.» ۱۹ در اوایل دهه ۱۹۸۰، مایکل دوایل استدلال کرد که: «سیاست جنگ سرد ایالات متحده را نمی‌توان بدون اشاره به لیبرالیسم ایالات متحده توضیح داد. لیبرالیسم هم دشمنی با کمونیسم، نه فقط با قدرت شوروی، و هم گرایش ایدئولوژیک صلیبی سیاست را ایجاد می‌کند.

با این حال، پایان جنگ سرد به تمایل آمریکا به سیاست‌های خارجی «خوش ایدئولوژیک صلیبی» پایان نداد. نومحافظه‌کارانی که بر دولت جورج دبلیو بوش مسلط شدند، «انقلابی در سیاست خارجی آمریکا» در راستای دیدگاه ایدئولوژیکی خود در جهان ایجاد کردند. [۲۱] بیش از مهار، تغییر رژیم بر سر مذاکره، و ائتلاف‌های غیررسمی بر سر اتحادهای وابسته به نهادها. در حالی که دولت بوش به دنبال راه‌های مداخله‌گرایانه برای گسترش برند لیبرال دموکراسی خود در سراسر خاورمیانه پس از حملات ۱۱ سپتامبر بود، به عنوان راهی برای حفاظت، نومحافظه‌کاری «عمداً ایالات متحده را در وضعیت جنگ

قرار داد». خود را از تهدیدات آینده. ۲۲

همانطور که نمونه‌های استفاده شده در این کتاب نشان می‌دهند، مداخلات نیابتی آمریکا چه در طول جنگ سرد و چه در واقع پس از آن برای تحقق هدف پرزیدنت وودرو ویلسون مبنی بر "ایمن کردن جهان برای دموکراسی" انجام شده است. این درک از اینکه چرا جنگ‌های نیابتی در این مثال برای ایالات متحده جذاب هستند، به ما می‌گوید که چنین قدرت جهانی چگونه خود و نقش خود را در جهان می‌بیند. چگونه سعی کرده ایدئولوژی و هویت خود را به دیگران نشان دهد. و چگونه همه اینها بر نظم جهانی تأثیر می‌گذارد. به طور خلاصه، هنجارها و آرمان‌های ایدئولوژیک در کنار علاقه و قدرت ارزش توضیحی در هنگام ارزیابی جذابیت جنگ‌های نیابتی دارند.

چنین جهان بینی به وضوح استفاده از جنگ نیابتی را به عنوان مکانیزمی برای دستیابی به چنین اهدافی مشروعیت می‌بخشد، همانطور که وزارت امور خارجه به پرزیدنت کندی تاکید کرد که لزوم جلوگیری از گسترش بیشتر کمونیسم در جنوب شرق آسیا را نشان می‌دهد. کندی هنگامی که به "بی میلی مردم آمریکا و بسیاری

از رهبران برجسته نظامی برای مشاهده هرگونه دخالت مستقیم نیروهای آمریکایی در آن بخش از جهان" اشاره کرد، به مزایای جنگ نیابتی در ویتنام اذعان کرد. نگرانی‌های او در مورد «عدم قطعیت توانایی ما برای مقابله با آن [ویتنام] از طریق ابزارهای نظامی»، و شروع به اصرار برای تلاش‌ها برای تقویت توانایی دولت ویتنام جنوبی برای مبارزه با جنگ - در اصل، متعهد کردن ایالات متحده به یک نیابتی آشکار. به نظر می‌رسید که پرزیدنت کندی این استدلال را پذیرفت و از توصیه به معرفی نیروهای رزمی خودداری کرد و در نوامبر ۱۹۶۱ ترجیح داد تعداد مستشاران نظامی را برای کمک به اجرای برنامه هملت استراتژیک، که برای جابجایی کل روستاها طراحی شده بود، افزایش دهد. در برابر براندازی ویت کنگ آسیب پذیر است. به طور خلاصه، همانطور که اود آرن وستاد استدلال کرده است، "ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی هر دو به واسطه ایدئولوژی‌های نهفته در سیاست خود رانده شدند تا در جهان سوم مداخله کنند".

با این حال، فقط جنگ‌های «نامنظم» علیه دشمنان شورشی نیستند که

درک ما را از چرایی وقوع جنگ‌های نیابتی شکل می‌دهند. اتخاذ یک راهبرد مداخله تمام عیار نتیجه یک میل مبتنی بر منافع برای تقویت یک متحد ایدئولوژیک نیست، بلکه محصول تغییرات در ماهیت خود جنگ نیز هست.

"منسوخ شدن جنگ بزرگ"

اجتناب از جنگ هسته‌ای دلیل اصلی برای تقویت استراتژی‌های جنگ نیابتی بوده است. (۲۶) تمایل ابرقدرت‌ها در جنگ سرد به ارائه سلاح و «مشاوران» نظامی به مشتریان مورد نظر خود در جهان سوم، تنها این روند را تشدید کرد. بنابراین، مشارکت غیرمستقیم پربار آمریکا و شوروی در درگیری‌های خارجی تضمین می‌کرد که جنگ‌های نیابتی مانند شل کردن شیر زودپز که ژئوپلیتیک جنگ سرد بود، عمل می‌کرد. جنگ سرد به دلایلی «سرد» باقی ماند: ظهور سلاح‌های هسته‌ای تضمین کرده بود که جنگ‌های «گرم» بین ابرقدرت‌ها چنان پیامدهای بی‌نظیری داشته باشد که تضاد مستقیم بین این دو را از نظر اخلاقی غیرقابل تصور کند.

کتاب «عقب نشینی از روز قیامت» جان مولر با تکیه بر مفهوم لیبرال

کانتی مبنی بر اینکه جنگ یک نهاد نفرت انگیز است، اثری کلیدی برای تأثیرگذاری بر بحث پیرامون ماهیت درگیری های معاصر است. در این کتاب، مولر استدلال می کند که جنگ های بزرگ در دنیای مدرن می توانند توسط انسان ها بیاموزند، و با استناد به این که چگونه مؤسسات زمانی محبوب و حتی زمانی تحسین برانگیز در جهان توسعه یافته، حذف شده اند، یا در حال حذف شدن هستند، زیرا در مقطعی شروع به دفع کردن می کنند. مولر از نمونه های برده داری و دوئل استفاده می کند تا نشان دهد که چگونه ممکن است جنگ بزرگ بین کشورهای توسعه یافته به این دسته از فعالیت های منسوخ اضافه شود.

با این حال، با وجود انصراف بیشتر و بیشتر دولت ها از آنچه مولر «نظام جنگ» می نامد، با بلوغ قرن بیستم، این لزوماً به این معنی نیست که صلح طلبی پیروز شده است. در عوض، دولت ها، عمدتاً ابرقدرت ها، که هنوز منافع یا موقعیت ایدئولوژیک خود را رعایت می کردند، راه های جایگزینی را برای دستیابی به مزیت استراتژیک دنبال کرده اند. یکی از این راه ها، پیگیری فروش تسلیحات توسط دولت ها

به شرکا در تلاشی نیابتی برای تامین منافع خود و متحدانشان است. بیاید به آن برچسب «معامله تسلیحاتی درازای بازو» بدهیم. بین سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۶، قراردادهای بین‌المللی انتقال تسلیحات به ارزش ۱۶۰ میلیارد دلار منعقد شد. کشورهای در حال توسعه در دو سوم کل این قراردادها مشارکت داشتند. ۲۸ در این دوره، ایالات متحده به عنوان پرکارترین تامین کننده تسلیحات در جهان رتبه بندی شد و یک سوم کل را تحویل داد. روسیه با ارائه یک چهارم کل تسلیحات فروخته شده در رتبه دوم قرار گرفت. ۲۹ از این رو، می‌توانیم استنباط کنیم که اگرچه جنگ سرد از نظر نامی به پایان رسیده است، رقابت ایالات متحده و روسیه برای نفوذ و علاقه به کشورهای در حال توسعه همچنان وجود دارد.

فروش تسلیحات یکی از راه‌های کلیدی را نشان می‌دهد که در آن دولت‌ها می‌توانند از طریق نیابتی متحد خود را تقویت کنند، خواه آن متحد در حال جنگ باشد یا نباشد. آنها نمونه دیگری از نحوه دخالت دولت‌ها در درگیری‌های خارجی یا بوته‌های تنش‌های منطقه‌ای در حال جوشش را از طریق تهیه سخت افزار نظامی نشان می‌دهند.

یکی از بارزترین نمونه های فروش سلاح به عنوان استراتژی جنگ نیابتی، تحویل تسلیحات آمریکا به اسرائیل است. از سال ۱۹۷۶، اسرائیل بزرگترین دریافت کننده کمک های آمریکا بوده است. طی سی سالی که از آغاز کمک ها می گذرد، این کمک ها به طور متوسط بیش از ۲ میلیارد دلار در سال بوده است. به طور قابل توجهی، حدود دو سوم این پول برای حمایت نظامی در نظر گرفته شده است. ۳۰ تلاش های اسرائیل برای تولید سیستم های تسلیحاتی جدید، مانند هواپیمای لاوی، توسط آمریکایی ها به میزان ۳ میلیارد دلار افزایش یافته است. این علاوه بر تحویل هلیکوپترهای بلک هاوک و جت های F-16 ایالات متحده است. ۳۱ تمام تجهیزات نظامی ایالات متحده که به اسرائیل فروخته می شود، با این شرط انجام می شود که فقط برای "امنیت داخلی یا اهداف دفاعی" استفاده شود. ۳۲ با این حال در موارد متعدد ایالات متحده به نقض این مقررات توسط اسرائیل اشاره کرده است. در سال ۱۹۸۲، دولت ریگان فروش بمب های خوشه ای به اسرائیل را پس از گزارش هایی مبنی بر استفاده نیروهای دفاعی اسرائیل (IDF) از چنین تسلیحات ساخت ایالات متحده در جریان

تهاجم به لبنان در آن سال، به حالت تعلیق درآورد. علاوه بر این، در سال ۲۰۰۱، تحقیقات کنگره برای کشف اینکه آیا اسرائیل از هلیکوپترهای آپاچی آمریکایی برای کشتن رهبران کلیدی فلسطین استفاده کرده است یا خیر، انجام شد. همسایگان عرب یا در تلاش های داخلی ضد تروریسم. با این حال، همانطور که جان میرشایمر و استفان والت مشاهده می کنند، «به سختی می توان به نمونه دیگری فکر کرد که در آن یک کشور به کشور دیگری با سطح مشابهی از حمایت مادی و دیپلماتیک برای چنین دوره ای طولانی ارائه کرده باشد». به عنوان محسوس ترین نمونه از یک استراتژی جنگ نیابتی پیشگیرانه در کار است. ایالات متحده از طریق نیابتی تضمین می کند که کشورهای همسایه از حمله به اسرائیل یا درگیر شدن با آن در نبردهای متعارف بازدارند. آمریکا به طور غیرمستقیم امنیت اسرائیل را با استفاده از فروش تسلیحات به عنوان ابزاری برای تأثیر غیرمستقیم بر وضعیت امنیتی خاورمیانه و تقویت منافع متقابل دو ملت تضمین می کند.

جنگ بزرگ ممکن است باستانی باشد، اما شیوه پیگیری منافع یا گسترش ایدئولوژی ها بر این اساس تغییر کرده است. همانطور که

مولر مشاهده کرد ممکن است برده داری و دوئل در کنار هم قرار گرفته باشد، اما این بدان معنا نیست که اشکال جایگزین استعمار انسانی یا اشکال خشونت آمیز حل و فصل اختلافات به جای آنها پدیدار نشده است. درگیری‌های سنتی بین دولتی ممکن است از زمان جنگ جهانی دوم کاهش یافته باشد، اما برای مثال، با نزدیک شدن به پایان قرن بیستم، تعداد جنگ‌های داخلی افزایش یافت. این امر زمینه را برای کشورهای ذی‌نفع برای جدا ماندن از چنین درگیری‌های داخلی و در عین حال نتایج مطلوب را از طریق نیابت‌هایی که انتخاب کرده‌اند، افزایش می‌دهد. به بیان ساده، منسوخ شدن جنگ بزرگ به قیمت ظهور جنگ نیابتی گسترده، از جمله جنگ‌های نیابتی پیشگیرانه، همانطور که از معاملات تسلیحاتی ایالات متحده و اسرائیل استنباط می‌شود، تمام شده است. یکی از دلایل اصلی این افزایش، تمایز در درک خطر است که جنگ نیابتی در مقایسه با جنگ بزرگ دارد.

خطر و جنگ نیابتی

کریستوفر کوکر در کتاب اصلی خود، جنگ در عصر خطر، استدلال می‌کند که جنگ اساساً «به مدیریت ریسک تبدیل شده است به جز

نام» (۳۵). خطرات مرتبط با مداخله مستقیم در جنگ های بین دولتی یا درون دولتی بدیهی است: محکومیت بین المللی. جان باختن پرسنل نظامی؛ هزینه های مالی بالای استقرار طولانی و قابل توجه؛ و شرمساری احتمالی شکست استراتژیک باز. مداخله نیابتی این خطرات را تا حد زیادی دور می زند، اما به هیچ وجه کامل نیست. همانطور که کوکر در ادامه استدلال می کند، «زبان و روش تجزیه و تحلیل ریسک همچنین نه تنها در مورد نحوه تصور ما از جنگ، بلکه همچنین روشی که در آن آن را انجام می دهیم به کار می رود». جنگ های غیرمستقیم – و اغلب پنهانی – به منظور به دست آوردن منافع بیشتر از جنگ های دیگران بدون تحمل بار خطرات ذکر شده در بالا که با جنگ های متعارف مرتبط است.

یکی از عناصر اصلی خطر که جنگ های نیابتی از آن اجتناب می کنند، پتانسیل تشدید درگیری است. اگر همانطور که چارلز گوچمن و راسل لنگ استدلال کرده اند، «نمایش قدرت در چارچوب اختلافات نظامی شده بین دولتی مستلزم تمایل به خطر تشدید تنش به منظور نشان دادن عزم است»، پس نمایش قدرت در چارچوب نیابتی

مداخله شامل تمایل به خنثی کردن تشدید به منظور پنهان کردن عزم است. برای مثال، روشی را در نظر بگیرید که در آن رئیس جمهور وقت پاکستان، ضیاء الحق، از خطرات ذاتی مربوط به تشدید درگیری که یک استراتژی جنگ نیابتی و قیحانه می توانست برای اشغال افغانستان همسایه توسط شوروی در سال ۱۹۷۹ به همراه داشته باشد، آگاه شد. حق به پاکستان اجازه داد تا به مجرای اصلی انتقال تسلیحات آمریکایی به مجاهدین افغانی تبدیل شود که در برابر شوروی مقاومت می کردند (برای مطالعه موردی کامل، به فصل ۴ مراجعه کنید). الحق در گفتگو با ویلیام کیسی، رئیس سیا، به کیسی گفت که ایالات متحده فقط باید به مجاهدین سلاح های کافی برای "جوش نگه داشتن دیگ" در اختیار مجاهدین بگذارد، زیرا عرضه سلاح در مقیاس بزرگ ممکن است باعث "جوش خوردن دیگ" شود و شوروی را به خطر بیندازد. انتقام از پاکستان. ۳۸

چنین نمونه هایی از آگاهی تشدید تا حد زیادی با روشی توضیح داده می شوند که در آن جنگ های نیابتی ردای «انکار قابل قبول» را به کسانی که در آن درگیر هستند ارائه می کنند. با اجتناب از خطرات

مرتبط با مداخله مستقیم، همانطور که در بالا ذکر شد، شرط‌بندان جنگ نیابتی سناریویی را انتخاب می‌کنند که به موجب آن شیوه غیرمستقیم، شاید پنهان، مداخله در مناقشه فرصتی برای پوشاندن دامنه دخالت آنها و اجتناب از اتهامات احتمالی ایجاد می‌کند. روش‌هایی که در آن جنگ‌های نیابتی انجام می‌شود (همانطور که به طور کامل در فصل ۴ مورد بحث قرار گرفت) امکان اعمال نفوذ گسسته‌تر بر یک جنگ خارجی را فراهم می‌کند. اعتبار استدلال‌های «انکار قابل قبول» بر عدم حضور سربازان دولت‌های خارجی با «چکمه‌های روی زمین» در یک منطقه جنگی، یا هر نشانه قابل مشاهده دیگری از مداخله مستقیم استوار است. بنابراین، انکار قابل قبول به بخشی جدایی‌ناپذیر از چگونگی تلقی جنگ نیابتی به عنوان یک تمرین کهن الگو در مدیریت ریسک تبدیل می‌شود.

اگرچه توسل به مداخله نیابتی نسخه‌های واقع‌گرایانه برای پیشبرد منافع شخصی را برآورده می‌کند، میل یکپارچه برای جلوگیری از سرریز شدن بیش از حد به شکل‌های آشکار یا کلی‌تر جنگ تضمین می‌کند که درک ما از خطر باید ادراکات واقع‌گرایانه متمرکزتری از به

حداکثر رساندن منافع را کمرنگ کند. هزینه. به عنوان مثال، بروس پورتر استدلال کرده است که شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد اتخاذ استراتژی جنگ نیابتی توسط اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۱۹۷۰ با درجه زیادی از محدودیت انجام شده است. به عنوان مثال، پورتر به این نکته اشاره می‌کند که چگونه کرملین در طول مداخلات خود در جنگ اوگاندن در اتیوپی و جنگ یوم کیپور در اسرائیل، بمب افکن‌های دوربرد یا موشک‌هایی را که قادر به هدف قرار دادن مراکز اصلی جمعیت دشمن بودند، نفروخت. ۳۹ این محدودیت جذابیت اساسی جنگ را تقویت می‌کند. توسط نیابتی، یعنی اجتناب از استقرار در مقیاس بزرگ که خصومت گسترده‌تری ایجاد می‌کند یا واکنش نظامی‌ای را از سوی دیگر بازیگران در پی خواهد داشت.

محدودیت و ریسک بخش‌های جدایی‌ناپذیر درک چگونگی کاربرد مفهوم «معضل امنیتی» در تحلیل جنگ هستند. رابرت جرویس «معضل امنیتی» را به عنوان «وسیله‌ای که یک دولت تلاش می‌کند تا امنیت خود را افزایش دهد [و] امنیت دیگران را کاهش دهد» تعریف می‌کند. ۴۰ تا حد زیادی، این چیزی است که دولت‌ها را به انجام

مداخلات نیابتی سوق می‌دهد. سیاست اتحاد و موازنه‌های ظریف قدرت منطقه‌ای اغلب به این معناست که هر دستاوردی که توسط دولت‌ها به دست می‌آید (مانند کمک موفقیت‌آمیز به سرنگونی دولت متحد یک دولت رقیب اصلی از طریق تسلیح غیرمستقیم یک شورش) می‌تواند ناگزیر به عنوان یک تهدید از سوی دولت‌های رقیب تلقی شود. همانطور که جرویس در ادامه استدلال می‌کند، «تصمیم‌گیرندگان بر اساس آسیب‌پذیری که احساس می‌کنند عمل می‌کنند»، اولاً بر اساس «بهایایی که مایل به افزایش امنیت هستند» و ثانیاً بر اساس «ادراک تهدید». به این معنی است که «معضل امنیتی» در حوزه مدیریت ریسک عمل می‌کند. به حداقل رساندن آسیب‌پذیری در برابر خطر یک عنصر دائمی تصمیم‌گیری است، به ویژه در برنامه‌ریزی و اجرای جنگ‌های نیابتی. در واقع، جنگ‌های نیابتی این ظرفیت را دارند که هم «معضل امنیتی» را تداوم بخشند و هم آن را دور بزنند. آنها می‌توانند با نشان دادن عزم یک دولت برای دستیابی به حداکثر کردن منافع یا تثبیت ایدئولوژیک فراتر از مرزهای خود از طریق تمایل آشکار به همکاری با شخص ثالث برای اطمینان از

افزایش امنیت خود، آن را تداوم بخشند. برعکس، جنگ‌های نیابتی می‌توانند «معضل امنیتی» را با توسل به ابزارهای مداخله پنهانی که تلاش می‌کنند به طور نامرئی امنیت را افزایش دهند، بدون اینکه آشکارا ناامنی را در سایر کشورها تحریک کنند، دور بزنند. معضلات ناشی از خنثی کردن خطر علیه امنیت در دسیسه‌های سیاست دفاعی و امنیتی مشترک است و محوریت آنها برای درک چگونگی جنگ‌های نیابتی نباید از این قاعده مستثنی باشد. با تکیه بر این درک، فصل بعدی دقیقاً بررسی می‌کند که چه کسانی در جنگ نیابتی شرکت می‌کنند و چگونه آنها به دنبال دخالت غیرمستقیم در جنگ‌های دیگران هستند.

فصل سوم

چه کسی در جنگ نیابتی شرکت می کند؟

نویسنده این کتاب معتقد است که جنگ های نیابتی تشکیل دهنده یک رابطه بین یک بازیگر ثالث و سایرین است که یک بازیگر دولتی یا غیردولتی خارج از پویایی یک درگیری و نیابت های منتخب آنها که از مجرای سلاح، آموزش و کمک مالی هستند، به آن متوسل می شود. بنابراین، این سؤال که چه کسی در جنگ های نیابتی شرکت می کند، مستلزم نگاهی دقیق به مکانیسم های کمک غیرمستقیم است که بین دو یا چند دولت، بین دولت ها و بازیگران غیردولتی، و بین گروه هایی از بازیگران غیردولتی ایجاد می شود. مسلماً چهار نوع روابط قابل شناسایی بین این بازیگران وجود دارد که پویایی جنگ های نیابتی را در گذشته و حال شکل داده است. اینها زمانی هستند که:

• یک دولت از حالت دیگری (به عنوان نیروی جایگزین) استفاده می کند.

• یک دولت از یک بازیگر غیردولتی (مانند یک سازمان تروریستی، گروه شبه نظامی یا شرکت نظامی خصوصی) استفاده می کند.

• یک بازیگر غیردولتی از یک حالت استفاده می کند.

• یک بازیگر غیردولتی از بازیگر غیر دولتی دیگری (به عنوان نیروی جانشین) استفاده می کند.

این فصل به ساختار شکنی این روابط و بررسی اینکه چگونه نمونه های اخیر مداخلات غیرمستقیم طیف وسیعی از جنگ های نیابتی را نشان می دهد اختصاص دارد. این کار با بررسی چگونگی اتخاذ استراتژی های جنگ نیابتی توسط دولت ها، به ویژه ابرقدرت ها، به عنوان ستون اصلی منافع و قابلیت های طرح ایدئولوژیک شان آغاز خواهد شد. اما قبل از شروع این بحث، شایان ذکر است که چرا برخی از بازیگران در نظام بین الملل نباید به عنوان جنگ جویان نیابتی طبقه بندی شوند. دو گروه به طور خاص به ذهن متبادر می شوند: سازمان های غیر دولتی (NGOs) و سازمان های بین المللی (IOS).

هر دوی این بازیگران احتمالاً با معیارهای تشکیل دهنده جنگ نیابتی مطابقت ندارند، زیرا اهداف و مقاصد آنها در محدوده گسترده تر آنچه که یک جنگ نیابتی است، قرار نمی گیرد. سازمان‌های غیردولتی، عمدتاً سازمان‌های کمک‌های بشردوستانه، و سازمان‌های بین‌المللی، یعنی سازمان ملل متحد و مأموریت‌های حافظ صلح موقت آن، اساساً به کاهش رنج در جوامع جنگ‌زده و ایجاد راه‌حل‌های سریع و مسالمت‌آمیز برای خشونت‌های مداوم اختصاص دارند. هدف آنها پیروزی یک طرف بر طرف دیگر نیست. صرفاً، حضور آنها در یک منطقه جنگی آستانه مداخله نیابتی را برآورده نمی کند: خیرخواه باید بخواهد یک هدف جنگی را پیش ببرد. ارسال کمک‌های بشردوستانه به منزله پیشبرد یک هدف جنگی نیست. همچنین تلاش‌های چندجانبه برای جدا نگه داشتن جناح‌های متخاصم انجام نمی شود. به این ترتیب، طبقه بندی سازمان‌های غیردولتی یا سازمان‌های بین‌المللی به عنوان بازیگرانی که در جنگ‌های نیابتی شرکت می کنند، مناسب نیست. این عمدتاً در اختیار ایالت‌ها و بازیگران غیردولتی خشن (VNSA) بوده است.

جنگ های دولتی و نیابتی

خود مفهوم جنگ نیابتی، اگرچه از لحاظ تاریخی در همه جا وجود داشت، به طور غیر قابل حذفی با دسیسه های سیاست ابرقدرت های جنگ سرد در اواسط قرن بیستم مرتبط شد. در این دوره بود که جنگ های نیابتی به وسیله ای مکرر توسط دولت های قوی برای دستیابی به اهداف استراتژیک در داخل و فراتر از «حوزه نفوذ» خود به نام خود تبدیل شد. بنیان دولت گرایانه جنگ های نیابتی با روشی آشکار شد که در آن اصول ایدئولوژیک به خوبی تعریف شده بود تا دلیل وجودی دو ابرقدرت دوران جنگ سرد را در بر بگیرد و بنابراین به شکل گیری پویایی نظم جهانی گسترده تر کمک کند. به عنوان مثال، برنامه «کمک داخلی خارجی» را که توسط دولت کندی در اوایل دهه ۱۹۶۰ طراحی شد، در نظر بگیرید، که به قول ویلیام روزنو، با تمایل به «توسعه حضور دولت و محافظت از نهادهای شکننده در برابر براندازی کمونیستی» هدایت شد.

دولت های ابرقدرت مداخله در امور داخلی دیگر دولت ها را به منظور محافظت از آنها در برابر نفوذ قدرت های رقیب، وظیفه ایدئولوژیک

و مبتنی بر منافع خود می‌دانستند. در واقع، این اصرار وادارکننده برای انجام این وظیفه درک شده در دکترین گنجانده شد. در فصل آخر دیدیم که چگونه وعده نیکیتا خروشچف برای حمایت از «جنگ‌های آزادی‌بخش ملی»، اتحاد جماهیر شوروی را به یک استراتژی جنگ نیابتی در آفریقا و آسیا متعهد کرد. برعکس، ما همچنین باید بینیم که چگونه پذیرش گزارش شماره ۶۸ شورای امنیت ملی (که معمولاً به عنوان NSC-68 شناخته می‌شود) توسط رئیس‌جمهور هری ترومن در اپریل ۱۹۵۰ تضمین کرد که سیاست خارجی و دفاعی آمریکا اکنون بر این فرض استوار است که همانطور که جان لوئیس گادیس گفته است: «هیچ بخشی از جهان در حال حاضر پیرامونی نبود [و] هیچ وسیله‌ای برای محافظت از آنها نمی‌توانست منتفی باشد». تمایل سیاستگذاران آمریکایی به درک مداخله نیابتی در درگیری‌های دور به عنوان ذاتی برای حفاظت از منافع ملی حیاتی را افزایش داد. با نوسانات دمای ژئوپلیتیک جنگ سرد، به گفته جانیس گروس استاین، فرآیند ایجاد تنش‌زدایی صلح‌آمیز بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در اواسط دهه ۱۹۷۰ به تمایل آنها برای تضمین کاهش شدت

و دامنه دخالت در جنگ های نیابتی.» بنابراین چنین مداخلاتی در شکل گیری خود روابط بین الملل در این دوره نقش اساسی داشت. تا حد زیادی غیرقابل انکار است که ادعا کنیم در طول جنگ سرد، این ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی بودند که بیشترین ظرفیت را برای مداخله منظم داشتند (هم با توجه به بودجه دفاعی هنگفت و هم احساس شدید تعهد ایدئولوژیک برای مداخله)، عمدتاً با استفاده از سایر کشورها یا بازیگران غیردولتی در جهان سوم به عنوان نمایندگان منتخب آنها برای حمایت یا ناآرام کردن دولت ها یا گروه های دیگر. جان لوئیس گادیس بار دیگر با پیشنهاد این که شیوه های مداخله، از جمله مداخله های نیابتی، که توسط دو ابرقدرت در جهان سوم انجام می شود، «مشکل ساز بود، زیرا هیچ یک از این اقدامات نمی تواند از فرارهای آتی جلوگیری کند، این موضوع را مورد بررسی قرار داده است. در نتیجه انقلاب ها، کودتاها، نارضایتی ها، بی توجهی ها یا صرفاً پیشنهاد قیمت بالاتر طرف مقابل. پس جهان سوم هم قربانی و هم دستکاری کننده «اول» و «دوم» بود.»^۴ علیرغم اینکه گادیس به درستی ناپایدار بودن راه حل های جنگ نیابتی را می

پذیرد، شیوه‌ای را که در آن کشورهای ابرقدرت از کشورهای جهان سوم به عنوان عامل استثمار می‌کردند، دست کم می‌گیرد. از درگیری جنگ‌های نیابتی جنگ‌های انتخابی هستند، نه ضرورت. با این حال، تعهداتی که ماهیت دوقطبی سیاست جهانی بر دوش ابرقدرت‌ها در طول جنگ سرد گذاشته بود، تضمین می‌کرد که حتی جنگ‌های داخلی محلی نیز از دریچه مبارزه ایدئولوژیک فراملی دیده می‌شد. چنین درگیری‌ها باعث شد که ابرقدرت‌ها حمایت خود را از جناح‌های متخاصم انجام دهند، که اغلب منجر به استفاده از نیروی «جانشین» برای انجام یک مداخله مستقیم از جانب آنها می‌شد. این جانشینان به کانون محکومیت تبدیل می‌شوند، مسئولیت پرداخت بهای خون برای دستیابی به هدف استراتژیک را بر عهده می‌گیرند، اما بسیار مهم از خیرخواه خود دستور می‌گیرند. بارزترین نمونه از این نوع اول رابطه نیابتی بین یک دولت خیر و نماینده دولت دیگر، استفاده شوروی از نیروی جانشین کوبایی برای مداخله در جنگ داخلی آنگولا در دهه ۱۹۷۰ است.

مطالعه موردی: جانشینان کوبا و جنگ داخلی آنگولا

این خونین‌ترین جنگ‌های داخلی آفریقا، که از استقلال آنگولا از پرتغال در سال ۱۹۷۴ تا زمان امضای توافق صلح در سال ۲۰۰۲ ادامه یافت، پاورقی غم‌انگیز برای مداخله نیابتی ابرقدرت جنگ سرد در جهان سوم بود که جان نیم میلیون نفر را به همراه داشت.

سه گروه اصلی برای کنترل آنگولای پسااستعماری به رقابت پرداختند و هر کدام از آنها حمایت خارجی را به عنوان ابزاری برای دستیابی به اهداف خود جلب کردند. جنبش مردمی برای آزادی آنگولا (MPLA) حمایت قابل توجهی از سوی اتحاد جماهیر شوروی و رژیم کاسترو در کوبا و همچنین از سوی احزاب سوسیالیست همفکر در اروپا دریافت کرد. جبهه برای آزادی ملی آنگولا (FNLA) توسط همسایه زئیر حمایت می‌شد و چندین سال قبل از استعمار زدایی از آژانس اطلاعات مرکزی ایالات متحده سیا پول دریافت می‌کرد. سرانجام، اتحادیه ملی برای استقلال کامل آنگولا (UNITA) یک گروه جدا شده از FNLA بود که دستور کار سخت ضدغربی آن

توسط متحدین در چین کمک می شد.

هنگامی که عقب نشینی پرتغال در اواخر سال ۱۹۷۴ به طور کامل انجام شد، سه جناح اصلی شروع به تقلا برای کسب قدرت کردند. FNLA هولدن روبرتو افزایش زیادی در بودجه مخفی سیا دریافت کرد، حرکتی که توسط شوروی به نفع MPLA آگوستینو نتو منعکس شد. FNLA با جسارت بیشتر (FNLA دارای حدود ۱۰-۲۰۰۰۰ جنگنده در مقایسه با (MPLAs 6-8000) و کمک مالی ۳۰۰۰۰۰۰ دلاری کمیته ۴۰ در ژانویه ۱۹۷۵ (یک واحد اطلاعات مخفی دولت آمریکا که از عملیات های مخفی حمایت می کرد) حملات را تشدید کرد. اتحاد جماهیر شوروی که نمی خواست در یک جنگ نیابتی مغلوب شود، با افزایش تعداد تسلیحاتی که به MPLA توزیع می کرد، پاسخ داد. اولین محموله های تسلیحاتی شوروی اندکی پس از بازدید رئیس کمیته اتحاد جماهیر شوروی در زمینه همبستگی آفریقایی-آسیایی به آنگولا در فوریه ۱۹۷۵ وارد آنگولا شد. بین اپریل و جون همان سال، بندر لواندا از حداقل دوازده مورد تسلیحات دریافت کرده بود. کشتی های شوروی، آلمان شرقی،

یوگسلاوی و بلغارستان با پرچم. تنها در اپریل ۱۹۷۵، حدود ۱۰۰۰۰۰ تن اسلحه توسط شوروی در تلاش برای تقویت تلاش های جنگ MPLA به آنگولا منتقل شد.

ماه بعد، ماه مهمی برای پویایی این جنگ نیابتی خاص بود. در ماه مه ۱۹۷۵، فیدل کاسترو اولین گروه از مستشاران نظامی کوبایی را به آنگولا اعزام کرد. مجموعاً ۲۳۰ نفر، این مشاوران قرار بود در کنار MRLA کار کنند - وظیفه ای که نتواند از مسکو درخواست کرده بود اما به طور قاطع رد شده بود. آنچه در اینجا پدیدار شد، تظاهرات واضحی از کرملین بود که استراتژی جنگ نیابتی آنگولای آن‌ها با هرگونه نشانه‌های آشکار مداخله به خطر می‌افتد. با این حال، شوروی تمایل خود را برای به حداکثر رساندن نفوذ خود بر مناقشه در راستای منافع استراتژیک درک شده حفظ کرد. از این رو به MRLA اجازه داده شد تا از مشاوران کوبایی استفاده کند که می‌توانند از مسکو به عنوان نیروی جانشین هدایت شوند. در طول سال ۱۹۷۵، تعداد مشاوران کوبایی در آنگولا به حدی افزایش یافت که تا ژانویه ۱۹۷۶ تقریباً ۱۲۰۰۰ نیرو وجود داشت.

با سرمایه گذاری از این کمک های نیابتی، MPLA از مزیت نیروی انسانی خود نسبت به FNLA، که هیچ مشاوره دریافت نکرده بود، نهایت استفاده را برد، اما در عوض، پول سیا به مبلغ ۳۲ میلیون دلار و تسلیحات به ارزش ۱۶ میلیون دلار را پذیرفت. ۹ در اوایل سال ۱۹۷۶، MPLA دستاوردهای قابل توجهی در جنگ داخلی به دست آورده بود به حدی که تا مارچ همان سال کنترل مقادیر کافی از کشور را در دست داشتند تا خود را به عنوان دولت جمهوری خلق جدید آنگولا معرفی کنند. استراتژی جنگ نیابتی شوروی ظاهراً نتیجه داده بود. وقتی از وی پرسیده شد که چرا آمریکایی ها از FNLA حمایت می کنند، ویلیام کولبی، رئیس سیا، با عبارات واقعی پاسخ داد: «چون شوروی ها از MPLA حمایت می کنند، ساده ترین پاسخ است.» ۱۰ چنین درکی نشان می دهد که چگونه اتخاذ استراتژی های جنگ نیابتی می تواند نقاط جرقه ایجاد کند. ، که در این زمینه بر ژئوپلیتیک گسترده تر جنگ سرد تأثیر گذاشت. خود هنری کیسینجر در آن زمان مجبور شد اعتراف کند که روند تنش زدایی بین ابرقدرت ها نمی تواند «دیگر از آنگولا دوام بیاورد». جنگ های نیابتی عزم ابرقدرت ها را

برای حفظ روابط تعاونی از بین می‌برد.

با این حال، درک جنگ‌های نیابتی نیازی به برداشت والتز از سیاست قدرت‌های بزرگ ندارد. مسلماً، ابرقدرت‌ها قطعاً از استراتژی جنگ توسط نیابت استفاده کرده‌اند، اما قدرت‌های کوچک‌تر نیز سعی کرده‌اند به طور غیرمستقیم در درگیری‌های خارج از مرزهای خود مداخله کنند. توضیح اینکه چه کسی در جنگ‌های نیابتی شرکت می‌کند، در نهایت با وضعیت قدرت یک دولت در طرح گسترده تر روابط بین الملل همبستگی ندارد. این، تا حد زیادی، مسلماً به این واقعیت مربوط می‌شود که برای به راه انداختن یک جنگ نیابتی، یک دولت نیازی به ارتش قابل توجه یا زرادخانه قدرتمند تسلیحات پیشرفته ندارد. این یک استراتژی است که نیازی به اتکا به عظمت اقتصادی یا سیاسی ندارد - صرفاً احساس علاقه یا به حداکثر رساندن ایدئولوژیک، که در مقایسه با انجام یک مداخله آشکار از طریق ابزارهای ظاهراً انکارپذیر و کم هزینه قابل دستیابی است. این درگیری دولت‌های کوچک‌تر در جنگ‌های نیابتی است که گرایش غالب به سمت شکل دوم رابطه ذکر شده در ابتدای این فصل، یعنی حمایت از

یک بازیگر غیردولتی برای ایفای نقش به عنوان نیابتی منتخب آنها را آشکار کرده است. جنگ نیابتی که توسط ایران در جریان اشغال اخیر عراق توسط آمریکا به راه انداخت، این نکته را به وضوح بیان می کند.

مطالعه موردی: جنگ نیابتی ایران در

عراق از سال ۲۰۰۳

نفوذ ایران بر سیاست در عراق از مدت ها قبل از تلاش آمریکا در سال ۲۰۰۳ برای سرنگونی صدام حسین است. در طول جنگ خونین و طولانی ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸) پیوندهای مشخصی بین دولت تهران و شورای عالی انقلاب اسلامی عراق (SCIRI) ایجاد شد، گروهی شیعه که به نمایندگی از ایرانیان علیه رژیم صدام می جنگید. SCIRI و شاخه مسلح آن، تیپ بدر، پس از آغاز عملیات آزادی عراق در مارچ ۲۰۰۳، متحدان حیاتی ایرانیان باقی ماندند. تهران بلافاصله شروع به ایجاد پیوندهایی در داخل عراق کرد تا اطمینان حاصل شود که ایران می تواند همزمان خود را به عنوان یک عامل کلیدی معرفی کند. نقشی در بازسازی عراق از طریق افزایش قدرت

متحدان کلیدی شیعه، و همچنین به قول دوران زیمرمن، «تعیین بی‌نظمی» در همسایه رقیب خود به منظور «تبدیل کردن خود به یک گفتگوی ضروری در عراق پس از جنگ»^{۱۲}. استراتژی مسیر خود را از طریق تشویق ایرانیان احزاب سیاسی شیعه، از جمله SCIRI، برای شرکت فعال در انتخابات دموکراتیک جدید، همزمان با پرورش گروه‌های شبه نظامی شیعه برای تشدید شورش خود علیه مخالفان سنی و نیروهای ائتلاف نشان داد.

افزایش تدریجی تلاش‌های جنگ نیابتی ایران در عراق قابل توجه است. تا سال ۲۰۰۴، تهران واحدهایی از گروه شبه نظامی مخفی خود، نیروی قدس، و واحدهایی از سرویس اطلاعاتی وواک خود را در داخل عراق مستقر کرده بود. ۱۳ در اواسط سال ۲۰۰۶، شواهد غیرمستقیم باعث شد تا در میان فرماندهان نظامی بریتانیا در مناطق عمدتاً شیعه نشین جنوب، باورهای گسترده‌ای ایجاد شود. شهر بصره که «سلاح‌های تخصصی و فناوری IED از ایران به منطقه قاچاق می‌شد»^{۱۴}. در نتیجه، امنیت مرزی بخشی جدایی‌ناپذیر از تدارک امنیتی بریتانیا شد - با توجه به اینکه دو استان بصره و میسان تحت

کنترل بریتانیا مشترک بودند. بیش از ۳۰۰ مایل مرز با ایران. در دسامبر ۲۰۰۶، زمانی که نیروهای آمریکایی دو افسر ارشد نیروی قدس را در دیدار با یکی از رهبران معروف تیپ بدر دستگیر کردند، سوء ظن‌ها تشدید شد. بالاترین سطوح در تأمین بمب‌های دست ساز به شبه‌نظامیان شیعه در سراسر عراق، تداوم نگرانی‌های دیپلماتیک انگلیسی-آمریکایی در مورد تلاش‌های ایران برای نفوذ سیاسی در عراق و دستیابی به تسلط منطقه‌ای. ۱۶ در اواسط سال ۲۰۰۷، دیپلمات‌های آمریکایی در عراق از نفوذ ایران بر خشونت‌های شورشیان اطمینان داشتند. در جنوب عراق که یکی از مقامات به صراحت گفت: «ایران در حال جنگ نیابتی در عراق است.

. . . آنها در حال حاضر مرتکب اعمال خشونت آمیز روزانه علیه نیروهای آمریکایی و بریتانیایی هستند. . . این حملات توسط سپاه پاسداران هدایت می‌شوند که مستقیماً با بالاترین [دولت ایران] در ارتباط هستند. ۱۷ حتی ژنرال دیوید پترائوس، فرمانده وقت نیروهای آمریکایی در عراق، علناً ایرانی‌ها را به آموزش متهم کرد. تسلیح و مشاوره شبه نظامیان به طوری که آنها بتوانند «یک جنگ نیابتی علیه

دولت و نیروهای ائتلاف عراق انجام دهند». این اطلاعات بر اساس اطلاعاتی که نشان می‌دهد در جریان «افزایش» ایالات متحده در عراق در سال ۲۰۰۷، که توسط پترائوس، رهبر فرماندهی می‌شد، مطلع شد. مقتدی صدر، روحانی برجسته گروه شبه نظامی بانفوذ ارتش مهدی، در نقاط مختلف برای جلوگیری از دستگیری در ایران پناه گرفته بود. با این حال، این تنها تسلیحات و پناهگاهی نیست که ایرانی‌ها متهم به فراهم کردن آنها برای تشویق خشونت شیعیان در جنوب عراق هستند، بلکه ابزارهای لجستیکی دیگری است که از طریق آنها می‌توانند شورش را از طریق نیابت تداوم بخشند. یک گزارش موسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک به این نتیجه رسید که حمایت ایران «اغلب به شکل کالاها - پول، حشیش، و داروهای نسخه‌ای - که می‌توان برای استخدام سربازان پیاده جوان و فقیر استفاده کرد.» ۲۰ با آگاهی از قدرت حمایت خارجی پس از کارآمدی لشکرکشی بریتانیا به جنوب عراق، حتی تونی بلر نیز ناگزیر شد در تحقیقات جنگ عراق (چیلکوت) اعتراف کند که: «معرفی عناصر خارجی القاعده و ایران بود که واقعاً باعث انجام این مأموریت شد. چنین اعترافی نشان می‌

دهد که چگونه اتخاذ استراتژی جنگ نیابتی حتی توسط دولت های غیر ابرقدرتی مانند ایران می تواند به طور مؤثر به عنوان مکانیزمی برای حداکثر کردن منافع و دور زدن خطرات مرتبط با مداخله مستقیم مورد استفاده قرار گیرد.

بازیگران غیر دولتی و جنگ های نیابتی

همانطور که مورد ایران نشان می دهد، اگرچه دولت ها ممکن است محرک های اولیه جنگ های نیابتی باشند، اما کل پدیده تا حد زیادی به مشارکت بازیگران غیردولتی در فرآیند اتخاذ روش های غیرمستقیم مداخله بستگی دارد. درک جنگ نیابتی بر اساس فرضیه یک خیر انحصاری مبتنی بر دولت و یک نیابت دائماً غیردولتی بسیار ایستا است. ۲۲ این امر سیال بودن بین دو نقشی را که دولت ها و بازیگران غیردولتی ایجاد کرده اند، به ویژه در گذشته نادیده می گیرد. دهه تاریخ معاصر مملو از نمونه هایی از بازیگران غیردولتی است که نقش بازیگران جنگ نیابتی را ایفا می کنند. مهمترین آنها بازیگران خاورمیانه، یعنی حزب الله از طریق روابطش با سوریه و ایران بوده اند. حزب الله از جنگ داخلی لبنان بیرون آمد و به یکی از برجسته ترین

گروه های شبه نظامی شیعه در جهان عرب عمدتاً سنی تبدیل شد. با تهاجم اسرائیل در سال ۱۹۸۲ به لبنان به عنوان کاتالیزور آن، حزب الله به نماینده ای حیاتی برای کشورهای همسایه، به ویژه سوریه، تبدیل شد که به دنبال دفاع از منافع خود در لبنان بودند. در سال ۱۹۸۹، سوریه و لبنان توافقنامه طائف را امضا کردند که ماهیت سکولار دولت لبنان را تحکیم کرد، نقش سوریه را در آن قانونگذاری کرد و خواستار خلع سلاح گروه های شبه نظامی شد. این آخرین پروتکل، حزب الله را مجبور کرد که به دنبال ترتیبی از سوریه برای حفظ موقعیت خود باشد. با توجه به سیاست واقعی منطقه، سوریه با حزب الله به توافقی رسید که به آن اجازه داد تا سلاح های خود را حفظ کند، تا حد زیادی بتواند از متحدان مسلح غیردولتی خود به عنوان اهرم فشار علیه اسرائیل در مناقشه جاری بر سر بلندی های جولان حفظ کند. سرانجام، در اواسط دهه ۱۹۹۰، حزب الله با رضایت سوریه به یک بازیگر مستقل در سیاست لبنان تبدیل شد. بشار اسد، رئیس جمهور سوریه، پس از به قدرت رسیدن در سال ۲۰۰۰، پیوند شخصی نزدیکی با حسن نصرالله، رهبر حزب الله ایجاد کرد و به ظاهر همزیستی

بین دولت و نمایندگان غیردولتی آن را تقویت کرد. آنها آنقدر به هم نزدیک شده بودند که به قول امیل الحکایم، «منابع حیاتی و حمایت سیاسی ضروری آنها، حزب الله را ارتقا داد».

اما حزب الله تنها با سوریه ارتباط برقرار نکرد. روابط آنها با ایران به گمانه‌زنی‌های بین‌المللی زیادی منجر شد مبنی بر اینکه حمله اسرائیل به لبنان در تابستان ۲۰۰۶ یک جنگ نیابتی گسترده‌تر بین ایالات متحده و ایران را پنهان می‌کرد، با نیروهای دفاعی اسرائیل (IDF) و حزب الله به عنوان نیابت‌های جانشین مناسب در وسیع‌تر. مبارزه برای کنترل جهت گیری سیاست خاورمیانه. ۲۴ از زمان تأسیس حزب الله در سال ۱۹۸۲، مبارزان آن در لبنان و ایران از سپاه پاسداران ایران (IRG) آموزش دیده بودند. سپاه همچنین مجرای اصلی برای تدارکات تسلیحات بوده است. بعلاوه، ایران مقدار قابل توجهی پول به حزب الله ارائه کرد تا بتواند هم فعالیت‌های شبه نظامی و هم وظایف تامین اجتماعی خود را که تخمین زده می‌شود سالانه ده‌ها میلیون دلار آمریکا انجام دهد. تهاجم به رهبری ایالات متحده. عراق در مارچ ۲۰۰۳ فرصت‌های بیشتری را برای ایران فراهم کرد، همانطور

که قبلاً بحث شد، تا استراتژی جنگ نیابتی خود را گسترش دهد. با این حال، آنچه همچنان قابل توجه است این است که حزب الله به عنوان یک نماینده کلیدی در داخل عراق نیز مورد استفاده قرار گرفت. در نوامبر ۲۰۰۳، گزارش‌های اطلاعاتی ایالات متحده و اسرائیل نشان داد که ایران وارد کردن جنگجویان حزب الله از لبنان به عراق را به عنوان روشی برای تضعیف اشغالگری آمریکا ترتیب می‌دهد.

تنها با حزب الله نبود که ایران و سوریه در تلاش برای تحکیم روابط دولتی/غیر دولتی در بحران خشونت سیاسی خاورمیانه بودند. تلاش برای نفوذ در مناقشه اسرائیل و فلسطین از طریق نیابت منجر به کمک متقابل به حماس، قدرتمندترین گروه شبه نظامی در سرزمین‌های اشغالی شد. حماس در سال ۲۰۰۸ تایید کرد که سپاه پاسداران ایران ۳۰۰ جنگجوی خود را آموزش داده است و این کار را از زمان خروج اسرائیلی‌ها از نوار غزه در سال ۲۰۰۵ انجام داده است. یکی از فرماندهان حماس در مورد سطح آموزش منتشر شده توسط ایرانی‌ها اظهار داشت: «آنها [جنگجویان حماس] با توانایی‌های بیشتر از آنچه

ما نیاز داریم به خانه می آیند. . . مانند قابلیت های فناوری پیشرفته، دانش در مورد موشک ها، تک تیراندازی و تاکتیک های جنگی مانند تاکتیک هایی که حزب الله استفاده می کند. ۲۸' به طور خلاصه، ایران از حماس و حزب الله به عنوان نیابتی برای دامن زدن به جنگ دو جبهه ای برای اسرائیل، از لبنان و لبنان استفاده می کرد. از داخل سرزمین های اشغالی فلسطین.

با این حال، روابط نیابتی و خیرخواهانه ای که حزب الله با سوریه و ایران برقرار کرد، عمدتاً به دلیل برنامه های سیاسی متفاوت و احساس خودمختاری فزاینده، ناآرام بود. اگرچه در پایان دهه ۱۹۹۰ سوریه اهرم های منطقه ای مشخصی را به دست آورده بود و دست برتر را در برخورد با حزب الله به دست آورده بود، اما در اواسط دهه ۲۰۰۰، با ادعای استقلال بیشتر حزب الله، این روابط از بین رفت. از طریق پایگاه های قدرت خود در جنوب لبنان بود که آنها اسرائیل را به تهاجم در تابستان ۲۰۰۶ تحریک کردند. بن بست ناشی از آن موقعیت حزب الله را در جهان عرب افزایش داد و از برچسب نیابتی غیردولتی خود کنار زد زیرا سطح بیشتری از خودکفایی را ایجاد کرد. علاوه

بر این، حزب الله علی‌رغم کمک‌های طولانی مدت ایران، در دهه گذشته به شدت از خودمختاری سیاسی و شبه‌نظامی خود در برابر تهران محافظت کرده و با جدیت از ترسیم تصویری از سرسپردگی جلوگیری کرده است.

یکی دیگر از نمونه‌های کلیدی که نشان می‌دهد چگونه نمایندگان غیردولتی می‌توانند منابع مالی یا تسلیحاتی خودگردان را به منظور رشد بیشتر از روابط با حامی اصلی خود توسعه دهند، گروه تروریستی لشکه طیبه (LeT) است. آنها با کمک ضمنی آژانس اطلاعات بین‌سرویس پاکستان (ISI) به موفقیت‌های پراکنده در حمله به اهدافی در داخل هند و کشمیر دست یافتند. همانطور که رایان کلارک گفته است LeT به "یک جزء حیاتی از استراتژی منطقه ای اسلام آباد" تبدیل شد.

با این حال، در اوایل این دهه، LeT شروع به توسعه یک برنامه سیاسی پاناسلامیک ظریف‌تر کرد که از محدوده کشمیر محور قرارداد نیابتی اولیه پاکستان فراتر رفت. با انتقال همکاری خود از ISI به دیگر گروه‌های اسلام‌گرای زیردولتی، از جمله القاعده، LeT دیگر نیروی

جانشین پاکستان باقی نمی‌ماند، بلکه شاید تبدیل به یک نیروی جانشین برای شبکه تروریستی گسترده‌تر اسلام‌گرای تحت رهبری القاعده شده است. - نمونه ای از اینکه چگونه یک بازیگر غیردولتی می‌تواند به عنوان جانشین جانشین توسط یک بازیگر غیردولتی دیگر استفاده شود. همچنین به عنوان ویتیرینی عمل می‌کند که چگونه روابط نیابتی بی‌نهایت نیستند و به وضوح می‌توان با بلوغ و استقلال گروه نیابتی به پایان رسید، نه فقط با پایان دادن به کمک‌های مالی یا تمهیدات توسط خیرین.

آریل اهرام به ما یادآوری کرده است که چگونه «کشورهای دیر در حال توسعه» در جنوب جهانی، شبه‌نظامیان را با کمال میل در دستگاه امنیتی خود قرار داده‌اند تا به جای بازگشت به بوروکراسی سنتی خشونت، «موسسات زور» را سازماندهی کنند. شبه‌نظامیان تحت حمایت مانند Janjaweed در سودان، Auto-defensas در کلمبیا، و Interahamwe در رواندا، راه‌های جدیدی را برای کشورهای که می‌خواهند جنگ‌های نیابتی را حتی در خاک خود انجام دهند، چه به دلیل منافع یا دلایل ایدئولوژیکی باز کرده است.

سرکوب قومی، ضد تروریسم یا سرکوب جنبش‌های
irredentist. دیدن شبه‌نظامیان تحت حمایت دولت به‌عنوان
نیروهای جانشین به ما کمک می‌کند جنگ‌های نیابتی را در یک بافت
درون‌ایالتی در کنار حالت متداول‌ترین دولتی آن قرار دهیم. این امر
به خوبی با پویایی دخالت نیابتی در درگیری‌های طولانی در سراسر
شرق آفریقا در چند دهه گذشته نشان داده شده است.

مطالعه موردی: جنگ‌های شرق آفریقا و نیابتی‌های غیر دولتی

بین سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۹۹، سودان و اوگاندا با نیابت‌های غیردولتی
درگیر جنگی اعلام نشده در قلمرو یکدیگر بودند. سودان ارتش
مقاومت هزاره لرد (LRA) را که در سرتاسر شمال اوگاندا با رژیم
یووری موسوینی می‌جنگید، مهار کرد. همزمان، دولت اوگاندا از
ارتش آزادیبخش خلق سودان (SPLA) به‌عنوان روشی برای
تضعیف کنترل دولت سودان بر جنوب کشورشان حمایت می‌کرد. با
این حال، همانطور که جرارد پرونیر تأکید کرده است، این جنگ
نیابتی در واقع تا حد زیادی در قلمرو همسایه جمهوری دموکراتیک

کنگو (DRC)، که قبلاً زئیر بود، انجام شده است. (ADF به عنوان یک گروه چتر از نیروهای ضد Museveni این زمینه را برای یک درگیری طولانی فراهم می کند و یک مثال مهم از چگونگی استفاده از نمایندگان غیر دولتی برای تحقق اهداف استراتژیک یک دولت ارائه می دهد.

سودان خود صحنه مداخلات متعدد نیابتی در دهه ۱۹۶۰ بود، زمانی که اسرائیل جنبش‌های ضداسلامی را مسلح کرد، در حالی که خارطوم در مواجهه با حمایت آمریکا از رژیم همسایه اتیوپی، هایل سلاسی، از مسکو حمایت می کرد. این ترتیب در سال ۱۹۷۴ زمانی که سلاسی سرنگون شد و رژیم کمونیستی درگ جایگزین آن شد، که به زودی از حمایت شوروی برخوردار شد، پایان یافت. ایالات متحده حمایت خود را از سودان که بیش از ۲ میلیارد دلار اسلحه برای مبارزه با شورشیان اسلام گرا و کمونیست فراهم کرد، تغییر داد. با این حال، با پیشرفت جنگ سرد، سودان و اوگاندا درگیر یک جنگ نیابتی مخفی علیه یکدیگر شدند که تا حدی قابل توجه است. به دلیل استفاده نه از ارتش یک کشور دیگر به عنوان نمایندگان منتخب خود، بلکه

از بازیگران غیردولتی. خاستگاه درگیری سودان و اوگاندا سیاسی - مذهبی بود. به قدرت رسیدن یووری موسوینی طرفدار آمریکایی در اوگاندا باعث ترس در خارطوم شده بود مبنی بر اینکه SPLA متحد جدیدی بر اساس یک فرض نادرست در رابطه با نزدیکی روابط شخصی بین موسوینی و رهبر SPLA جان گارانگ داشته باشد. این درگیری در سال ۱۹۸۹ تشدید شد، زمانی که جبهه ملی اسلامی (NIF) به رهبری دکتر حسن الترابی از کودتای نظامی در سودان حمایت کرد. حکومت اسلامی جدید با هدف اسلامی کردن منطقه دریاچه های بزرگ از جمله بخش های عمدتا مسیحی اوگاندا و جنوب سودان بود.

حمایت اتیوپی از SPLA، که ثابت کرده بود یکی از سودمندترین خیرین آن بود، در پاییز ۱۹۹۱ با سقوط رژیم سرهنگ منگیستو پایان یافت. بلافاصله پس از آن، SPLA به خشونت داخلی تبدیل شد. این ضربه ای بود به طرح های اوگاندا برای اخراج دولت سودان. در سال ۱۹۹۴، به نظر می رسید که سودان در کمک به نیروی نیابتی اصلی خود در اوگاندا، LRA، موفقیت بیشتری کسب کرده است. در عرض

یک سال، سودان نزدیک به ۲۰۰۰ چریک اضافی را در صفوف LRA استخدام کرد و آنها را تا حدی مسلح کرد که تهدیدی مشخص برای دولت اوگاندا به شمار می رفت. همچنین در سال ۱۹۹۴، دولت سودان از رئیس جمهور موبوتو مجوز دریافت کرد زئیر کاروان های تدارکاتی را به LRA در غرب اوگاندا از طریق کشورش اجرا می کند. همچنین به سودانی ها اجازه می دهد تا دیگر نیابت های ضد موسوی را در غرب اوگاندا اتخاذ کنند، یعنی جبهه آزادسازی بانک نیل غربی (WNBLF و ارتش آزادی بخش مسلمانان اوگاندا (UMLA)).

در نیمه دوم سال ۱۹۹۵، سودان و اوگاندا کنترل بیشتری بر نمایندگان غیردولتی خود داشتند. در ائتلاف با WNBLF، ارتش سودان کنترل دو شهر نزدیک به مرز اوگاندا را در اوت همان سال به دست آورد. در تلافی، اوگاندایی ها عملیات مشترکی را همراه با SPLA علیه پایگاه های LRA در واقع در داخل خاک سودان در سپتامبر آن سال آغاز کردند. تشدید عمده درگیری در سال ۱۹۹۶ رخ داد زیرا شکست نیروهای نیابتی مربوطه یکدیگر به اولویت های اصلی دفاعی

تبدیل شد. رئیس‌جمهور اوگاندا موسومینی به سربازان خود اجازه داد تا برای رهگیری جنگنده‌های ADF به زئیر بروند، در حالی که سودانی‌ها به طور همزمان در حال انجام مأموریت‌های تامین هوایی برای LRA در داخل اوگاندا بودند.

در نهایت، این درگیری تشدید شده، که عمدتاً با استفاده از نیروهای نیابتی غیردولتی تسهیل شد، منجر به شکست ظاهری برای نمایندگان سودانی شد که در اوایل سال ۱۹۹۷ از پناهگاه خود در زئیر عقب نشینی کردند. کنار گذاشتن استراتژی جنگ نیابتی در سال ۱۹۹۸، دولت سودان شروع به ایجاد ائتلافی از دیگر نیروهای غیردولتی، از جمله نیروهای چاد، کرد تا به عنوان نیروی نیابتی در داخل زئیر (که پس از می ۱۹۹۷ جمهوری دموکراتیک کنگو (DRC) نامیده می‌شد، عمل کنند. یک "توافقنامه صلح" بین سودان، اوگاندا و جمهوری دموکراتیک کنگو در اپریل ۱۹۹۹ امضا شد که در اصل جزء نیابتی این منازعه را حذف کرد. در صورتی که دولت‌ها از جانب آنها در داخل مرزهای یک کشور همسایه اقدام کنند، می‌توانند در شکل دادن به جنگ‌های ملی و در واقع منطقه‌ای ایفای نقش کنند. در واقع،

این سلسله طولانی جنگ های نیابتی آفریقای شرقی طیف گسترده ای از روش ها را برای به راه انداختن چنین درگیری به کار گرفت. فصل بعدی به طور دقیق به چگونگی جنگ های نیابتی و با چه ابزاری می پردازد.

فصل چهارم

جنگ های نیابتی چگونه راه

اندازی می شود؟

یک راه یکسان برای جنگ های نیابتی وجود ندارد. استفاده از راهبردهای مختلف جنگ نیابتی یک پدیده دیرینه در تاریخ جنگ است. به این ترتیب، ما می توانیم چندین رویکرد را دقیقاً در نحوه انجام آنها درک کنیم. این فصل مؤلفه های اصلی استراتژی جنگ نیابتی را بررسی می کند و هر جنبه را از جمله تأمین نیروی انسانی (از طریق جانشینان) تجزیه می کند. تحویل مواد (مانند سلاح)؛ کمک های مالی؛ و ابزارهای غیرنظامی (مکانیسم های به اصطلاح «قدرت نرم»).

تأمین نیروی انسانی

جنگ های نیابتی مشابه اکثر اشکال دیگر جنگ هستند، زیرا تأمین نیروی انسانی اغلب برای نتیجه ضروری تلقی می شود. از آنجایی که

مداخلات نیابتی در سایر دسته‌های جنگ، مانند جنگ داخلی رخ می‌دهد، خیرین معمولاً نیاز به ارائه کمک از لحاظ تقویت غیرمستقیم تعداد «چکمه‌های روی زمین»، از طریق نیروی جانشین یا «مشاوران نظامی غیر رزمی» را درک می‌کنند. ! در نتیجه جنگ در افغانستان و عراق، بحث‌های مهمی در مورد معنا و تأثیر سطوح نیروها بر دیگر انواع جنگ، به ویژه ضد شورش، مطرح شده است. نظریه پردازان ضد شورش، فرضیه های متضادی پیرامون ارتباط بین اندازه نیرو و نتیجه درگیری، از جمله اهمیت نسبت بین شورشگر و ضد شورش، و بین اندازه جمعیت و ضد شورش، ارائه کرده اند. اگرچه هیچ بحث موازی در این رابطه صورت نگرفته است. برای جنگ های نیابتی (مانند بحث های مربوط به نسبت نیرو نیروهای نیابتی به رزمندگان دشمن)، محوریت نیروی انسانی در نحوه انجام جنگ های نیابتی در گذشته و امروز بسیار مهم است.

اتحاد جماهیر شوروی از نیروی انسانی به عنوان نوعی کمک نیابتی استفاده فراوان کرد. با پیشرفت جنگ سرد، آنها به مشاوران نظامی خود در درگیری های نیابتی اجازه دادند تا در مجموعه ای از

فعالیت‌های گسترده‌تر شرکت کنند. کمک‌های فنی معمول و دادن و دریافت اطلاعات اطلاعاتی به‌زودی مجموعه‌ای گسترش یافت که شامل برنامه‌ریزی عملیاتی برای ارتش‌های خارجی (همانطور که در طول جنگ داخلی یمن انجام شد)، سازمان‌دهی حمل و نقل نیرو (همانطور که در طول جنگ یوم کیپور به نمایندگی از ارتش یمن مشاهده شد، گسترش یافت. مصریان) و توزیع تسلیحات (همانطور که در طول جنگ داخلی آنگولا شاهد بودیم).

تا سال ۱۹۷۸، بیش از ۴۰۰۰۰ سرباز کوبایی به عنوان جانشین شوروی در درگیری‌های نیابتی در سراسر جهان سوم عمل می‌کردند. ۳ در اوج درگیری کوبا در جنگ داخلی آنگولا در اوایل سال ۱۹۷۶، مشاورانی از هاوانا به سرعت به کشور اعزام شدند. ۲۰۰ نفر در روز ۴ پرسنل نظامی کوبا در طول جنگ‌های نیابتی شوروی به نیروی جانشین مورد علاقه تبدیل شده بودند. در طول جنگ سرد، کوبایی‌ها در لیبی، یمن، آنگولا، اتیوپی، بنین، سیرالئون، اوگاندا، گینه استوایی، گرانادا و نیکاراگوئه مستقر شدند. با این حال، استفاده از نیروهای جانشین کوبایی منحصر به فرد نبود. خلبانان مصری برای پرواز با

هوایماهای شوروی در طول جنگ داخلی نیجریه آموزش دیده بودند، در حالی که سربازان و مستشاران نظامی چکسلواکی بارها در مناطق جنگی آفریقا مورد استفاده قرار گرفته بودند. متخصصان آلمان شرقی، عمدتاً از سرویس امنیت دولتی ((SSD)، به منظور کمک به ایجاد امنیت داخلی و قابلیت‌های اطلاعاتی متحدان جهان سوم مانند آنگولا، اتیوپی و لیبی. مشاوران نظامی خود در مناطق جنگی به عنوان عوامل آشکار مداخله نیابتی. بیش از ۵۰۰۰۰ پرسنل از این قبیل به وسیله نیابت در مناطق جنگی مختلف بین سال‌های ۱۹۵۵ و ۱۹۸۰ مستقر شدند، در حالی که ۵۰۰۰۰ پرسنل نظامی خارجی دیگر توسط شوروی در داخل خود اتحاد جماهیر شوروی آموزش دیده بودند.

وظیفه اصلی که تامین نیروی انسانی می تواند انجام دهد، عملکرد کودتا/ضد کودتا است. در موارد متعدد، اتحاد جماهیر شوروی از نیروهای نیابتی در جهان سوم حمایت کرد که برای محافظت از رژیم‌های متحد در برابر تهدیدات کودتا مورد استفاده قرار گرفتند. به عنوان مثال، در جون ۱۹۶۶، رئیس جمهور کنگو-برازاویل (کنگوی امروزی)، Massama Debat، هنگامی که ارتش کنگو کنترل

پایتخت را به عنوان بخشی از یک کودتای نظامی به دست گرفت، توسط نیروهای جانشین کوبا یک نگهبان مسلح به او داده شد. این حفاظت از کوبا و تهدید افزایش نیروی انسانی کوبایی در حمایت از Debat، در نهایت منجر به فروپاشی کودتا شد.

فراهم آوری تجهیزات

تأمین تجهیزات نظامی، مانند تسلیحات، مهمات و سایر فناوری های نظامی، توسط خیرین به نمایندگان منتخب خود، راه اصلی برای خیرین است تا دیگران را وادار به مبارزه برای آنها کنند. این تدارک ابزاری برای تضمین یک هدف خاص بدون نیاز به درگیر شدن در تجارت کثیف جنگیدن است. تحویل سلاح قوی ترین نماد جنگ نیابتی به عنوان درگیری درازای بازو است. نشانه چنین نمادگرایی، ارجاع وزارت خارجه بریتانیا در سال ۱۹۴۸ به مداخله نیابتی آنها در جنگ داخلی چین به عنوان صرفاً "پای درب خانه نگه داشتن" بود، پس از ارائه ۱۰۰۰ اسلحه به دولت تحت محاصره چیانگ کای شک علیرغم وجود قراردادهای چندملیتی غیر مداخله ای. ۱۰ عرضه چنین تسلیحاتی فقط برای نیروهای نیابتی تسلیحات خریداری نمی کند.

همچنین سهامی را در نتیجه درگیری برای خیرخواه می خرد و دو طرف را با هم پیوند می دهد.

بین سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۷۲، اتحاد جماهیر شوروی تقریباً ۶/۵ میلیارد دلار سلاح به کشورهای جهان سوم صادر کرد که تقریباً نیمی از آن در طول جنگ با آمریکایی‌ها به ویتنام شمالی رفت. تا آن زمان، کرملین به تامین مقادیر نسبتاً کم تسلیحات به رژیم‌های مشتری بسنده کرده بود (به استثنای محموله‌هایی که در طول جنگ‌های کره و ویتنام انجام شد). اما، در اواسط تا اواخر دهه ۱۹۷۰، اتحاد جماهیر شوروی موضع تهاجمی تری را در رابطه با درگیری غیرمستقیم اتخاذ کرد که خود را عمدتاً از طریق گسترش قابل توجه تسلیحات به متحدان نیابتی نشان داد. این امر مسلماً به همان اندازه که با ایالات متحده بود ناشی از افزایش رقابت استراتژیک با چین بود. محموله‌های تسلیحاتی شوروی به کشورهای کمونیست - و همدرد غیر کمونیست - به طور قابل توجهی افزایش یافت، زیرا انشعاب چین و شوروی، هنگامی که با روند تنش زدایی ایالات متحده و شوروی ترکیب شد، تنش‌های ژئواستراتژیک را به جنون فعالیت‌های نیابتی سوق داد. سیا

تخمین زد که بین سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۸، اتحاد جماهیر شوروی تقریباً ۱۵ میلیارد دلار تجهیزات جنگی از جمله تانک، جت‌های جنگنده و بمب‌افکن به مناطق جنگی نیابتی در سراسر جهان صادر کرد.

آمریکایی‌ها نباید از تلاش‌های جنگ سرد برای به حداکثر رساندن استراتژی‌های جنگ نیابتی عقب بمانند. تا سال ۱۹۶۲، سیا سالانه ۲ میلیون دلار برای آموزش نیروهای امنیتی داخلی خارجی در تکنیک‌های ضد براندازی هزینه می‌کرد. تا آن زمان، تخمین زده می‌شد که حدود ۱۴۵۰ پرسنل در سراسر جهان سوم چنین آموزش‌های سیا را دیده‌اند. پرزیدنت کندی، در واقع، ایالات متحده را در یک پایگاه جنگ نیابتی دائمی قرار داد. گواهی بر این امر تأسیس دفتر ایمنی عمومی (OPS) در نوامبر ۱۹۶۲ برای نظارت بر آموزش پلیس در مأموریت‌های کمک امنیت داخلی بود. تا سال بعد، نزدیک به ۲۰۰ پرسنل مشاور پلیس آمریکا در ۳۰ کشور مختلف مستقر شدند و بیش از ۱ میلیون عضو نیروهای امنیتی خارجی را آموزش دادند.

ارائه کمک های مالی

اگر انگیزه های ارسال پول به یک جناح متخاصم در یک درگیری موجود، صراحتاً بشردوستانه یا به دلایل توسعه نباشد و به دلایل استراتژیک گسترده تر برای پیشبرد یک هدف جنگی تلقی شود، می توان آن را نوعی مداخله نیابتی دانست. برخی از خیرین جنگ نیابتی از این انگیزه مالی استفاده کرده و از مقادیر زیادی از منابع اقتصادی خود برای کمک به نماینده منتخب استفاده کرده اند. به عنوان مثال، یک برآورد از کل تأمین مالی شوروی به نیابت های جهان سوم (به استثنای نمایندگان اصلی آن در کوبا، ویتنام و کره شمالی)، بین سال های ۱۹۵۵ و ۱۹۸۰، این رقم را در حدود ۵۱ میلیارد دلار نشان می دهد.

تحولات معاصر در سیستم جهانی، ناشی از تأثیرات جهانی شدن، تضمین کرده است که تأمین پول در شرایط جنگ نیابتی دیگر لزوماً به درک تأمین مالی نیروهای جانشینی که به طور فیزیکی در مناطق جنگی مستقر شده اند محدود نمی شود. ظهور گروه های شورشی فراملیتی، مانند القاعده، نحوه جنگ های نیابتی و تأمین مالی آنها را

تغییر داده است. گسترش روزافزون حملاتی که «تبلیغ عمل» را با در نظر گرفتن مخاطبان جهانی تشکیل می دهند، به شورشیان معاصر این امکان را داده است که از حمایت دیاسپورای شبکه‌ای در سراسر جهان بهره ببرند. عناصر این دیاسپورها حمایت و پول خود را بر روی اهداف و گروه های بی شماری سرمایه گذاری می کنند که در راستای اهداف کلی در راستای علایق یا ایدئولوژی درک شده خود، صرف نظر از نزدیکی آنها به درگیری، تلاش می کنند. در واقع، این بدان معناست که گروه های شورشی به طور فزاینده ای به عنوان نیابتی نه برای دولت های خیر، بلکه برای جوامع قومی پراکنده و نیروهای سیاسی متحد شده از سراسر جهان عمل می کنند که ایمان و پول خود را برای تداوم درگیری های قومی-مذهبی سرمایه گذاری می کنند. در مورد بخش هایی از دیاسپورای ایرلندی-آمریکایی در اوج «مشکلات» ایرلند شمالی در اوایل دهه ۱۹۷۰ صادق است، که تصمیم گرفتند با جمع آوری کمک مالی به مبارزه در «کشور قدیمی» کمک کنند تا ارسال سلاح به ارتش جمهوری خواه موقت ایرلند را تسهیل کنند. ((PIRA، عمدتاً از طریق کمیته کمک ایرلند شمالی

کمک های مالی در بسیاری از موارد به منظور اجازه دادن به متحدان برای آموزش نیروهای امنیتی انجام می شود که سپس می توانند به عنوان نیابت توسط خیرین مورد استفاده قرار گیرند. این اولین استفاده از چنین پولی در طول جنگ سرد بود. به عنوان مثال، پنتاگون در سال ۱۹۶۲ تنها ۱۷,۲ میلیون دلار برای کمک نظامی به شش کشور هزینه کرد: ویتنام جنوبی، ایران، کاستاریکا، نیکاراگوئه، پاناما و فیلیپین.

ارائه کمک های غیر نظامی

جوزف نای مفهوم «قدرت نرم» را در سیاست جهانی به عنوان «توانایی دستیابی به آنچه می خواهید از طریق جذب به جای اجبار یا پرداختها» تشکیل می دهد، مفهوم معروفی دارد. این از فرهنگ، آرمان های سیاسی و سیاست های یک کشور ناشی می شود. تحلیل نای از قدرت نرم هنگام ارزیابی اشکال نفوذ به غیر از مکانیسم های سنتی اجباری نظامی مفید است، در درجه اول به این دلیل که ما را ملزم می کند تا ابزارهایی را که از طریق آن های نیابتی استفاده می کنند، ارزیابی کنیم. می توان به دنبال اشکال مداخله بود. ماهیت اساساً

غیرمستقیم جنگ‌های نیابتی به این معنی است که آنها نیازی به دسته‌بندی خودکار آنها به عنوان یک نوع مداخله دائمی «قدرت سخت» ندارند. کمک‌های نظامی همیشه ارائه نمی‌شود. مسلماً، اجبار ممکن است جریانی زیربنایی در بسیاری از این جنگ‌ها باشد، اما این امر احتمال تمایل افراد نیابتی برای کمک گرفتن از یک خیر را به دلیل جذابیت جهان بینی سیاسی خود، یا در واقع خیری که بر جذابیت (یا مشروعیت) تأکید می‌کند، نادیده نمی‌گیرد. ایدئولوژی خاص آنها به عنوان منبعی برای جذب متحدان در مناطق مهم استراتژیک. به عنوان مثال، تشویق سیاسی از طریق پرورش احزاب پیش‌تاز مارکسیست-لنینیست به یک رشته اضافی مهم در تلاش‌های کرملین برای تحکیم نفوذ خود در جهان سوم در طول جنگ سرد تبدیل شد. ۱۹. بازاریابی کمونیسم و لیبرال دموکراسی در اواسط دهه بیستم. در قرن اخیر، قهرمانان ابرقدرت مربوطه خود به رشته‌های جدایی‌ناپذیر نفوذ قدرت نرم تبدیل شدند، زیرا تلاش می‌کردند ترجیحات ایدئولوژیک سایر دولت‌های جهان را شکل دهند. بنابراین، این می‌تواند به عنوان یک کاتالیزور برای ایجاد روابط خیرخواه-پراکسی

دیده شود.

هنگام تجزیه و تحلیل اشکال قدرت، برای ما مهم است که به طور انحصاری به اضافات مفهومی افعالی مانند «سخت» و «نرم» توجه نکنیم، زیرا این امر صرفاً ساختارشکنی ابزارهایی را تضمین می کند که به وسیله آن قدرت ارائه می شود و اغلب اهدافی را نادیده می گیرد. پیگیری می شود. همانطور که خود جوزف نای تصدیق می کند، قدرت در اصطلاح محض «توانایی تأثیر گذاری بر رفتار دیگران برای به دست آوردن نتایج مورد نظر است».

طبقه بندی «سخت» یا «نرم» مبتنی بر تحلیل بخش اول تعریف نای (شیوه های تأثیر گذاری) است، در حالی که تمرکز بر بخش دوم (نتیجه ها) به همه اشکال قدرت صحبت می کند. جنگ های نیابتی، چه به صورت آشکار، چه پنهان، با جانشین یا بدون جانشینان انجام شوند، اساساً همه برای به دست آوردن نتیجه ای که خیرخواه می خواهد انجام می شود. در اغلب موارد، این شامل توسل به روش های مداخله با قدرت «سخت»، مانند تهیه سلاح می شود، اما به ندرت شامل ارائه کمک های غیرنظامی نیز می شود. این یکی از دلایلی است که مطالعه

موردی حمایت نظامی ایالات متحده از "بیداری انبار" در عراق در سال ۲۰۰۶ در پایان این فصل گنجانده شده است. نه تنها اشکال متعدد حمایتی را که یک جنگ نیابتی می تواند شامل شود را نشان می دهد، بلکه نکته نای در مورد همدستی بودن قدرت نرم را برجسته می کند و نشان می دهد که چگونه یک نماینده نهایی («فرزندان عراق») در واقع ارتش ایالات متحده را دعوت کرده است. در تلاش برای پاکسازی استان الانبار از نفوذ القاعده در عراق، به عنوان خیرخواه آنها عمل کنند.

ارائه کمک های غیرنظامی می تواند، در مواردی، اساساً جنبه نمادین داشته باشد و ارزش مادی واقعی نداشته باشد. این خود را از طریق تهدید به اتخاذ یک استراتژی جنگ نیابتی به منظور عمل به عنوان یک بازدارنده در برابر سایر دولت های مداخله کننده، یا به عنوان هشدار به رژیم فعلی برای عدم اقدام به شیوه ای خاص نشان داده است (بنابراین الزاماً معیارهای نای را برآورده نمی کند. مکانیسم قدرت نرم به دلیل تکیه بر اجبار). برای مثال، در سال ۱۹۹۸، خشم کنگره آمریکا از نقض مکرر قطعنامه های سازمان ملل توسط صدام

حسین، باعث شد که کنگره صد و پنجم به رهبری جمهوری خواهان قانون آزادی عراق را تصویب کند که به پرزیدنت بیل کلینتون حق پخش تجهیزات نظامی به ارزش ۹۷ میلیون دلار را برای مخالفان این کشور اختصاص داد. رژیم صدام در عراق. ۲۲ اگرچه پرزیدنت کلینتون این لایحه قانونی را امضا کرد (به این ترتیب تغییر رژیم در عراق به عنوان اصل سیاست خارجی آمریکا سالها قبل از حملات ۱۱ سپتامبر و "محور شرارت" رئیس جمهور جورج دبلیو بوش ایجاد شد. هیچ قصدی برای مسلح کردن شورشیان عراقی و آغاز جنگ نیابتی در عراق نداشت. کلینتون به وضوح اذعان کرده بود که یک جنگ نیابتی آشکار غیرممکن خواهد بود، با این حال قدرت تهدید برای شروع یک کارکرد نمادین برای دولت او داشت و هر دو نقش یک جنگ را داشت. هشدار به صدام حسین و به عنوان یک حرکت نمادین برای همبستگی با قربانیان صدام.

از طرف دیگر، ارائه کمک های غیر نظامی می تواند به شکل کمک در گسترش تبلیغات برای کمک به هدف یک نماینده انتخاب شده باشد. این تجلی «جنگ اطلاعاتی» غیرمستقیم به تغییر عقاید، به دست

آوردن «قلب و اذهان» مردم محلی کمک می کند، چه از طریق توسل به مشروعیت ایدئولوژی/حزب آنها یا معمولاً از طریق بی اعتبار کردن مخالفان و کاشتن اطلاعات نادرست. . با بازگشت مختصر به پرونده آنگولا که در فصل ۳ به آن نگاه کردیم، سیا با قرار دادن داستان هایی در بزرگترین روزنامه های کشورهای همسایه زئیر و زامبیا که در مورد چگونگی تصرف و بازداشت جنگنده های یونیتا یک شهر خاص و بازداشت را گزارش می کرد، به تقویت متحد نیابتی خود یونیتا کمک کرد. مشاوران متعدد شوروی کلید این استراتژی این بود که این نبرد هرگز واقعاً اتفاق نیفتاد. این یک فریب با هدف تقویت تفسیرهای منطقه ای از قدرت یونیتا و شانس احتمالی برای ظهور به عنوان پیروز در جنگ داخلی بود.

با درک ابزارهای متعددی که از طریق آنها می توان جنگ های نیابتی را انجام داد، می توانیم ببینیم که خیرین چگونه برای تضمین نتیجه مطلوب خود در درگیری ها تلاش می کنند. در مواردی، خیرین به استفاده از یک شکل یا ترکیبی از مفاد فوق متوسل می شوند. شایان توجه است که بر دو مورد به طور خاص تأمل کنیم که نشان می دهد

چگونه می‌توان از همه اشکال حمایت - مادی، نیروی انسانی، مالی و غیرنظامی - به طور همزمان استفاده کرد. ابتدا، اجازه دهید بررسی کنیم که چگونه به اصطلاح "بیداری انبار" - جنبشی که به طور گسترده تصور می‌شود به ارتش آمریکا کمک قابل توجهی کرده تا جریان را علیه شورشیان القاعده در عراق تغییر دهد - یک استراتژی جنگ نیابتی را در قلب ایالات متحده آشکار کرد. در آنجا کمپین کنید دوم، ما به قضیه افغانستان در دوران اشغال شوروی در سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۹ و به راه انداختن یک جنگ نیابتی توسط ایالات متحده در حمایت از مبارزان مجاهد خواهیم پرداخت.

مطالعه موردی ۱: "بیداری انبار"

مورد «بیداری انبار» نمونه دیگری از این است که چگونه یک استراتژی جنگ نیابتی غیرمستقیم می‌تواند در کنار یک جنگ متعارف مستقیم در همان فضای نبرد قرار گیرد. این مورد نشان می‌دهد که چگونه یک دولت (ایالات متحده) از یک بازیگر غیردولتی (قبایل سنی در استان الانبار) برای تضعیف یک بازیگر غیردولتی دیگر (القاعده در عراق) استفاده کرد و آنها را به‌عنوان نیابتی شبه‌نظامی

انتخاب کرد و در اختیار آنها قرار داد. با تمهیداتی برای دستیابی به یک هدف مورد نظر طرفین.

دو سال پس از تهاجم اولیه به عراق در سال ۲۰۰۳ توسط ۴۰۰۰۰۰ نیروی بیست و هفت کشوری «ائتلاف مشتاقان»، عراق در چنگال خشونت‌های شرورانه شورشیان بود که توسط گروه‌های شبه‌نظامی متخاصم با گرایش‌های قومی، مذهبی و قبیله‌ای مختلف هدایت می‌شد. یکی از قوی‌ترین و خشن‌ترین این گروه‌ها، یک شرکت چند ملیتی بود که خود را القاعده در عراق (AQI) به رهبری ابومصعب الزرقاوی اردنی نامید. القاعده در «مثلث سنی» در مرکز و غرب عراق، در اطراف استان انبار که آمریکایی‌ها آن را «مثلث مرگ» نامیده بودند، جای پای پیدا کرده بود. القاعده که خود را وقف بیرون راندن نیروهای ائتلاف از عراق از طریق حملات مستمر تک تیرانداز، خمپاره و بمب‌های دست ساز (IED) کرده بود، شیوخ قبایل انبار را متحد طبیعی در نبرد با نیروی اشغالگر یافته بود.

با این حال، تا سال ۲۰۰۵، ظهور AQI در انبار به سه دلیل اصلی باعث ناراحتی رهبران قبایل سابق شد: تضاد اهداف وجود داشت (اسلام

گرایی فراملی AQI در مقابل اهداف محلی مبتنی بر قدرت قبایل).
تضاد منابع مورد نیاز (AQI شروع به انحصار انحصارات قبیله ای
قاچاق و راهزنی کرده بود). و تضاد ارزش ها (تحمیل خشونت آمیز
تفسیر شریعت توسط القاعده بر مناطق قبیله ای، و تلاش برای ازدواج
اجباری بین مبارزان القاعده و زنان قبیله، بدون رضایت شیخ).

در واکنش به سوء استفاده از قدرت القاعده، ستار الریشاوی، یک شیخ
نسبتاً کوچک اهل رمادی، در سال ۲۰۰۶ یک گروه چتر برای رهبران
قبایل مختلف انبار تشکیل داد و نام آن را شورای نجات انبار (ASC)
گذاشت. ASC با ارتش و سیاستمداران ایالات متحده تماس گرفت
تا از کمک های "سخت" و "نرم" برای خلاصی انبار از نفوذ AQI
برخوردار شود. آمریکایی ها به درستی موظف شدند. الریشاوی به
عنوان هماهنگ کننده ضد شورش انبار منصوب شد و گروه رو به
رشد شبه نظامیان او که به «فرزندان عراق» معروف شدند، توسط ارتش
آمریکا به عنوان «واحد واکنش اضطراری» انتخاب شدند. آمریکایی ها
نماینده ای را پیدا کرده بودند که وارد عمل شده و با یکی از
سرسخت ترین و خشن ترین مخالفان شورشی خود وارد جنگ شوند

و تا حد زیادی از هزینه‌های انسانی اعزام تعداد زیادی نیرو برای جستجو و نابود کردن اقلام مقاومت AQI صرف نظر کنند.

به قول یکی از تفنگداران دریایی آمریکا که در عراق مستقر شده بود، «پسران عراق» به زودی به «افزایش دهنده نیروی شگفت انگیز» تبدیل شدند. ۲۵ ارتش ایالات متحده تضمین کرد که آنها مسلح، آموزش دیده و دستمزد دریافت می کنند تا به عنوان جانشینان کارآمد برای آنها در انبار عمل کنند. در اوج قدرت این گروه، در سال ۲۰۰۸، ۱۰۳۰۰۰ «فرزندان عراق» در لیست حقوق و دستمزد ارتش آمریکا بودند که برای آمریکایی ها ۳۰ میلیون دلار حقوق ماهیانه هزینه داشت. گروه های شورشی ضد آمریکایی اما، تحت عنوان رویکردی جدید برای بهبود خشونت در برخی از ناآرام ترین مناطق عراق، آمریکایی ها خوشحال بودند که از دشمنان سابق خود، نیابت های متحدین خود را بسازند. به گفته دو افسر آمریکایی که در تقویت چیزی که به «بیداری» در انبار معروف شد، می گویند: «شرایط از هر نظر برنده بود. قبایل دیدند که به جای شکار شدن، می توانند با نیروهای امنیتی آموزش دیده، دستمزد و مجهز به شکارچی تبدیل

شوند.^{۲۷} در برخی موارد، جنگجویان سلاح های قبلی خود را در ازای تفنگ های جدیدتر و بهتر با آمریکایی ها معامله می کردند. در حالی که سیا به رهبران قبایل مورد علاقه پاداش های اضافی به عنوان پاداش وفاداری آنها پرداخت می کرد. ۲۸ حمایت دیپلماتیک آمریکا نیز به عنوان ابزار "قدرت نرم" برای حمایت از قبایل ارائه شد، با خود پرزیدنت بوش که یک ملاقات و فرصت عکس را انتخاب کرد. با الریشاوی در تلاش برای مشروعیت بخشیدن به نمایندگان جدید خود به عنوان بازیگران در سیاست عراق جدید.

نتایج این استراتژی جنگ نیابتی ملموس بود. رمادی، مرکز استان انبار، در پی ظهور «بیداری انبار» شاهد کاهش قابل توجهی از حملات بود. اما این بدان معنا نیست که جنگ نیابتی بدون خطر بود. آمریکایی ها ابتدا تصمیم گرفتند که دولت شیعه نوری مالکی را از سیاست تبدیل قبایل سنی به جانشینان نیابتی مطلع نکنند. زمانی که وجهه «فرزندان عراق» به حدی بالا رفت که نمی توان آن را پنهان کرد، مالکی به طور غریزی می ترسید که جنگنده های «بیداری» نیابتی آمریکا در جنگ علیه القاعده نیستند، بلکه به عنوان نیابتی سنی ها برای ایجاد تعادل مورد

استفاده قرار می‌گیرند. کنترل سیاسی شیعیان در بغداد. ۳۰ بعلاوه، همانطور که آستین لانگ اشاره کرده است، جانشینی «فرزندان عراق» به دلیل شیوه ای که آمریکایی ها در آن مسلح کرده بودند، در تضاد با «ایجاد عراقی باثبات، یکپارچه و دموکراتیک» بود. و به یک بازیگر غیردموکراتیک و غیردولتی بدون اجازه مستقیم دولت مستقل عراق قدرت داد. اما، همانطور که مطالعه موردی بعدی نشان می دهد، گاهی اوقات محاسبه ریسک در رابطه با منافع درک شده، دولت ها را به نفع استراتژی جنگ نیابتی سوق می دهد.

مطالعه موردی ۲: آمریکا، مجاهدین و اشغال افغانستان توسط شوروی، ۱۹۷۹-۱۹۸۹

۱۹۸۹

استراتژی جنگ نیابتی آمریکا در افغانستان توسط چارلز کوگان، یکی از عوامل ارشد سیا در منطقه، به زبان ساده خلاصه شد: «ما ابزار جنگ را در اختیار گرفتیم، آنها را در دست افرادی قرار دادیم که می توانستند این کار را انجام دهند. اولین تحویل تسلیحات آمریکایی - یک محموله تفنگ - تنها چهارده روز پس از حمله شوروی به

افغانستان در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ در تلاش برای حمایت از یک رژیم کمونیستی در حال فروپاشی در کابل رسید. این پاسخ سریع رئیس جمهور جیمی کارتر درجه آمادگی وی را برای اتخاذ استراتژی جنگ نیابتی نشان داد.

با این حال، به طور قابل توجهی، دولت کارتر تصمیم گرفته بود تا قبل از وقوع حمله شوروی، یک مداخله نیابتی در افغانستان انجام دهد. رئیس جمهور کارتر با امید به سرمایه گذاری از ناآرامی های فزاینده در داخل کشور و بی ثبات کردن بیشتر دولت کمونیستی، بودجه ۵۰۰۰۰۰ دلار را برای سیا برای کمک به شورشیان ضد کمونیست در افغانستان از طریق تهیه تجهیزات رادیویی، دارو و پول نقد در تابستان ۱۹۷۹ تصویب کرد. تهاجم واقعاً انجام شد، زیگنیو برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر، از اتخاذ یک استراتژی جنگ نیابتی بر اساس اصل «پرهزینه ترین مشارکت شوروی» حمایت کرد.

نیابتی

تلاش اولیه دولت کارتر برای افزایش اعتبار «انکار قابل قبول» استراتژی نیابتی خود را از طریق پرداخت هایی به دولت مصر انور

سادات برای ارائه سلاح‌های ساخت شوروی به مجاهدین نشان داد تا هرگونه قابلیت ردیابی به واشنگتن به حداقل برسد. قرار دادن تسلیحات تولید شده توسط کمونیست‌ها در دست شورشیان ضد کمونیست در افغانستان و پنهان کردن دخالت ایالات متحده، سیا را نیز بر آن داشت تا تسلیحات خریداری شده از افسران مخالف ارتش لهستان و به طور قابل توجهی از چینی‌ها را که از فروش تسلیحات سود زیادی به دست آورده بودند، تهیه کند. به سیا به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به برتری کمونیستی در پی انشعاب چین و شوروی. ۳۶ در تابستان ۱۹۸۱، مجاهدین با نرخ دو هواپیما در هفته اسلحه دریافت می‌کردند.

مهمترین نقطه عطف در جنگ نیابتی آمریکا در افغانستان احتمالاً در مارچ ۱۹۸۵ رخ داد، زمانی که رئیس جمهور رونالد ریگان دستورالعمل تصمیم‌گیری امنیت ملی (166 NSDD) را امضا کرد، که اجازه گسترش کمک‌های آمریکا به مجاهدین را برای گنجاندن "تمام ابزارهای موجود" می‌داد. این گسترش جنگ نیابتی ایالات متحده شامل آغاز به اشتراک گذاری اطلاعات و افزایش ۵ برابری

سطح کمک های مالی ارائه شده به چریک های افغان بود که از ۱۲۲ میلیون دلار در سال ۱۹۸۴ به ۶۳۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۷ رسید. در اختیار مجاهدین قرار گرفت که تعیین کننده ترین عنصر این جنگ نیابتی را ایجاد کرد. این امر عمدتاً به تهیه یک سلاح به ویژه منجر شد: موشک زمین به هوا استینگر. یکی از بزرگترین نقاط ضعفی که نیروهای نیابتی امریکا با افغانستان با آن مواجه بودند، انحصار نیروی هوایی بود که شوروی از آن برخوردار بود. اثر تقریباً فوری بود. برآوردها مجموع هواپیماهای شوروی را که توسط استینگرها سرنگون شده بود ۲۶۹,۴۰ نشان می دهد، ظرف دو ماه پس از ورود اولین محموله استینگر به افغانستان، دفتر سیاسی اتحاد جماهیر شوروی یک استراتژی خروج نیروهای خود از این کشور را برنامه ریزی و اعلام کرد.

با این حال، آمریکایی ها خود را به عرضه تسلیحات محدود نکردند. در مجموع، سیاه بیش از ۵۰۰۰۰ جنگجوی مجاهد را به عنوان ابزاری برای تقویت قدرت شبه نظامی نیروی جانشین نیابتی خود آموزش داد. اشکال غیر نظامی کمک از طریق وزن سیاسی قابل توجهی که برای

اهداف مداخله جویانه داده می شد، آشکار شد. گروه هایی در واشنگتن به وجود آمدند که هدف آنها لابی کردن کنگره برای افزایش کمک به مجاهدین و مشاوره در مورد استراتژی های سیاسی برای پیشبرد اهداف آنها بود. چنین گروه هایی شامل کمیته برای افغانستان آزاد، فدراسیون برای اقدام آمریکایی-افغانی، آزادی عقاب و بنیاد تحقیقات آزادی بود.

ایالات متحده بین سال های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ نزدیک به ۳ میلیارد دلار کمک مخفیانه به جنبش مقاومت افغانستان ارائه کرد. این مبلغ بیش از مجموع عملیات های مخفی دیگر آمریکا در دهه ۱۹۸۰ بود. مقامات دلار پول آمریکا را با دلار تطبیق می دادند. به عنوان یک استراتژی جنگ نیابتی، به ویژه پنهان نبود، اما تمام جنبه های یک کمپین غیرمستقیم را حفظ کرد. همانطور که ویلیام کیسی، رئیس وقت سیا اذعان کرد، اتخاذ یک استراتژی جنگ نیابتی به کاهش برداشت بین المللی از مداخله مستقیم مستقیم آمریکا کمک کرد: «زیبایی عملیات افغانستان در اینجاست. . . معمولاً به نظر می رسد که آمریکایی های بد بزرگ در حال کتک زدن بومیان هستند. افغانستان

فقط برعکس است. روس ها به کوچکی می زنند

بچه ها ما آن را جنگ خود نمی کنیم... تنها کاری که ما باید انجام دهیم این است که به آنها کمک کنیم.» ۴۴ عدم ایجاد درگیری در جنگ های «آنها» و «کمک» دادن به گروه های مشتری برای پیروزی در آنها، دقیقاً همان چیزی است که دولت ها برای دهه ها درگیر جنگ های نیابتی بوده اند. نشانه کمی وجود دارد که این ویژگی های ذاتی در دهه های آینده تغییر کند. در واقع، همانطور که فصل بعدی نشان خواهد داد، دلیل قابل توجهی وجود دارد که باور کنیم جنگ های نیابتی در کل پویایی جنگ و درگیری در آینده به طور فزاینده ای رایج خواهند شد.

فصل پنجم

آینده جنگ نیابتی

در عصری که جهان در بحبوحه رکود مالی جهانی قرار دارد و تصاویر تابوت‌های پرچم‌دار روی صفحه‌های تلویزیونی نگرش غربی‌ها را علیه اعزام نیرو به خارج سخت‌تر می‌کند، استفاده از نیروهای نیابتی برای دولت‌های مدرن جذابیت اقتصادی و سیاسی دارد. چنین ترتیبات مبتنی بر بازار که ظاهراً جان یک مجموعه از سربازان را بر دیگری ارجح می‌نهد، ممکن است نامطلوب و حتی نفرت‌انگیز باشد، با این حال از آنجایی که فشارهای تهدیدات نوظهور جدید توانایی‌ها و انعطاف‌پذیری دولت‌های لیبرال را افزایش می‌دهد، ماهیت جنگ با آن سازگار خواهد شد. در راستای فرآیندهای جهانی شدن. با آغاز قرن بیست و یکم، تمایل شهروندان برای پیوستن داوطلبانه به ارتش‌های ملی رو به کاهش است، هزینه فناوری‌های نظامی پیشرفته در حال افزایش است و به‌ویژه در پی جنگ‌های طولانی و پرهزینه در

عراق و افغانستان، اشتها برای مکرر جنگ ضد شورش اکتشافی کاهش یافته است. با این حال، این علائم با وجود تمایل اجتناب‌ناپذیر دولت‌ها برای از دست ندادن یا واگذاری منافع استراتژیک وجود دارد. وقتی با هم ترکیب شوند، این تمایلات همزیستی لزوماً متقابل نیستند. احتمالاً می‌توان پیش‌بینی کرد که افزایش استفاده از نیروهای نیابتی، مسائل مربوط به نرخ پایین استخدام نظامی، بیزاری عمومی از تلفات و بودجه‌های دفاعی فشرده را دور می‌زند، بدون اینکه دولت‌ها آشکارا منافع خود را که در یک درگیری یا منطقه خاص تسلیم شده‌اند. همانطور که فیلیپ بابیت در سال ۲۰۰۳ استدلال کرد: «در آینده، استفاده از ارتش‌های نیابتی محلی می‌تواند ارائه دهد. . . یک جایگزین اقتصادی برای ارتش‌های گران‌قیمت تر. . . [و] می‌تواند عنصر ضروری کنترل زمینی را بدون به خطر انداختن جان آمریکایی‌ها به اندازه نیروهای زمینی ایالات متحده فراهم کند.» (۱) قطعاً علائم راهنما به این جهت اشاره می‌کنند. با این حال، اینکه آیا مسیر مطلوبی برای پایین آمدن است یا خیر، کاملاً مشکوک است.

محوریت جنگ‌های نیابتی در آینده درگیری چیزی است که سیاست

گذاران و رهبران نظامی در حال آماده شدن برای آن هستند. یک گزارش در سال ۲۰۱۰ برای وزارت دفاع بریتانیا، با عنوان شخصیت آینده درگیری، نشان می‌دهد که چگونه جنگ‌ها در دهه‌های آینده «به عنوان موزاییکی از دشمنان، تهدیدها و پاسخ‌ها طبقه‌بندی می‌شوند. دشمنان ما شامل دولت‌ها، غیردولت‌ها و نمایندگان خواهند بود. آنها در جایی که منافع متقابل را ببینند، همکاری خواهند کرد.»^۲ پیش‌آگاهی این مشاهده ممکن است در نتیجه ادغام چهار تغییر عمده در ماهیت جنگ مدرن و روابط بین‌الملل آشکار شود، که بقیه این فصل به نوبه خود آن‌ها را تحلیل خواهد کرد. ظهور «سندرم ویتنام» معاصر که اشتهای عمومی و سیاسی در غرب را برای «باتلاق‌های» ضد شورش در مقیاس بزرگ در پس‌زمینه رکود جهانی کاهش داده است. افزایش برجستگی و اهمیت شرکت‌های نظامی خصوصی (PMC) در نبردهای معاصر. استفاده روزافزون از فضای مجازی به عنوان بستری برای جنگ غیرمستقیم؛ و صعود چین به عنوان یک ابرقدرت جهانی.

جنگ علیه سندرم ترور؟

کاهش حمایت عمومی از جنگ‌های خارجی و عدم تمایل سیاسی به استقرار تعداد زیادی نیرو در خارج از کشور در آینده، ویژگی‌های اساسی «سندرم ویتنام» را تشکیل داد که از اوایل دهه ۱۹۷۰ بر سیاست خارجی آمریکا تأثیر گذاشت. با این حال، نتیجه، انزوای یا رضایت از منافع شوروی در جهان سوم نبود. در عوض، دولت‌های متوالی آمریکا به جنگ نیابتی به عنوان ابزاری برای به حداکثر رساندن منافع و ایدئولوژی بدون تشدید عوارض جانبی سندرم متوسل شدند. جای تعجب نیست که برخی از مهم‌ترین تلاش‌های جنگ نیابتی آمریکا در جنگ سرد، در آنگولا در اواسط دهه ۱۹۷۰ و در افغانستان در سراسر دهه ۱۹۸۰، در پی عقب‌نشینی مفتضحانه از جنوب شرق آسیا انجام شد. این توسل پس از ویتنام به مداخله غیرمستقیم احتمالاً دارای نشانه‌های کلیدی برای ارزیابی مجدد راه‌های حفظ ابتکارات استراتژیک ایالات متحده پس از خروج از جنگ‌های طولانی و پرهزینه اخیر در عراق و افغانستان است. در واقع، برخی از مفسران قبلاً تا آنجا پیش رفته‌اند که از اتخاذ یک موضع جنگ نیابتی آشکار در

رابطه با القاعده حمایت کرده اند. در ژانویه ۲۰۰۲، تنها سه ماه پس از تهاجم به افغانستان، اندیشکده راست میانه مؤسسه CATO مقاله ای را منتشر کرد که نشان می داد آمریکا می تواند با تبدیل جنگ علیه تروریسم به یک جنگ نیابتی استراتژیک به اهداف بلندمدت و بلندمدت خود دست یابد... این روزنامه بیان می کند که با تأمین مالی، تسلیح و آموزش «بازیگران محلی مؤثر و معقول» در کشورهایی که با تهدیدات اسلام گرایانه روبرو هستند، ایالات متحده می تواند «بیشترین ضربه را به دست بیاورد»... در عین حال این احتمال را کاهش می دهد که ایالات متحده تیر برقی برای تروریسم تلافی جویانه باشد». با این حال، در این ادعای اساسی خود مبنی بر اینکه ایالات متحده باید به طور موثر به طرز فکر جنگ سرد خود بازگردد، بازتابی ندارد. همان طور که تجربه جنگ سرد نشان داد، دامنه بازگشت ضربه ای (پیامدهای آتی ناخواسته اقدامات سیاست خارجی) به طور باورنکردنی بالاست. سقوط ارتش شوروی در افغانستان در دهه ۱۹۸۰. جنگ های نیابتی غیرقابل انکار برای آنها جذابیت استراتژیک دارند. با این حال، پیامدهای درازمدت آنها، همانطور که در فصل پایانی به

طور کامل مورد بحث قرار گرفت، می تواند هم برای خیر اصلی و هم برای خود نماینده مضر باشد.

وضعیت جنگ و درگیری در دنیای مدرن در حال تغییر است. هم روش های جنگ و هم بازیگران درگیر در این روند در حال تغییر هستند. این تکامل با خود این امکان را برای دانشگاہیان، سیاستگذاران و دست اندرکاران نظامی به ارمغان می آورد تا درباره ماهیت جنگ در سپیده دم قرن بیست و یکم نظریه پردازی و مفهوم سازی کنند. کالین گری سه گزاره کلی را درباره ویژگی های درگیری خشونت آمیز در دوران ما مطرح کرده است: «الف) قرن بیست و یکم قرن خونین دیگری خواهد بود. ب) جنگ و استراتژی مثل همیشه ادامه خواهد داشت، البته در ظاهری جدید. . . و (ج) روایت ناامنی یا امنیتی قرن با ارجاع به نبوغ توسیدید «ترس، افتخار و علاقه» به قدر کافی قابل توضیح خواهد بود». که به راحتی دیده نمی شوند، زیرا ممکن است در حالت های غیرمستقیم مداخله و استخدام نیروهای نیابتی باشند.

از منظر این کتاب، نشانه های کلیدی که به «یک قرن خونین دیگر»

اشاره می‌کنند، عبارتند از تشنگی کاهش یافته برای جنگ‌های نامتقارن با تعهد موازی به پروژه‌های ملت‌سازی در مقیاس بزرگ، که در چارچوب یک رکود جهانی و دفاع اجتناب‌ناپذیر قرار گرفته‌اند. کاهش بودجه در سراسر جهان غرب در واقع، ما در حال حاضر شاهد تأثیرات این مضامین درهم تنیده هستیم. در ژانویه ۲۰۱۲، پنتاگون برنامه‌های خود را برای ارتش ضعیف‌تر و کاهش بودجه دفاعی ایالات متحده اعلام کرد. پرزیدنت اوباما در پیش رو به این بررسی دفاعی، صراحتاً مسائل مربوط به هرج و مرج مالی و کاهش نظامی را به هم گره زد: «ما باید خانه مالی خود را در اینجا در داخل نظم دهیم و قدرت اقتصادی بلندمدت خود را تجدید کنیم. . . [این] کاهش هزینه‌های فدرال، از جمله هزینه‌های دفاعی را الزامی می‌کند. ۶ این شامل کاهش بودجه پنتاگون به میزان تقریباً ۴۵۰ میلیارد دلار می‌شود، در حالی که باعث کاهش ۱۰ تا ۱۵ درصدی در اندازه ارتش و تفنگداران دریایی ایالات متحده در دهه آینده می‌شود. ۷ با این حال، این بازنگری به طور اساسی در را برای پذیرش احتمالی جنگ‌های نیابتی در آینده باز می‌گذارد، اگر و زمانی که کاهش بودجه دفاعی

و/یا ظهور ارتش متجاوز چینی نیاز به ابزارهای غیرمستقیم بیشتری برای حفاظت از منافع آمریکا داشته باشد. اظهاراتی مانند «ما رویکردهای نوآورانه، کم‌هزینه و با ردپای کوچک را برای دستیابی به اهداف امنیتی خود توسعه خواهیم داد»، و «ارتش ایالات متحده در صورت نیاز سرمایه‌گذاری خواهد کرد تا از توانایی خود برای عملیات مؤثر در زمینه ضد دسترسی و انکار منطقه اطمینان حاصل کند () (A2/AD محیط‌ها، نشان‌دهنده آگاهی از احتمالات استفاده از استراتژی‌های جنگ نیابتی در مناطقی است که مداخله مستقیم نظامی یا بسیار پرهزینه یا بسیار پرخطر در سال‌های آینده است.

علاوه بر این نشانه‌های بودجه، می‌توانیم روندهای دیگری را نیز در نظر بگیریم که نوسان آنها باید به دقت تحت نظر باشد تا نشانه‌ای از جذابیت گسترده جنگ‌های نیابتی در آینده باشد. مهمترین آنها شامل سطوح کمک‌های نظامی خارجی است که دولت‌ها اختصاص می‌دهند (به ویژه در مقایسه با سطوح مخارج نظامی داخلی)، و شاید مهمتر از همه، افزایش تعداد قراردادهایی که به PMC ها برای انجام وظایف امنیتی در این زمینه اعطا می‌شود.

شرکت های نظامی خصوصی به عنوان ابزار جنگ نیابتی - شرط بندی های برای آینده

تطابق بیشتر بین اقدامات نظامی دولت ها و استفاده از PMC ها (یا «ائتلاف های صورت حساب» همانطور که کریستوفر کوکر با ظلم آنها را نامیده است ۹) به یک مشخصه بارز سیاست امنیتی معاصر در غرب تبدیل شده است. PMC ها با درگیر شدن در فعالیت هایی مانند تهیه تسلیحات، آموزش پلیس، جمع آوری اطلاعات و حفاظت شخصی نزدیک از رهبران غیر نظامی، از پایان جنگ سرد در طیف گسترده ای از کشورها از جمله آنگولا، جمهوری دموکراتیک کنگو، اتیوپی، فعالیت داشته اند. اریتره، لیبیا، سیرالئون، کشمیر، بالکان، افغانستان و عراق. بخش اعظم پرسنل PMC از اعضای سابق ارتش های ملی، عمدتاً ارتش های ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، اسرائیل و آفریقای جنوبی هستند که ۸۰ درصد از کل PMC ها در ایالات متحده یا بریتانیا ثبت شده اند. عملیات در مناطق درگیری انجام می شود،

بنابراین تجزیه و تحلیل کامل تعداد و نفوذ آنها مبهم است.

پایان جنگ سرد، دولت‌های سراسر جهان را بر آن داشت تا ارتش‌های خود را تا حدود ۶ میلیون پرسنل در طول دهه ۱۹۹۰ کوچک کنند. بنابراین تعداد قابل توجهی از این افراد بسیار ماهر به راحتی به بخش خصوصی منتقل شدند. ظهور "دولت‌های شکست خورده" که تا حدی به دلیل خلاءهای قدرت پس از جنگ سرد ایجاد شد، افزایش تقاضا برای تامین امنیت را تضمین کرد تا با افزایش موازی عرضه پرسنل مطابقت داشته باشد. هنگامی که در کنار تغییرات گسترده‌تر در ماهیت خود جنگ (از طریق پیشرفت‌های فناوری پیشرفته در دوران «انقلاب در امور نظامی» پس از جنگ سرد) و پذیرش گسترده‌تر اجتماعی-اقتصادی کالاها و خدمات خصوصی‌سازی شده در غرب دیده می‌شود، در اواخر دهه ۱۹۹۰، محیط سهل‌انگیز به حدی ایجاد شده بود که PMCها، به قول دیوید شیرر، «به‌عنوان نیابت‌های سیاست خارجی برای دولت‌هایی که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند نقشی مستقیم و آشکار ایفا کنند» عمل می‌کردند. چرا PMCها آماده هستند تا در آینده به شرط بندی‌های اصلی جنگ تبدیل شوند. آنها نه تنها

کارکرد حیاتی به حداقل رساندن خطر را برای کشورهای که مشتاق حفظ منافع یا ایدئولوژی هستند انجام می دهند، بلکه مزایای اقتصادی بیشتری را برای شکلی از جنگ که کاریکاتور «جنگ ارزان قیمت» است، فراهم می کنند، زیرا PMC ها شروع کمتری دارند و هزینه های جاری نسبت به استقرار نظامی ملی، در کنار عدم وجود تعدیل نیرو یا تدارک بازنشستگی، دولت ها باید برخلاف سربازان خود به پیمانکاران خصوصی پردازند.

با این حال، شاید مهمتر از همه، آنها مشکلات ایجاد شده توسط سندرم ویتنام روزهای آخر را دور می زنند (همانطور که در بالا بحث شد). هیچ مراسم بازگرداندن پیمانکاران نظامی خصوصی مرده، هیچ تابوت پوشیده از پرچم، هیچ ملامت عمومی در مورد مرگ و میر وجود ندارد. بنابراین، خطر سیاسی ای که دولت ها در استقرار نیروهای خود در جنگ های خارجی متحمل می شوند، زمانی که به یک PMC اجازه می دهند به جای آن خطر را بپذیرد، به شدت کاهش می یابد - و PMC ها ظاهراً مایل به پذیرش این خطر هستند. همانطور که تیم اسپایسر، بنیانگذار PMC Sandline بحث برانگیز،

در اوج مداخله بشردوستانه در اواخر دهه ۱۹۹۰ استدلال کرد: «تصاویر زنده در CNN از کشته شدن سربازان ایالات متحده در سومالی تأثیرات خیره کننده ای بر تمایل دولت ها برای متعهد شدن داشته است. به درگیری های خارجی ما شکاف را پر می کنیم.» ۱۵

انحطاط جنگ های افغانستان و عراق به درگیری های ضد شورش طولانی مدت، مسلماً چنین احساسات اکراه آمیزی را در غرب نسبت به استقرار مجدد نیروها در مقیاس وسیع در آینده نزدیک دوباره برانگیخته است. پیترو سینگر استدلال کرده است که جذابیت PMC ها برای دولت های آمریکا به تمایل قوه مجریه برای فرار از محدودیت های کنگره در مورد استقرار نیروها و اجتناب از هزینه های سیاسی ناشی از فراخوان تعداد زیادی از نیروهای ذخیره است. بنابراین، برای مثال، در طول بحران بوسنی در اواخر دهه ۱۹۹۰، سینگر تخمین می زند که attack پرزیدنت کلینتون به PMC ها باعث شد که پنتاگون ۹۰۰۰ سرباز کمتر از آنچه که در غیر این صورت مجبور بود به کشور اعزام کند. ۱۶ در واقع، چنین روندی رایج بوده است. در طول جنگ علیه ترور اریک پرینس، بنیانگذار دیگر PMC بدنام، بلک واتر، در

مصاحبه ای در سال ۲۰۱۰ به صراحت اظهار داشت که شرکت خود را در موارد متعدد «در اختیار سیا» قرار داده است. بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹، بلک واتر بیش از ۱٫۵ میلیارد دلار از قراردادهای دولت ایالات متحده را برای انجام وظایف کلیدی جامعه اطلاعاتی آمریکا دریافت کرد. مقرر آموزش آنها در کارولینای شمالی شاهد بود که سالانه ۳۰۰۰۰ پرسنل از تأسیسات خود در آن زمان عبور می کردند. ۱۷ کریستوفر کینزی استدلال کرده است که برخی از PMC ها آنقدر به دولت های کشور خود نزدیک شده اند که در واقع به طور پیش فرض به نمایندگی تبدیل شده اند. او نشان می دهد که چگونه PMC Military Professional Resources Inc (MPRI) چنان روابط کاری نزدیک با پنتاگون ایجاد کرده است که به طور کامل تدارکات خود را مطابق با نیازهای وزارت دفاع شکل داده است، و هم برای نیروهای آمریکایی و هم برای نیروهای خارجی آموزش می دهد. ایالات متحده آمریکا. همانطور که کینزی بیان می کند، ارتباط پنتاگون-MPRI نمونه بارز این است که چگونه یک PMC می تواند یک دولت را قادر سازد تا به اهداف سیاست خارجی

خود دست یابد، بدون اینکه ابتدا نیاز به تایید کنگره داشته باشد، و با آگاهی از این که اگر همه چیز اشتباه پیش برود، دولت می تواند از خود فاصله بگیرد. استفاده از PMC ها به عنوان جنگنده های نیابتی برای دولت های غربی از قبل آغاز شده است.

ارتش آمریکا به قدری متکی به کمک PMC شده است که به عقیده یکی از پیمانکاران سابق PMC، "ارتش ایالات متحده بدون آنها شکست خواهد خورد". در عراق و افغانستان وابستگی فزاینده دولت های غربی به کمک های خصوصی آشکار می شود. ارقام سازمان ملل متحد نشان می دهد که تا سال ۲۰۰۷ بالغ بر ۲۰۰۰۰ کارمند PMC افغان و ۶۰۰۰ عامل PMC غربی در افغانستان وجود داشته است. عملکرد امنیتی، و مابقی دیگر وظایف لجستیکی یا بازسازی را انجام می دهند. ۲۱ این رقم از تعداد واقعی نیروهای ائتلافی که در آن زمان در عراق خدمت می کردند، بیشتر بود، با پیمانکاران خصوصی که حدود ۵۷ درصد از کل پرسنل تئاتر را تشکیل می دادند. ۲۲ بین سال های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۷. دولت ایالات متحده ۶ تا ۱۰ میلیارد دلار صرف قراردادهایی با PMC ها برای کارهای مرتبط با امنیت در داخل

عراق کرده است. آمار سازمان ملل نشان می دهد که کل رقم جهانی قراردادهای PMC که از زمان حملات ۱۱ سپتامبر تا سال ۲۰۰۷ توسط دولت های سراسر جهان اعطا شده است، می تواند. با توجه به ماهیت پیچیده اعطای قرارداد و مکانیسم های حسابداری برخی PMC ها، رقمی مبهم به ۱۰۰ میلیارد دلار می رسد.

با این حال، باید به خاطر داشته باشیم که استفاده از جنگنده های خارجی قراردادی یک روند قدیمی در جنگ است که هم توسط یونانیان باستان و هم توسط امپراتوری روم استفاده می شد. با این حال، علی رغم تلاش های اخیر برای محدود کردن شیوع مزدوران (مانند کنوانسیون ۱۹۸۹ علیه استخدام، استفاده، تامین مالی و آموزش مزدوران ۲۵)، نیروی نظامی خصوصی سازی شده قانونی باقی می ماند، زیرا مرزبندی فنی بین سودجویی فردی ممنوع از مزدوران و وظایف تجاری مجاز یک شرکت ثبت شده در تلاش برای افزایش نظارت بر PMC ها در سطح بین المللی، سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۵ یک گروه کاری برای استفاده از مزدوران ایجاد کرد، بدنه ای متشکل از ۵ کارشناس که از سال ۱۹۸۷ جایگاه گزارشگر واحد را جایگزین

کردند. مأموریت بدنه جدید برای پوشش PMC ها و همچنین مزدوران گسترش یافت و به ویژه به تأثیراتی که PMC ها بر حقوق بشر داشتند توجه داشت. حوزه گومز دل پرادو، یکی از اعضای کارگروه، علناً استدلال کرد که استفاده از پیمانکاران PMC برای اهداف شبه نظامی "غیرقانونی" است و آنها را در همان دشت اخلاقی تروریست ها قرار داد. ادعای دل پرادو، اگرچه صریح است، اما موضوع مربوطه را مطرح می کند. مشروعیت و مسئولیت پذیری PMC در حوزه جنگ. با گسترش PMC ها و متعاقب آن بازاری شدن امنیت، شیوه های پاسخگویی برای چنین بازیگرانی ناگزیر از بازاری است که در آن به صورت رقابتی فعالیت می کنند. این مکانیسم کافی نیست زیرا نیروهای بازار را به عنوان سنگر اصلی در برابر نیروی بیش از حد یا فعالیت غیرقانونی می گذارد. اگر بازار به تنها منبع واقعی پاسخگویی برای PMC ها تبدیل شود، این امر به طور نامشهودی باعث می شود PMC ها تنها با مبهم ترین احساس «مسئولیت شرکتی-اجتماعی» به عنوان کنترلی بر اقدامات خود عمل کنند. همچنین منعکس کننده مشکلات در دستیابی و اجرای

چارچوب های حقوقی بین المللی برای نظارت بر فعالیت های آنها، علاوه بر کدهای رفتار داوطلبانه ای است که PMC ها ممکن است اعلام کنند. به طور خلاصه، افزایش استفاده از PMC ها کسری دموکراتیک را از نظر مسئولیت پذیری رفتار در جنگ افزایش می دهد (jus in bello) بازبازیرا بازیگران خارج از پارامترهای کنترل دولتی یا بین المللی به طور فزاینده ای در جنبه های بیشتر و بیشتری از جنگ درگیر می شوند.

اگر مسئولیت پذیری PMC ها در عراق نشانگر آینده نقش آنها در جنگ های آینده باشد، پیامدهای آن نگران کننده است. قراردادهایی به ارزش کمتر از ۲۵۰۰۰ دلار به صورت شفاهی و بدون هیچ گونه کاغذی توسط مقامات موقت ائتلاف (CPA) اعطا شد، در حالی که هر قراردادی به ارزش بیش از آن نیازی به مناقصه بر مبنای رقابتی نداشت. علاوه بر این، یک روز قبل از بازگرداندن حاکمیت به دولت موقت عراق در جون ۲۰۰۴، پل برمر، رئیس CPA، دستور شماره ۱۷ CPA را امضا کرد که به همه پیمانکاران PMC در عراق مصونیت از تعقیب قضایی اعطا کرد. سطوح پاسخگویی، از ماهیت تدارکات

قرارداد گرفته تا رفتار عملیاتی PMC در محل، ناچیز بود. PMC های آمریکایی اکنون ملزم به قانون یکسان عدالت نظامی هستند و اکنون باید با قرارداد بازنگری شده "خدمات حفاظتی پرسنل در سراسر جهان" وزارت امور خارجه مطابقت داشته باشند. در طول جنگ های افغانستان و عراق به ویژه. چنین انطباق با مقررات مشابهی که ارتش عادی ایالات متحده را ملزم می کند، همچنین راه را برای توجیه «مشروع» بیشتر استفاده از آنها توسط دولت ایالات متحده در آینده هموار می کند - به ویژه در زمینه جنگ نیابتی.

پیتر سینگر بیان کرده است که رشد PMC ها از پایان جنگ سرد، مسئولیت های امنیتی دولت را «محروم» کرده است. در عوض، دولت ها - عمدتاً غربی - با مشارکت PMC ها در معامله امنیتی، با کمال میل این انحصار را پذیرفته اند. بنابراین، استدلال بر علیه نتیجه گیری شاوون انگبرشت که PMC ها «جزئی از ماشین جنگی آینده» ایالات متحده خواهند بود، مشکل است. . برای مثال، در سال ۱۹۹۵، اتحادی از کشورهای عربی هزینه یک PMC را برای آموزش ارتش بوسنی به منظور کمک به حفاظت از مسلمانان بوسنی و کمک به

مقابله با نفوذ درک شده از کمک های نظامی ایران که وارد کشور می شود، پرداخت کردند. همچنین دریافت کنندگان کمک PMC بوده اند. در طول دهه ۱۹۹۰، یک PMC اسرائیلی به نام هود هانیت به دلیل آموزش شبه نظامیان کلمبیایی متهم شد که متعاقباً دو سیاستمدار برجسته را ترور کردند و یک هواپیمای غیرنظامی را بمباران کردند. آینده. اگرچه سازمان ملل متحد تاکنون نسبت به نقشی که PMC ها در امنیت بین المللی ایفا می کنند، محتاط بوده است، غیر قابل تصور نیست که در آینده ماموریت های طولانی حافظ صلح سازمان ملل توسط PMC ها برای انجام وظایف خاصی افزایش یابد. چنین وضعیت فرضی راه های جدیدی را برای ما آشکار می سازد که از طریق آن جنبه های امنیتی معاصر می توانند بر پویایی جنگ های نیابتی در آینده تأثیر بگذارند. یکی دیگر از این جنبه ها، اهمیت بالقوه جنگ سایبری و پیامدهای آن برای استفاده توسط نیابتی است.

جنگ سایبری به عنوان یک حالتی از جنگ نیابتی

اگرچه استفاده از PMC ها ممکن است در آینده یک حالت جنگ نیابتی را فراهم کند، مکانیسم های دیگری وجود دارد که هویت جنگجویان نیابتی را تا حد زیادی پنهان می کند. جنگ سایبری نمونه بارز این موضوع است. با توجه به مشکلات موجود در ردیابی منشأ دقیق حملات سایبری، جنگ سایبری با توجه به اتکای امروزی ما به شبکه های رایانه ای، وسیله ای ایده آل برای یک استراتژی نیابتی است. همانطور که مقاله New Scientist در دسامبر ۲۰۱۰ مشاهده کرد، اگرچه «هیچ دولت ملتی هرگز به طور قطعی با یک اقدام جنگ سایبری مرتبط نبوده است». . . مطمئناً از اینترنت به عنوان یک میدان نبرد استفاده می شود.» (۳۳) این درجه نسبتاً بالای ناشناس بودن ظاهراً مکمل جذابیت های طولانی مدت استراتژی جنگ نیابتی غیرمستقیم است. به این درک اضافه کنید که فناوری رایانه یک جزء ساده تر و کمتر آشکار برای واگذاری به نیابتی ها نسبت به مقادیر زیاد سلاح است، جنگ سایبری رشته دیگری از قابلیت انکار قابل قبول را به

انجام یک جنگ سایبری توسط نیابت اضافه می کند. ارتش های جانشین بزرگ دیگر جزء نیازهای استراتژی جنگ نیابتی نیستند. تحولات در ارتباطات و فناوری اطلاعات تا حد زیادی اعتقاد قرن بیستم به "چکمه های روی زمین" را به عنوان یک ضرورت جنگ نیابتی باطل کرده است. رایانه ها اکنون می توانند آسیب های زیرساختی را به یک کشور خارجی وارد کنند که ارتش های جانشین قادر به ایجاد آن نبودند. بنابراین احتمالاً قرن بیست و یکم شاهد جنگ های پراکسی بیشتر توسط سروورهای نیابتی نسبت به نیروهای نیابتی خواهیم بود. مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی مستقر در واشنگتن تخمین زد که بین مه ۲۰۰۶ تا جون ۲۰۱۱ حداقل هفتاد و هشت "حادثه سایبری مهم" رخ داده است که منجر به "حمله های موفقیت آمیز به آژانس های دولتی، شرکت های دفاعی و فناوری پیشرفته یا اقتصادی شده است. جرایم با خسارت بیش از یک میلیون دلار.» از جمله این حملات سایبری، تلاش های مکرر برای هک کردن شبکه های رایانه ای وزارت های امور خارجه، بازرگانی و دفاع ایالات متحده بود. حمله انکار خدمات گسترده به شبکه دولتی استونی توسط هکرهای

مظنون روسی در می ۲۰۰۷؛ هک کردن فایل های طبقه بندی شده در وزارت دفاع هند در اپریل ۲۰۱۰ که گزارش شده توسط هکرهای مستقر در چین مربوط به سیستم های موشکی هند است. و یک حمله سایبری در ژانویه ۲۰۱۱، دوباره توسط هکرهای مظنون چینی، که به طور موقت استفاده از چندین بخش دولتی کانادا را به حالت تعلیق در آورد. یکی دیگر از نمونه های اخیر یک کلاهبرداری ظاهراً توسط چین در سال ۲۰۱۲ است که شامل ایجاد یک صفحه فیس بوک جعلی برای فرمانده عالی نیروهای متفقین ناتو در اروپا، دریاسالار جیمز استاوریدیس، به منظور جذب اطلاعات خصوصی از دوستان نزدیک و خانواده اش بود. ۳۵ در جون ۲۰۱۲ مدیر MI5، جان اتان ایوانز، یک سخنرانی عمومی نادر (اولین سخنرانی خود در دو سال اخیر) را ایراد کرد تا علیه "فرآیندهای صنعتی که شامل هزاران نفر است که در پشت جاسوسی سایبری تحت حمایت دولت و جنایات سایبری سازمان یافته قرار دارند" صحبت کند... وسعت آنچه در جریان است شگفت انگیز است.» ۳۶

شاید مهم ترین نمونه از یک استراتژی جنگ نیابتی که قبلاً در حوزه

سایبری کار می‌کرد، افشای سال ۲۰۱۲ بود که ویروس جهانی استاکس‌نت در واقع یک کرم رایانه‌ای لو رفته بود که توسط آمریکایی‌ها برای متوقف کردن مخفیانه غنی‌سازی اورانیوم در تأسیسات هسته‌ای اصلی ایران در نانتز طراحی شده بود. پروژه فلج کردن تأسیسات هسته‌ای ایران از طریق حملات سایبری - که توسط مقامات امنیتی بازی‌های المپیک با نام رمز بازی‌های المپیک توسط مقامات امنیتی شناخته می‌شود - که در ابتدا در دولت بوش تصور شد، اما توسط پرزیدنت اوباما گسترش یافت، به‌طور ناخواسته در اواسط سال ۲۰۱۰ و پس از یک خطای برنامه‌ریزی در ویروس منتشر شد. به شبکه جهانی وب کارشناسان امنیت سایبری که از منشأ و اهداف آن مطمئن نیستند، ویروس استاکس‌نت را برجسب گذاری کردند و با درماندگی شاهد گسترش ویروس بودند. علیرغم این نقض امنیتی، کاخ سفید مجوز حداقل دو حمله دیگر به کارخانه نانتز را توسط یک نسخه تصفیه شده کرم کامپیوتری صادر کرد، که گزارش‌ها نشان می‌دهد که ۱۰۰۰ سانتریفیوژ از ۵۰۰۰ سانتریفیوژ تصفیه اورانیوم در حال کار را نابود کرده است. ۳۷ این اولین باری بود که ایالات متحده

با هدایت یک حمله سایبری علیه زیرساخت های یک کشور دیگر وارد جنگ سایبری در مقیاس بزرگ شده بود که باعث شد سانترفیوژها عملاً خود تخریب شوند. مقامات دولت اواما بطور خصوصی فکر می کردند که حمله ایران برنامه ادعایی دستیابی به تسلیحات هسته ای تهران را حدود دو سال به عقب انداخت، اگرچه هم صحت وجود این برنامه و هم صدمات ناشی از استاکس نت مورد مناقشه است. استاکس نت توسط سازمان ملی ایالات متحده توسعه و اجرا شد. آژانس امنیت در ارتباط با واحد ۸۲۰۰ شاخه فنی ارتش اسرائیل. این ارتباط نزدیک تا حدی تلاش عمدی ایالات متحده برای منحرف کردن اسرائیل از اقدام نظامی مستقیم در ایران بر سر موضوع هسته ای و حفظ یک استراتژی پنهان و غیرمستقیم برای کنترل جاه طلبی های منطقه ای ایران بود. این یک مداخله غیرمستقیم بسیار مدرن بود: یک خیرخواه در جستجوی یک نماینده که نه به یک واحد نظامی شخص ثالث بلکه به یک ویروس کامپیوتری روی می آورد تا دشمن را تضعیف کند. همچنین نشان داد که چگونه توسل به یک حمله سایبری علیه تأسیسات هسته ای ایران - که در مورد آن سؤالات

جدی در مورد توانایی‌های بالقوه تولید تسلیحات ایران باقی مانده است - نسبت به سایر استفاده‌های جایگزین جدی از زور، از جمله حملات هوایی، دارای عنصر خطر کمتری است.

با در نظر گرفتن نمونه‌هایی مانند حملات استاکس نت، واضح است که دولت‌ها اکنون در حال تطبیق با مرز جدید جنگ هستند که تحولات فضای سایبری باز شده است. با این حال، سؤالات جدی در مورد اینکه آیا حملات سایبری به منزله استفاده فاحش از زور هستند، باقی می‌ماند، به ویژه اگر منجر به تلفات غیرنظامی شود (به عنوان مثال، در نتیجه قطع عمدی برق در یک بیمارستان، یا در نتیجه سقوط هواپیما ناشی از هک کردن ترافیک هوایی سیستم‌های کنترل). تاکنون، حملات سایبری زیرساخت‌های حیاتی را هدف قرار داده‌اند و برای تضعیف عملکرد مالی یا بوروکراتیک دشمن طراحی شده‌اند. قوانین بین‌المللی در مورد استفاده از زور به طور فزاینده‌ای نابهنگام هستند، زیرا کشورها به طور فزاینده‌ای از روش‌های غیرمستقیم زور استفاده می‌کنند و از رایانه‌ها استفاده می‌کنند نه ارتش، «بات‌نت» و نه بمب. علامت این امر حرکت وزارت دفاع ایالات متحده در می ۲۰۱۰ برای

ایجاد فرماندهی سایبری خود برای هماهنگی عملیات شبکه سایبری تهاجمی و دفاعی بود. اگرچه چین اغلب مسئول اکثر حملات سایبری جهانی است، اما خود چین در معرض حملات سایبری بسیاری قرار گرفته است. مرکز هماهنگی واکنش اضطراری شبکه کامپیوتری ملی چین گزارش داد که در سال ۲۰۱۰ چین تنها در آن سال قربانی ۵۰۰۰۰۰ حمله سایبری شد. ظهور این کشور به عنوان یک ابرقدرت جهانی، با همه نگرانی‌های مرتبط با گسترش منافع سیاسی و اقتصادی‌اش، برای مسئله استفاده از زور و سودمندی بالقوه یک استراتژی جنگ نیابتی گسترده، مضامین زیادی دارد.

ظهور چین و تمایل به جنگ نیابتی

ظهور چین به عنوان یک قدرت جهانی، حیرت و دسیسه‌های فراوانی را در غرب برانگیخته است که چگونه این دولت کمونیستی باطن ذاتی خود را با تمایلات جدید به سمت نفوذ اقتصادی و سیاسی بین‌المللی آشتی خواهد داد. پنهان کاری ابرقدرت‌های جدید از نظر تاریخی از خاکستر یک درگیری نظامی بزرگ (مانند ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم) یا دوره‌های تهاجمی استعمار (به ویژه

بریتانیا در قرن نوزدهم) پدید آمده اند. اما چین از رویارویی نظامی با قدرت‌های رقیب اجتناب کرده است، بنابراین قالب تشکیل ابرقدرت‌ها را شکست. ابرقدرت شدن یک چیز است، اما باقی ماندن یک چیز دیگر است. در حالی که چین به دنبال تثبیت موقعیت جدید قدرت خود است، دیگر ابرقدرت‌های جهان با ترس به این موضوع نگاه می‌کنند. در اوایل دهه ۱۹۸۰، مایکل دوایل به ما هشدار داد که «خطر واحد، بزرگ‌ترین و سنتی‌ترین تغییر بین‌المللی - انتقال بین رهبران هژمونیک» است. هنگامی که یک قدرت بزرگ شروع به از دست دادن برتری خود می‌کند و به سمت برابری صرف می‌لغزد، یک راه حل جنگی نظم نوک زن بین‌المللی به طور استثنایی محتمل می‌شود. ۴۲' در حال حاضر فشارهای اقتصادی و سیاسی عظیمی بر اساس لیبرال قدرت آمریکا اعمال می‌شود. بحران مالی جهانی و میراث دو جنگ تلخ و بحث برانگیز در عراق و افغانستان. هنگامی که با ظهور چین غیرلیبرال ترکیب می‌شود، آن «قطعنامه‌های جنگ جویانه» که دوایل به آنها اشاره می‌کند، نباید به طور خودکار ماهیت خود را متعارف، هسته‌ای یا مقیاس بزرگ داشته باشند. در واقع، همانطور که

این کتاب در پی نشان دادن آن است، به احتمال زیاد قطعنامه‌های غیرمستقیم و به طور فزاینده‌ای دربرگیرنده نوعی نیابت هستند، عمدتاً به دلیل سطوح بالایی از وابستگی متقابل اقتصادی دو کشور که می‌تواند به عنوان سنگری در نظر گرفته شود. انجام سایر اشکال رویارویی مستقیم.

شکی نیست که ظهور چین به عنوان یک ابرقدرت جهانی دلایلی برای نگرانی واشنگتن در هر دو جبهه اقتصادی و نظامی ایجاد کرده است. در واقع، یکی از مهم‌ترین جنبه‌های بررسی مهم دفاعی ایالات متحده در ژانویه ۲۰۱۲، چرخش آشکار استراتژیک به سمت منطقه آسیا و اقیانوسیه بود، زیرا اولویت‌ها برای تطبیق با ظهور چین تغییر می‌کرد: «در دراز مدت، ظهور چین به عنوان یک قدرت منطقه‌ای پتانسیل تاثیرگذاری بر اقتصاد ایالات متحده و امنیت ما را به طرق مختلف خواهد داشت... با این حال، رشد قدرت نظامی چین باید با شفافیت بیشتر اهداف راهبردی آن همراه باشد تا از ایجاد اصطکاک در منطقه جلوگیری کند.» ۴۳ احتیاط واشنگتن در مورد اهداف استراتژیک چین در مارچ ۲۰۱۲ زمانی که پکن افزایش ۱۱ درصدی را اعلام کرد،

تشدید شد. بودجه دفاعی آن برای اولین بار از مرز ۱۰۰ میلیارد دلار گذشت. چین به دنبال ایجاد یک حضور نظامی جهانی، یا تحت تأثیر قرار دادن اعتقادات سیاسی-اقتصادی خود بر سایر کشورها نیست، همانطور که اساس سیاست خارجی آمریکا از زمان دکترین ترومن بوده است. اتکای چین به توسعه طلبی اقتصادی ممکن است از یک بن بست ابرقدرت به سبک جنگ سرد جلوگیری کند، اما در عوض چشم انداز کاملاً متفاوتی از تغییر قدرت جهانی را ایجاد می کند، در نتیجه چین به حداکثر استفاده غیرمستقیم از قدرت خود برای تأمین منافع بلندمدت (هر دو) اقتصادی و سیاسی) در حالی که خطر جنگ با ایالات متحده را کاهش می دهد.

رشد چین تا حد زیادی به دلیل استفاده فراوان از مکانیسم های «قدرت نرم» بوده است که بیش از هر چیز قدرت اقتصادی آنها را به نمایش گذاشته است. بسیاری از این تلاش ها بر پایه گذاری آینده بلندمدت توان اقتصادی خود از طریق تضمین دسترسی به منابع، موافقت نامه های تجاری و مهم تر از همه، نفوذ سیاسی در جهان در حال توسعه، به ویژه آفریقا، متمرکز شده اند. نمونه هایی از پیش بینی «قدرت نرم» پکن

شامل تأمین مالی یک خط راه آهن ۵۰۰ مایلی از منطقه معدن کاری سنگ آهن گابن تا بندر ساحلی اصلی آن است. ساخت بزرگراه بزرگ بین Entebbe و Kampala در اوگاندا. و ایجاد یک پردیس دانشگاهی و بیمارچتان چینی در غنا. ۴۵ این علاوه بر استقرار نیروهای حافظ صلح چین به بوروندی، ساحل عاج و لیبریا، بدون ذکر میلیاردها دلار وام به کشورهای آفریقایی است. در برابر منابع طبیعی خود ایمن شده اند). تا سال ۲۰۰۸، چین به ارزش ۱۰۸ میلیارد دلار تجارت با کشورهای آفریقایی انجام می داد که در مقایسه با ۸ سال قبل از آن تنها ۱۰ میلیارد دلار بود.

با این حال، سوال بزرگ این است که چگونه ظهور چین در دهه های آینده با سایر روندهای شناسایی شده در این فصل در رابطه با تأثیر آنها بر گسترش جنگ های نیابتی تعامل خواهد داشت. «قاعده طلایی» سیاست خارجی دیرینه چین مبنی بر عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها (که مسلماً ناشی از دیدگاه درونگرایانه مائو تسه تونگ نسبت به کمونیسم، در تقابل با تعقیب لنین برای انقلاب جهانی است) به عنوان حزب کمونیست چین به شدت مورد آزمایش قرار خواهد

گرفت. (CCP) به دنبال راه هایی برای حفظ سطوح بالای رشد اقتصادی با مقادیر محدود منابع طبیعی داخلی و افزایش جمعیت است. دسترسی فعلی چین به نفت، کبالت، طلا، مس و سنگ آهن آفریقا ممکن است در آینده توسط کشورهای رقیب یا اختلالات داخلی در عرضه (مثلاً از طریق جنگ داخلی) محدود شود. دو تا از کاتالیزورهای اصلی جنگ های نیابتی که در این کتاب مشخص شده اند - علاقه و ایدئولوژی - در مورد چین با توجه به ماهیت دولت تک حزبی آنها ترکیب شده اند. علاوه بر این، موضوع مدیریت ریسک در مورد چین به دلیل خطرات اقتصادی عظیمی که در وضعیت قدرت جدید این کشور دخیل است، حادث تر است. منسوخ شدن تئوری جنگ بزرگ که بیش از بیست سال پیش توسط جان مولر ارائه شده بود، هنوز در مورد چین مدرن صادق است. حضور قاطعانه نیروی دریایی در دریای چین جنوبی، تنش های مداوم بر سر تایوان، و استراتژی «محور» آسیایی پرزیدنت اوباما، همگی لفاظی های خصمانه ناشی از چین را افزایش داده اند. با این حال، وابستگی متقابل اقتصاد چین و آمریکا، همراه با سایه گسترده ای که سلاح های هسته ای همچنان بر

روابط بین الملل ایجاد می کند، احتمالاً شانس جنگ متعارف با چین را کاهش می دهد. صحبت از صعود مسالمت آمیز چین به جایگاه ابرقدرت جهانی باید به شدت با عباراتی بیان شود که اشکال غیرمستقیم پیش بینی قدرت و به حداکثر رساندن منافع چین را به دقت بررسی کند. در واقع، می توان ادعا کرد که نوعی جنگ نیابتی بین چین و ایالات متحده مدتی است که در حال جوشش است و آمریکایی ها از تایوان به عنوان جانشین منطقه ای برای جلوگیری از گسترش قدرت نظامی چین استفاده می کنند. این به ما اجازه می دهد تا مجوز پرزیدنت اوباما برای یک معامله تسلیحاتی ۶ میلیارد دلاری با تایوان در سال ۲۰۱۰ را به عنوان اقدامی برای جنگ نیابتی پیشگیرانه ببینیم که به عنوان سنگری در برابر گسترش منطقه ای چین طراحی شده است.

با این حال، این اولین بار نیست که تصورات قدرت چین جذابیت جنگ های نیابتی را برای دشمنان احتمالی آنها افزایش می دهد. نیل مک فارلین استدلال کرده است که اتخاذ استراتژی جنگ نیابتی آشکار توسط نیکیتا خروشچف در جهان سوم در اوایل دهه ۱۹۶۰ تا

حدی به دلیل ظهور چین به عنوان یک رقیب جدی برای نفوذ در میان نیروهای "مترقی" در آفریقا و آسیا بود. مک فارلین مشاهده می کند که چنین رقابتی برای نفوذ، ممکن است در واقع گرایش های مداخله جویانه کرملین را تا حدی برجسته کرده باشد که در غیر این صورت از آن اجتناب می کردند. انشعاب چین و شوروی در دهه ۱۹۷۰ دامنه و در واقع نیاز درک شده را برای پیشرفت شوروی در مناطق حساس استراتژیک بیشتر کرد.

نفوذ چین در قرن بیست و یکم در جهان در حال توسعه تا حدی بر اعتبار غیر غربی آن استوار است. هنگامی که در کنار ابتکارات تحت رهبری غرب، به ویژه توسط صندوق بین المللی پول (IMF)، برای معرفی طرح های توسعه ارزیابی می شود، به نظر می رسد که مدل چینی با توجه به عدم پاسخگویی و شرایط خصوصی سازی مرتبط با وام ها یا سرمایه گذاری ها، برای برخی رهبران آفریقا جذابیت دارد. این به ایجاد روابط اقتصادی و دیپلماتیک بین چین و برخی از کشورهای آفریقایی کمک کرده است. از علائم این پیوندها ایجاد طرح هایی مانند مجمع همکاری چین و آفریقا بود. اما این پیوندها هنوز واقعاً

مورد آزمایش قرار نگرفته اند، چه از طریق تقاضا برای حمایت در طول یک درگیری یا از طریق فشار بر دسترسی به منابع حیاتی. دامنه دخالت چین در جنگ‌های نیابتی در آفریقا، اگرچه به ظاهر مخالف دکترین قدیمی سیاست خارجی آنها است، اما ممکن است به زودی با جستجوی راه‌هایی برای حفظ ثروت و موقعیت جدید خود افزایش یابد. امنیت انرژی از طریق صادرات نفت آفریقا، جستجوی فرصت‌های سرمایه‌گذاری جدید در این قاره، و ایجاد اتحادهای استراتژیک جدید، همگی در نحوه واکنش چین به وضعیت امنیتی آفریقا در دهه‌های آینده نقش دارند.

شالوده‌های مداخله نیابتی در حال حاضر در قاره آفریقا گذاشته شده است. چین نه تنها ۱۴ وابسته دفاعی را در سفارتخانه‌های سراسر آفریقا مستقر کرده است، بلکه ۴۵۰۰ پرسنل نظامی را نیز در سال ۲۰۰۷ در نیجریه مستقر کرده است.

برای محافظت از زیرساخت‌های مهم نفتی و کارگران نفت چین در منطقه دلتای نیجر در برابر حملات شورشیان. این مثال اخیر به چند دلیل جالب است. اول، این نشان می‌دهد که یک جنگ نیابتی بالفعل

چین علیه یک بازیگر غیردولتی آفریقایی در حال وقوع است. دوم، گستره وسیع حضور چین در آفریقا را آشکار می کند. با در نظر گرفتن این واقعیت که تمام قراردادهای تجاری منعقد شده توسط پکن مستلزم چینی بودن حداقل ۷۰ درصد نیروی کار صنعتی است، اکنون تعداد چینی ها در نیجریه بیشتر از مدیران استعماری بریتانیا در اوج حکومت امپراتوری لندن است. این امر نه تنها در نیجریه، بلکه در سایر کشورهای آفریقایی نیز که در آن هجوم بالای نیروی کار چینی، مردم محلی را از بازار کار خارج کرده و باعث اتهامات سیاسی نئو امپریالیسم شده است، باعث نارضایتی قابل توجهی شده است. مایکل ساتا، نامزد انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۶ زامبیا، در طول مبارزات انتخاباتی خود استدلال کرد که "چینی ها به عنوان سرمایه گذار اینجا نیستند، آنها به عنوان مهاجمان اینجا هستند".

قدرت اقتصادی چین، همانطور که سرمایه گذاری سنگین آن در آفریقا نشان می دهد، قابل توجه است. اما سازگاری آن برای ارضای الزامات اقتصادی تنها بخشی از بحث در مورد چگونگی تغییر چین در مواجهه با چالش ها و فرصت های جدید در صحنه جهانی است.

تکامل چین از نظر نحوه درک ارتش این کشور از تهدیدها و تلاش برای تضمین مزایای استراتژیک نیز بسیار مهم است. در این راستا، یک سند مهم جدید از ارتش چین در اوایل سال ۱۹۹۹ پدیدار شد که قابل بحث است. «جنگ نامحدود» که توسط دو سرهنگ ارتش آزادیبخش خلق (PLA) از نسل جوان طبقه افسران چینی، کیائو لیانگ و وانگ ژیانگ سوئی نوشته شده بود، از اینکه چین در دهه ۱۹۹۰ مفهوم واقعی خود را از آنچه واقعاً جنگ است، دوباره ارزیابی کند. «انقلاب در امور نظامی» (RMA) و تغییرات گسترده تر در سیاست، جامعه و فناوری جهانی که توسط جهانی سازی به وجود آمده است. شایان ذکر است که برای درک کامل تفسیر آنها از تعارض آینده، نقل قول طولانی شود:

جنگی که دستخوش تغییرات تکنولوژی مدرن و نظام بازار شده است، به شکل غیر معمولی راه اندازی خواهد شد. به عبارت دیگر، در حالی که شاهد کاهش نسبی خشونت نظامی هستیم، در عین حال قطعاً شاهد افزایش خشونت های سیاسی، اقتصادی و فناوری هستیم. . . وقتی ناگهان متوجه می شویم که همه این اقدامات غیرجنگی ممکن است

عوامل جدیدی باشند که جنگ آینده را تشکیل می دهند، باید نام جدیدی برای این شکل جدید جنگ ایجاد کنیم: جنگی که از همه مرزها و محدودیت ها فراتر می رود، به طور خلاصه: جنگ نامحدود. اگر این نام تثبیت شود... این بدان معنی است که تمام مرزهای بین دو جهان جنگ و غیر جنگ، نظامی و غیرنظامی، کاملاً از بین می رود و همچنین به این معنی است که بسیاری از اصول کنونی جنگ اصلاح می شود و حتی قوانین جنگ ممکن است نیاز به بازنویسی داشته باشد «جنگ نامحدود» در تفکر PLA در مورد چشم انداز استراتژیک قرن پیش رو تأثیر گذاشت. پیامدهای این امر بسیار مهم است زیرا منطق آن به عنوان یک شیوه تفکر برای PLA راه را برای استفاده نامحدود از جنگ نیابتی توسط چین هموار می کند. لیانگ و شیانسوی با اذعان به شکست در تعاریف سنتی حالت های جنگ و صلح، پیشبرد اهداف استراتژیک را به روش های غیرمستقیم فزاینده، از جمله استفاده از فضای سایبری تأیید می کنند. "جنگ نامحدود" سند مهمی برای ارزیابی چگونگی توسعه تفکر نظامی چین در راستای تغییرات در روندهای گسترده تر در روابط بین الملل، به ویژه افزایش قدرت و

نفوذ خود چین است. این نشان دهنده یک مانیفست جسورانه برای روش های بی حد و حصر برای درک شکست دشمنان است. بنابراین، این توسل به جنگ نیابتی را در قلب گزینه های احتمالی آینده قرار می دهد که چینی ها ممکن است در پیش بگیرند. اگر تعداد حملات سایبری ادعایی مبتنی بر چین قابل مشاهده باشد، دوره جدید جنگ بدون محدودیت چین ممکن است از قبل آغاز شده باشد.

نتیجه گیری

تجدید نظر پیهم در خصوص جنگ

نیابتی

این کتاب تلاشی را برای بازپس گیری مفهوم جنگ نیابتی به دور از مفاهیم سنتی جنگ سرد در مورد مداخله ابرقدرت ها، و برای بازتعریف پارامترهای آن به عنوان یک جزء همیشگی جنگ با ارتباط مجدد با جهت گیری جنگ در دنیای مدرن نشان می دهد. اگر زندگی زشت، بی رحمانه و کوتاه باشد، همانطور که توماس هابز از ما می خواهد باور کنیم، به نظر می رسد که با میل همیشگی برای دخالت در امور دیگران نیز آغشته است. همانطور که کی جی هولستی بیان کرده است، «مداخله از یک نوع یا آن به یک امر عادی تبدیل شده است» در روابط بین الملل. بنابراین، جنگ های نیابتی، علی رغم پایان جنگ سرد، آغاز (و پایان ظاهری) برای دولت ها جذابیت اساسی را حفظ کرده اند. جنگ جهانی علیه ترور، و ظهور و سقوط کشورهای مختلف ابرقدرت رقیب. جنگ نیابتی یکی از ویژگی های منظم

درگیری‌های مدرن است، اما سطح بالایی از ناشناس بودن مفهومی را حفظ می‌کند. چنین درگیری‌هایی در حال حاضر در جهان امروز در حال جنگ هستند و اغلب در جنگ‌های گسترده‌تری پیچیده می‌شوند. این مطالعه تلاشی برای برجسته کردن ویژگی‌های جنگ‌های نیابتی به منظور تشویق به درک گسترده‌تر از علل، رفتار و پیامدهای این شکل متداول اما کم‌رنگ درگیری بوده است. این تلاشی است که با پذیرش کامل ناشناس بودن نسبی برچسب «جنگ نیابتی» در ادبیات علمی در مورد امنیت، در گزارش‌های رسانه‌ای از مناطق جنگی و مهمتر از همه، در سیاست خارجی و اعلامیه‌های امنیتی خود سیاست‌گذاران (تا حد زیادی). زیرا آنها اغلب سعی می‌کنند هرگونه مداخله غیرمستقیم را مخفی نگه دارند). اجازه دهید یک درگیری پرمخاطب اخیر را در نظر بگیریم - قیام در سوریه که در مارچ ۲۰۱۱ آغاز شد - و بررسی کنیم که چگونه یک جزء اصلی جنگ نیابتی برای برخی از جناح‌های متخاصم جذابیت داشته است، بدون اینکه چنین پویایی در معرض دید تحلیلی جدی قرار گیرد.

تشدید سرکوب رئیس‌جمهور بشار اسد علیه گروه‌های ناراضی

مخالف تسلط خود بر قدرت در اوایل سال ۲۰۱۲، نگاه جهان را به آنچه که به نظر می‌رسید آخرین قیام‌های بهار عربی باشد معطوف کرد. قتل عام غیرنظامیان در شهرهای حمص و حوله بحث‌های شدیدی را در مورد ضرورت و امکان انجام یک مداخله نظامی مستقیم، به طور بالقوه تحت نظارت سازمان ملل متحد، برای توقف جنایات ایجاد کرد. اما در بحث‌ها و درخواست‌های برخی از طرف‌های درگیر در خشونت، لحن مشخصی وجود داشت که تمایل به تبدیل درگیری در سوریه به جنگی نیابتی را آشکار کرد. در فوریه ۲۰۱۲ در کنفرانس دوستان سوریه تحت حمایت اتحادیه عرب در تونس، شورای ملی سوریه ضد اسد (SNC) با نمایندگان هفتاد کشور حاضر لابی کرد تا به آنها اجازه واردات تسلیحات را بدهند تا آنها به جنگ خود ادامه دهند. به ارتش سوریه و شبه‌نظامیان طرفدار دولت. همانطور که یک سخنگوی SNC اظهار داشت: «اگر رژیم شکست بخورد... به خشونت علیه شهروندان پایان دهید، دوستان سوریه نباید کشورها را از کمک به مخالفان سوری از طریق مستشاران نظامی، آموزش و تهیه تسلیحات برای دفاع از خود محدود کنند.» ۲ این

درخواست به منزله درخواست از جامعه بین المللی برای مداخله در این زمینه بود. سوریه توسط نیابتی در تلاش برای تضعیف، و در نهایت برکناری رئیس جمهور اسد از قدرت. با این حال، این تلاش با انتقاد شدید برخی از رهبران جهان مواجه شد. نوری المالکی، نخست وزیر عراق، از تجربیات اخیر کشورش در مورد مداخله نیابتی استفاده کرد و هشدار داد که «گزینه تسلیح هر یک از طرفین درگیری منجر به جنگ نیابتی منطقه ای و بین المللی در سوریه خواهد شد».

علیرغم هشدار مالکی، به نظر می رسد که هم دوستان و هم دشمنان رژیم اسد به مداخله غیرمستقیم در سوریه متوسل شده اند، زیرا بن بست در شورای امنیت سازمان ملل امکان مداخله مستقیم را طولانی می کند. در مارچ ۲۰۱۲، دولت بریتانیا اعلام کرد که بودجه کمک های غیرنظامی به گروه های مخالف سوری را دو برابر می کند.

۵۰۰۰۰۰ پوند. ویلیام هیگ، وزیر امور خارجه، اشاره کرد که این کمک ها تجهیزات ارتباطی و ابتکارات جامعه مدنی را پوشش خواهد داد. ۴ در بازجویی کمیته خدمات مسلح سنا در همان ماه، لئون پانتا، وزیر دفاع ایالات متحده از رد تامین تجهیزات گروه های شورشی در

آینده خودداری کرد. تا اوت ۲۰۱۲، دولت بریتانیا ۵ میلیون پوند دیگر "تجهیزات غیر کشنده" را برای گروه های ضد اسد در داخل سوریه تحریم کرده بود. متحدان رئیس جمهور اسد، یعنی روسیه، همچنین در حال توسعه روش های نیابتی برای تقویت هستند. متحد آنها علیرغم انکار کرملین مبنی بر کمک به سرکوب اسد علیه مردم خود، در جون ۲۰۱۲ فاش شد که پس از توقف کشتی باری روسی MV **Alaed** در سواحل، روسیه در تلاش برای صادرات بالگردها و موشک های تهاجمی به اسد بوده است. اسکاتلند پس از افشای محتویات آن به شرکت بیمه کشتی مستقر در لندن. ۷ گمانه زنی ها در مورد کمک های نیابتی روسیه به اسد در اکتبر ۲۰۱۲ تشدید شد، زمانی که ارتش ترکیه یک هواپیمای مسافربری روسی عازم دمشق را به ظن استفاده از آن مجبور به فرود کرد. تجهیزات نظامی را از مسکو به سوریه قاچاق کنند. ۸ در همه طرف های این درگیری داخلی، به نظر می رسد که متحدان مربوطه در مواجهه با اختلاف نظر بین المللی بر سر پذیرش مداخله مستقیم، به مداخله نیابتی به عنوان ابزاری برای کمک به اهداف خود از راه دور متوسل می شوند. . درگیری در سوریه،

زمانی که در کنار مولفه نیابتی مداخله در لیبی دیده می‌شود، راه‌هایی را نشان می‌دهد که بهار عربی به طور بالقوه به یک جنگ نیابتی غول‌پیکر تبدیل می‌شود، همانطور که نوری مالکی از آن می‌ترسید. این به عنوان شاهی بر جذابیت مداوم این شکل از جنگ برای کشورهای است که به دنبال به حداکثر رساندن منافع و/یا دیدگاه ایدئولوژیک خود هستند. چه نمونه‌هایی از جنگ سرد، جنگ علیه تروریسم یا بهار عربی را بررسی کنیم، می‌توانیم تلاش‌های همیشگی دولت‌ها و بازیگران غیردولتی را برای مشارکت در انواع جنگ غیرمستقیم مشاهده کنیم.

جنگ‌های نیابتی به عنوان "ارزان ترین بیمه در جهان"

در طول جنگ سرد، ایالات متحده از آنچه آنها «برنامه‌های کمک خارجی» نامیدند به عنوان ابزار خود برای به راه انداختن جنگ‌های نیابتی از طریق حمایت غیرمستقیم مالی یا مادی از متحدان جهان سوم که در جنگ‌های درون دولتی یا بین دولتی با مخالفان کمونیست شرکت داشتند، استفاده کرد. در یک جلسه شورای امنیت

ملی، در اواخر سال ۱۹۵۵، رئیس جمهور دوایت آیزنهاور، این برنامه های جنگ نیابتی را به عنوان «ارزان ترین بیمه در جهان» توصیف کرد. آیزنهاور دقیقاً از روش هایی قدردانی کرد که در آن جنگ های نیابتی هم بار مالی و هم هزینه های سیاسی را کاهش می دهند. مداخله نظامی این منطقی این سوال اساسی را مطرح می کند: چرا جان سربازان خود را به خطر می اندازید و خزانه خود را پاکسازی می کنید در حالی که می توانید دیگران را وادار کنید تا به نتیجه مطلوب درگیری برای شما دست یابند؟ جذابیت استراتژی های نیابتی برای سیاست گذاران، چه در آن زمان و چه در حال حاضر، ناشی از مزایای درک شده از خطر کمتر (عدم تلفات جنگی، در نتیجه کاهش واکنش سیاسی) و قابل انکار بودن (نماد عدم مداخله مستقیم، شکست استراتژیک آشکار در صورت جنگ را تضمین نمی کند. از دست می رود، اما در صورت پیروزی در جنگ، نفوذ و علاقه بیشتر خواهد شد).

علاوه بر عوامل متعدد بین المللی و داخلی که دولت ها را به مداخله در یک مناقشه، چه آشکار یا پنهان، برمی انگیزد، تصمیم برای انجام این کار اغلب به شدت در تفاسیر موفقیت نهایی مطرح می شود. بر اساس

ماهیت خود، ابرقدرت‌ها درگیر جنگ‌های نیابتی می‌شوند، زیرا می‌خواهند با موفقیت بر نتیجه یک درگیری موجود به نفع خود تأثیر بگذارند، اما نمی‌خواهند به طور کامل به استقرار نیروهای خود متعهد شوند. اما بیمه‌نامه‌ها همیشه پرداخت نمی‌کنند. به همین دلیل، با توجه به عدم تمایل به اعزام نیروی نظامی خود در وهله اول، دولت‌ها باید شکست در طول مداخلات نیابتی را بپذیرند. بسیاری از آنچه عنصر جنبشی درگیری نامیده می‌شود (در اصل خود جنگ واقعی) توسط دولت نیکوکار انجام نمی‌شود. بنابراین آنها مجبورند برای دستیابی به پیروزی استراتژیک برای آنها به طور نایب بر نمایندگان خود تکیه کنند. برای مثال، شکست یک مشتری نیابتی، مانند آنچه در مورد بسیاری از نیابت‌های عرب اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ سرد رخ داد، در غیاب تمایل کرملین برای کمک به آنها بدون اعزام نیروی زمینی شوروی، با اکراه پذیرفته شد. با این حال، هنگامی که به نمایندگان شوروی در سراسر آفریقا و آسیا نگاه می‌کنیم، می‌توان استدلال کرد، همانطور که بروس پورتر انجام داده است، که «دخالتهای شوروی [توسط نیابتی] در درگیری‌های محلی بسیار موفق بوده است.

.. [که] باید تا حد زیادی به توانایی آن در تحویل سریع تسلیحات و در مقادیر لازم برای برآورده کردن نیازهای مشتریانش در میدان جنگ نسبت داده شود.» ۱۰ با این حال، همیشه بین موفقیت کوتاه مدت جنگ نیابتی و خیرین بلندمدت همبستگی وجود ندارد. نفوذ بر دولت یا گروه مشتری به عنوان مثال، این مورد بحث شده است که چگونه حزب الله، به عنوان مثال، احترام اولیه خود را نسبت به سوریه افزایش داده است. علاوه بر این، در نظر بگیرید که چگونه ایران ممکن است باعث خروج سریع بریتانیا از جنوب عراق از طریق اتخاذ استراتژی جنگ نیابتی شود، اما کنترل سنی ها بر سیاست عراق همچنان پابرجاست و نفوذ ایران را بی اثر می کند.

دینامیک در حال تغییر جنگ های نیابتی

انجام جنگ های نیابتی توسط دولت ها، به ویژه ابرقدرت ها، به طور جدایی ناپذیری با نگرانی های ژئواستراتژیک گسترده تر آنها مرتبط است که عمدتاً ناشی از منافع و ایدئولوژی است. سلسله والاندرا در اواخر دهه ۱۹۸۰ استدلال کرد که «تمام تحلیل های نظامی شوروی از

مناقشه جهان سوم اساساً مشتق شده از . . . تمرکز اصلی آنها بر جنگ عمومی، عملیات در تئاتر اروپا، و رابطه بین جنگ متعارف و هسته‌ای. ۱۱ اگر ما این مشاهدات را برای انعکاس بحث‌های ژئواستراتژیک اوایل قرن بیست و یکم معاصر کنیم، می‌توان استدلال کرد که تحلیل نظامی آمریکا از جهان جهانی جنوب اساساً نشأت گرفته از تمرکز اصلی آنها بر جنگ عمومی (در نتیجه تجربیات زخمی آنها در آشنایی مجدد با جنگ ضد شورش در افغانستان و عراق)، عملیات در تئاتر آسیایی (نتیجه ظهور چین به عنوان یک رقیب ابرقدرت) است. و رابطه بین جنگ متعارف و غیر متعارف (نتیجه بحث‌های درون نظامی در مورد مکان جنگ نامتقارن در دکترین نظامی ایالات متحده و برجسته بودن "جنگ‌های ترکیبی" بالقوه که این دو نوع درگیری را با هم ترکیب می‌کنند. با توجه به تداوم جذابیت اصلی جنگ‌های نیابتی حتی در یک محیط استراتژیک در حال تغییر، این تحلیل در واقع راه را برای جنگ‌های نیابتی بیشتر و نه کمتر در آینده باز می‌کند.

جنگ‌های نیابتی امروزی، در اصطلاح نظامی، به «عملیات‌های مبتنی بر تأثیرات» تبدیل شده‌اند که به موجب آن هدف خاصی (مانند سقوط

یک رژیم استبدادی) با اجتناب از یک پیامد پیش‌بینی شده (تشدید درگیری با به عنوان مثال، ابرقدرت رقیب) و با هزینه پولی قابل قبول (یک عامل مهم فزاینده با توجه به وضعیت اقتصاد جهانی معاصر) - که همه اینها بدون اینکه دولت مجبور باشد مستقیماً نیروهای نظامی خود را متعهد کند به دست می‌آید.

از زمان پایان جنگ سرد، جنگ‌های نیابتی ناشی از ابرقدرت‌ها تا حد زیادی با جنگ‌های نیابتی که توسط قدرت‌های منطقه‌ای از طریق نفوذ فرامرزی گروه‌های شبه‌نظامی هدایت می‌شوند، جایگزین شده‌اند. چنین جنگ‌های نیابتی که به‌ویژه در آفریقا شاهد آن بودیم، شاهد تغییر شخصیت آن‌ها از درگیری‌های بین‌المللی با ماهیت ایدئولوژیک به مداخلات منطقه‌ای شده با انگیزه رقابت بین‌دولتی و درون‌دولتی برای کسب قدرت و منابع بوده‌اند. همانطور که جان آبینک در رابطه با پرونده آفریقا استدلال کرده است: "ماهیت و گستره جنگ‌های نیابتی باید به طور سیستماتیک تر مورد مطالعه قرار گیرد، زیرا آنها تأثیر جدی بر ثبات بلند مدت و صلح منطقه‌ای در آفریقا دارند و الگوهای بین‌المللی و منطقه‌ای آفریقایی را آشکار می‌کنند. سیاست

قدرت که اغلب نادیده گرفته می شود.^۱

یکی دیگر از روند آشکار، روش چند جانبه فزاینده ای است که در آن جنگ های نیابتی به راه افتاده است. روش عمدتاً یک جانبه ای که در آن دو ابرقدرت جنگ سرد، اسلحه، آموزش و پول را به نمایندگان منتخب خود ارائه کردند، در اوایل قرن بیست و یکم با جنگ نیابتی ائتلاف پیوند خورد. این بدان معنا نیست که استراتژی های نیابتی تک دولتی منسوخ شده اند، زیرا البته ادامه خواهند داشت، بلکه صرفاً به این معناست که یک گرایش به سمت استراتژی های نیابتی جمعی وجود داشته است. این امر یا به شکل ائتلاف های نیابتی عمدی، مانند برخی کشورهای ناتو که به طور جمعی از ابزارهای غیرمستقیم حمایت از نیروهای ضد قذافی در جریان قیام ۲۰۱۱ لیبی استفاده می کنند، یا ائتلاف های غیررسمی که ناشی از انتخاب متقابل همان نماینده است، به خود گرفته است. که سوریه و ایران را از طریق حمایت آنها از حزب الله در نبرد علیه دولت اسرائیل متحد کرد. بنابراین تأثیر ضربه ای بر درک چگونگی درک امنیت جمعی در روابط بین الملل معاصر وجود دارد. تصمیم گروه هایی از دولت ها برای

مداخله نیابتی در یک درگیری موجود، نه تنها منافع مشترک در نتیجه آن جنگ را آشکار می‌کند، بلکه نشان می‌دهد که چگونه امنیت جمعی - برای مثال از طریق حذف یک رژیم مورد تحقیر متقابل - لزوماً آشکار نیست. از طریق معاهدات رسمی و ایجاد اتحاد، اما چیزی است که به طور غیر رسمی با کمک و کمک به متحدان از راه دور انجام می‌شود. سپرهای موشکی مشترک یا بندهای امنیت جمعی در پیمان‌های اتحاد اکنون می‌توانند با جنگ نیابتی ائتلاف به عنوان جلوه‌ای از امنیت جمعی در عمل در قرن بیست و یکم ملحق شوند.

درک ما از آنچه واقعاً «نماینده» را تشکیل می‌دهد توسط برخی بازیگران غیردولتی در سال‌های اخیر به چالش کشیده شده است. گروه‌های شورشی در عراق و گروه‌های انشعابی جمهوری خواه ایرلند با استفاده اجباری از افراد بر خلاف میل خود برای انجام اقدامات تروریستی، در استفاده از آنچه می‌توان «نیابت‌های تاکتیکی ناخواسته» نامید، پیشگام شدند. این کتاب مملو از نمونه‌هایی است از آنچه مسلماً یک درک «کلاسیک» از جنگ نیابتی است - دولت‌هایی که از جانشین‌های غیردولتی سازگار برای تحقق اهداف استراتژیک (مانند

سقوط دولت دشمن یا شکست یک نیروی نظامی رقیب) استفاده می‌کنند. اما انحصار تقریباً اهداف استراتژیک در مقیاس بزرگ که توسط ارتش‌ها یا سازمان‌هایی که به عنوان نیابت عمل می‌کنند به انجام می‌رسد، با توسل برخی گروه‌ها به استفاده از افراد برای انجام اقدامات تاکتیکی خشونت‌آمیز به شیوه‌ای قدرتمند تضعیف شده است. دو مثال برجسته به ذهن می‌رسد. در سال ۲۰۰۵، به طور گسترده گزارش شد که چگونه یک گروه شبه‌نظامی در عراق با اجبار یک مرد مبتلا به سندرم داون را وادار به انجام یک حمله انتحاری از طرف آن‌ها علیه یک مرکز رأی‌گیری کرده بود تا انتخابات مورد حمایت آمریکا در این کشور را مختل کند. بعداً فاش شد که برای انفجار یک خودروی بمب‌گذاری شده در خارج از پادگان ارتش بریتانیا در ایرلند شمالی، جمهوری خواهان مخالف توافقنامه تقسیم قدرت، یک تاکسی را در بلفاست ربودند، خانواده راننده تاکسی را گروگان گرفتند و قول دادند. تنها زمانی که راننده بمب را در کابین خود به پادگان تحویل داد، آن‌ها را رها کرد. در هر دوی این نمونه‌ها، گروه‌ها از نیروی قهری برای اطمینان از انجام اقدامات خشونت‌آمیز در سطح

تاکتیکی استفاده کردند - اما با استفاده از افراد برای به عنوان نیابتی عمل کنید آشکار می شود که اقدامات جنگ نیابتی اکنون در تمام سطوح جنگ، از هدف ژئواستراتژیک گرفته تا عمل خشونت آمیز تنها، نفوذ می کند.

یکی دیگر از عناصر جالب معاصر تغییر ماهیت نیابت ها، تفسیر جهادی از نقش آنها در "مبارزه مقدس" درک شده آنهاست. اعضای القاعده و سایر گروه های وابسته خود را در حال انجام کار خدا بر روی زمین می دانند و دشمنان اسلام را شکست می دهند. در واقع، آنها خود را مشتریان نیابتی خدا می بینند. این مهم است زیرا زمانی که «خیرگذار» یک حالت نیست، بلکه یک خداست، بعد علت تعارض نیابتی را تغییر می دهد. اهداف راهبردی یک دولت در برخی موارد جای خود را به پایبندی هایی برای تحقق تفاسیر خاص از یک متن دینی داده است. اما بر خلاف جنگ های نیابتی آگاهانه ایدئولوژیک دوران جنگ سرد، این جنگ نیابتی با الهام از دین علیه غرب به نمایندگی از القاعده (که مسلماً توسط اسامه بن لادن در «اعلامیه جنگ» ۱۹۹۸ او تدوین شده بود) جنگی است که لزوماً به همان

استانداردها یا منطق استراتژیک رهبرانی که در سیستم دولتی عمل می کنند، به دلیل جاودانگی تفسیر جهادی مبارزه آنها، رعایت نمی شود. به طور خلاصه، آنها تا زمانی که مبارزه پیروز شود، به عنوان نیابتی روی زمین برای خدا عمل خواهند کرد. دیدن جنگ القاعده علیه غرب از دریچه جنگ نیابتی، و نه لزوماً ضد تروریسم یا ضد شورش، چرخش جدیدی را در درک ما از علل و پیامدهای جنگ علیه تروریسم (مهمتر از همه به این دلیل که تضعیف می کند) ایجاد می کند. این تصور که بنیادگرایی اسلام گرا را می توان بی درنگ شکست داد، تا زمانی که طرفداران آن خود را نیابت های لحظه ای خداوند بدانند که در یک جنگ مقدس ابدی محبوس شده اند).

پیامدهای جنگ های نیابتی

جنگ های نیابتی که در این کتاب بررسی می شوند مجموعه ای از پیامدهای سه گانه را برای دست اندرکاران، از جمله خیرین، نیابت ها، جانشینان و جمعیت کشوری که مداخله در آن انجام می شود، نشان می دهد. پیامدها لزوماً فوری نیستند و اغلب در تأثیر آنها طولانی می شوند. به طور خلاصه، جنگ های نیابتی می توانند به طور مضر الق

کنند: وابستگی در درازمدت بین خیر و نماینده (از لحاظ سیاسی و مالی). طویل شدن و/یا تشدید

جنگ اصلی که در آن مداخله در نظر گرفته شد. و ایجاد نزاع بیش از حد فراتر از مرزهای اولیه جنگ و یا ایجاد "برخورد" ناخواسته برای شرکت کنندگان پس از پایان جنگ.

وابستگی

به گفته نیل مک فارلین، جنبش‌های آزادی‌بخش ملی که از کمک‌های بسیار شوروی در مبارزه با دولت‌های طرفدار غرب یا استعمار در طول جنگ سرد دریافت می‌کردند، به چهار هدف اصلی دست یافتند: استقلال سیاسی. آزادی از کنترل اقتصادی خارجی؛ انقلاب اجتماعی؛ و بازسازی فرهنگی. ۱۷ اتحاد جماهیر شوروی قصد داشت چنان روابط نزدیکی با این گروه‌ها ایجاد کند که کمک‌ها مسلماً باعث ایجاد وابستگی می‌شد. همان‌طور که استفان وایزمن در اواخر دهه ۱۹۷۰ اشاره کرد، نتیجه مداخلات مخفیانه گسترده آمریکا در طول جنگ سرد، به ویژه در آفریقا، برای تضعیف این وابستگی به کمک‌های شوروی، منجر به افزایش وابستگی میانه‌روها به ایالات

متحده شد. و سیا حمایت و ضدآمریکایی رو به رشد مردمی را حمایت می کنند

در فضای دوقطبی تنش های جنگ سرد، وابستگی تحمیلی سیاسی و اقتصادی حاکمیت استعماری که بسیاری از گروه های چریکی علیه آن می جنگیدند، برای وابستگی مشابه به حمایت ابرقدرت ها برای ارائه ثبات سیاسی، هدایت ایدئولوژیک و کمک های اقتصادی در دوران پسااستعماری جابه جا شد. تنظیمات. اینها پیوندهایی است که ظاهراً امروزه هنوز هم به خیرین دولتی و نمایندگان غیردولتی آنها وابسته است. دولت های خیر همچنان به منظور ارائه حمایت مستمر در طیف سیاسی، اقتصادی و نظامی مورد توجه قرار می گیرند.

خشونت طولانی و یا تشدید شده

غالباً این فرض وجود دارد که اتخاذ استراتژی جنگ نیابتی سریع ترین راه برای پایان دادن سریع به جنگ است و به طور غیرمستقیم به یک طرف اجازه می دهد از نظر نیروی انسانی، آموزش یا تسلیحات برتری کسب کند. این ایده اخیراً توسط فرستاده سابق جورج دبلیو بوش در سودان، اندرو اس. ناتسیوس، مورد حمایت قرار گرفت. او استدلال

کرد که درگیری بین سودان جنوبی تازه استقلال یافته و همسایه شمالی آن سودان، در صورت مداخله غیرمستقیم آمریکا به سودان، می تواند متوقف شود. متحدان سودان جنوبی در مواجهه با تجاوزات شمالی:

برای جلوگیری از کشتار، جامعه بین المللی باید سودان جنوبی را مسلح کند. برخلاف مداخله در افغانستان و عراق، ایالات متحده نیازی به شلیک گلوله ندارد. همانطور که ما برای حمایت از اسرائیل تسلیحاتی فراهم کرده ایم اما هرگز سربازان خود را در معرض خطر قرار ندادیم، می توانیم به صلح در این منطقه کمک کنیم. . . تنها راه برای پایان دادن به قلدری شمال و تقویت مذاکرات صلح، دادن ابزار مناسب به جنوب است: سلاح های ضد هوایی آمریکایی.

اما درک این موضوع که مداخلات نیابتی در واقع به یک درگیری موجود پایان می دهد، شواهدی را رد می کند که در مجموع آنها واقعاً چنین درگیری ها را طولانی می کنند، عمدتاً به این دلیل که یک جناح ضعیف متخاصم تا حد ایجاد بن بست تقویت شده است. در واقع، در جون ۲۰۱۲، یک گزارش عفو بین الملل در مورد وضعیت سودان

جنوبی گزارش داد که چگونه سودان و سودان جنوبی در تلاش برای تضعیف یکدیگر، از جمله مین‌های زمینی ساخت چین و تانک‌های اوکراینی، به دنبال کمک نیابتی بودند. گزارش نتیجه‌گیری می‌کند که چنین کمک‌هایی به "نقض جدی حقوق بشر و نقض قوانین بین‌المللی بشردوستانه" کمک کرده است.

اما طولانی شدن و تشدید تضاد در نتیجه مداخله نیابتی چیز جدیدی نیست. همانطور که استنلی پین در رابطه با بریگادهای بین‌المللی تحت حمایت کرملین که برای جنگ در اسپانیا در طول جنگ داخلی آنها فرستاده شده‌اند، استدلال کرده است: «مداخله شوروی توانست پیروزی جناح راست را مسدود کند، اما ابعاد آن به اندازه کافی بزرگ نبود تا به پیروزی دست یابد. چپ. این فقط برای تضمین یک جنگ داخلی طولانی‌تر کافی بود.» (۲۱) هیو توماس موافق بود، و مداخلات نیابتی را به عنوان «یکی از دلایل طولانی شدن جنگ» ذکر کرد. چنین مثال‌هایی نشان می‌دهند که چگونه سیل سلاح‌ها یا نیروهای جانشین به داخل یک منطقه جنگی موجود به یکی از طرف‌های درگیر انگیزه و حمایت بیشتری برای جنگیدن می‌دهد، نه اینکه فروپاشی یا به دنبال

مذاکره باشند.

سرریز بیش از حد و "بازگشت به سوی جبهه جنگ"

تا حد زیادی، تسلیح یا آموزش نیروهای نیابتی توسط دولت های نیکوکار مبتنی بر این فرض ژئواستراتژیک است که "دشمن دشمن من دوست من است". با این حال، همانطور که تاریخ جنگ نیابتی به ما می گوید، این سیاست خطر شدید ایجاد پیامدهای ناخواسته و معکوس پس از پایان جنگ را به دنبال دارد - چیزی که سیا آن را "باک برگشتی" می نامد. چنین ضربه ای می تواند آشکار یا ظریف، فوری یا با تأخیر در تجلی آن باشد. (۲۳) پیامدهای آینده تصمیم های سیاست خارجی احتمالاً در موقعیت های جنگ نیابتی تشدید می شوند، با توجه به ماهیت اغلب زودگذر رابطه بین خیر و نماینده، و معمولاً کوتاه. - ماهیت مدت هدف استراتژیک خیر. این امر باعث می شود که عواقب دراز مدت مداخله در نظر گرفته نشود. گسترش جنگ های نیابتی در دوران جنگ سرد، فراوانی و تأثیر بازگشت را تشدید کرد. همانطور که چالمرز جانسون در Blowback، مطالعه تحریک آمیز

خود درباره پیامدهای سیاست خارجی اخیر ایالات متحده نتیجه گیری کرد: «سیاست جهانی در قرن بیست و یکم به احتمال زیاد اساساً توسط ضربه‌ای از نیمه دوم قرن بیستم - یعنی از پیامدهای ناخواسته جنگ سرد و تصمیم حیاتی آمریکا برای حفظ وضعیت جنگ سرد در جهان پس از جنگ سرد.»^{۲۴} ارزیابی احتیاطی جانسون باید ما را تشویق کند که نه تنها عمیق تر در مورد پیامدهای معاصر جنگ های نیابتی که در گذشته، بلکه سیاستگذاران و محققان را به طور یکسان نسبت به پیامدهای بالقوه درازمدت آغاز جنگ های نیابتی کوتاه مدت امروز هوشیارتر می کند.

شاید تجلی مثال زدنی این است که چگونه موشک های استینگر که ایالات متحده در اواخر دهه ۱۹۸۰ در اختیار مجاهدین افغان قرار داد، در درگیری های بیشتر پس از خروج شوروی در سال ۱۹۸۹ استفاده شد. استفاده از موشک های استینگر توسط بازیگران غیر دولتی که هیچ کدام فروش مستقیم استینگر انجام شده است، اما چه کسانی با گروه های افغانی که استینگر آمریکایی تهیه می کردند تعامل داشتند، در سال های پس از خروج شوروی در بوسنی، ایران، کشمیر، تونس

و سرزمین‌های فلسطینی گزارش شده است. واشنگتن با گسترش استفاده از استینگر مواجه شد که رئیس‌جمهور جورج اچ.

بوش مجوز برنامه ۶۵ میلیون دلاری «بازخرید» را برای کمک به سیا در بازیابی هر چه بیشتر موشک‌ها صادر کرد. نتایج این ابتکار ناچیز بود، تنها بخش کوچکی از استینگرها بازیابی شدند، و چیزی بین ۳۰۰ تا ۶۰۰ نفر از آنها بی‌خبر ماندند. ۲۶ اثرات این تصمیم خاص جنگ نیابتی، هم از درگیری اولیه که برای تأثیرگذاری بر آن طراحی شده بود و هم ناخواسته ریخته شد، طولانی‌تر شد. فراتر از مرزهای کشوری که برای آن در نظر گرفته شده بودند.

جنگ شوروی و افغانستان ۱,۳ میلیون نفر را کشت و ۵,۵ میلیون نفر دیگر به پناهنده تبدیل شدند - یک سوم جمعیت کشور قبل از جنگ. عبارات گزارش کمیسیون ۱۱ سپتامبر، «تروما در جامعه سیاست خارجی و امنیت ملی، چه در داخل و چه در خارج از دولت». جنگ نیابتی دیاسپورای جهادی که در پایان جنگ افغانستان ایجاد شد، موج جدیدی از بنیادگرایی پان‌عرب را برانگیخت. با دور شدن از گروه‌های مجاهدین پس از جنگ سرد، ایالات متحده در ایجاد یک نیروی

فراملی از ستیزه جویان اسلام گرا که به ایجاد جنبش های تروریستی در سراسر جهان ادامه دادند، و در واقع اجازه داد تا افغانستان به سمت جنگ داخلی فرو برود و کاری برای کاهش آن انجام نداد، همدست بود. سطح فقر افغانستان که از بالاترین سطح در جهان بود. علاوه بر جنگ داخلی و ادامه فقر، یکی از مهم ترین پیامدهای بی توجهی ایالات متحده به افغانستان پس از سال ۱۹۸۹، پناهگاهی بود که اکنون به مجموعه ای از شبه نظامیان جهادی ارائه می شود. در اواسط دهه ۱۹۹۰، طالبان کنترل بخش های وسیعی از کشور، از جمله کابل، پایتخت را به دست گرفتند. در نتیجه، افغانستان به عنوان یک پناهگاه امن برای بنیادگرایی اسلامی تثبیت شد، که با این واقعیت که ایالات متحده سیاست مشخصی برای مقابله با این موضوع تدوین نکرده بود، ترکیب شد. آمریکایی ها اندکی به پیامدهای استراتژی جنگ نیابتی خود فکر کرده بودند. هنگامی که زیگنیو برژینسکی، مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر، در مصاحبه ای با یک مجله خبری فرانسوی در سال ۱۹۹۸ در مورد این موضوع تحت فشار قرار گرفت، او پاسخ داد: "کدامیک در تاریخ جهان مهم تر بود؟" طالبان یا سقوط

امپراتوری شوروی؟ چند اسلام‌گرای بیش از حد هیجان‌زده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟» (۲۹) اگرچه آمریکایی‌ها ممکن است به پایان یک جنگ کمک کرده باشند، اما ناخواسته بذر شروع جنگی دیگر را کاشتند که به طرز شگفت‌انگیزی ساخته شد. واضح است در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، هر چقدر هم که مقصر دانستن این سرزنش آسان باشد، باید اذعان کرد که آمریکا «کاری را انجام می‌داد که قدرت‌های بزرگ در طول تاریخ انجام داده‌اند تا به عنوان قدرت‌های بزرگ بقای خود را انجام دهند: منافع استراتژیک خود را دنبال کنند». هدف این کتاب نشان دادن منافی است که اغلب به طور غیرمستقیم، غالباً مخفیانه، ناگزیر به دلایل قدرت و/یا ایدئولوژی، و با استفاده از پرسنل سایر دولت‌ها یا بازیگران غیردولتی برای تحقق بخشیدن به این منافع برای آنها دنبال می‌شود.

جنگ‌های نیابتی در دنیای مدرن

جنگ نیابتی نوعی درگیری است که به ظاهر پر از پارادوکس است. نه مداخله کامل است و نه غیرمداخله. می‌تواند آشکار یا پنهان باشد. می‌تواند توسط دولت‌ها و بازیگران غیردولتی، گاهی اوقات علیه

یکدیگر استفاده شود. این کتاب تلاشی برای روشن شدن برخی از این تناقضات ظاهری بوده است. همچنین تلاش کرده است نه تنها توسل همیشگی به مداخله نیابتی در تاریخ جنگ را برجسته کند، بلکه راه‌هایی را نیز نشان دهد که در آن به بخش مهمی از درگیری‌های آینده تبدیل می‌شود. جنگ‌های نیابتی صرفاً یادگار رقابت ابرقدرت‌های جنگ سرد نیستند. در واقع، آنها احتمالاً جنبه‌ای هستند که به طور فزاینده‌ای در رقابت بین ابرقدرت‌های فعلی و در حال ظهور استفاده می‌شود. به این ترتیب، برای جلوگیری از پیامدهای مخرب تر آن در دهه‌های آینده، جنگ‌های نیابتی باید توسط دانشجویان، محققان و سیاست‌گذاران به طور کامل درک شوند.

درک جنگ‌های نیابتی به عنوان درگیری غیرمستقیم در یک درگیری توسط اشخاص ثالثی که مایل به تأثیرگذاری بر نتیجه استراتژیک آن هستند، به شفافیت در بحث‌های مبهم کمک می‌کند، یا هنگام گزارش در مورد درگیری‌ها در سراسر جهان که در آن دست پنهان یک خیرخواه به طور نایب به یک طرف منتخب کمک می‌کند. . جنگ‌های نیابتی در گذشته و زمان جنگ بسیار برجسته‌تر

از آن چیزی بوده‌اند که ادبیات دانشگاهی، بحث‌های سیاست‌گذاری یا روزنامه‌نگاری اذعان کرده‌اند. تا حدی، این به دلیل خاکستری بودن همیشگی تعاریف جنگ نیابتی و ماهیت اغلب پنهانی جنگ نیابتی است. زمان آن فرا رسیده است که رنگی به چنین بحث‌های تعریفی داده شود و نوری بر انگیزه‌ها، روش‌ها و هویت کسانی بتابد که به دنبال مداخله در درگیری‌های موجود بوده‌اند و در عین حال تلاش می‌کنند دست خود را پاک نگه دارند.

برخی از عناصر جنگ‌های نیابتی در طول دهه‌ها ثابت مانده‌اند. مهمترین آنها دلایل جذابیت آنها و اینکه چرا دولت‌ها درگیر آنها هستند، است. ترکیب جذاب انکار قابل قبول و ریسک کمتر تضمین کرده است که جنگ‌های نیابتی برای کشورهایی که به دنبال دفاع یا گسترش منافع یا ایدئولوژی خود هستند جذابیت ایجاد می‌کند. با این حال، این جذابیت، خطرات ذاتی را با خود به همراه دارد که باید تحت نظارت شدید قرار گیرد، زیرا دوره جدیدی از جنگ‌های نیابتی ناگزیر است. چه این مداخلات نیابتی بین ایالات متحده و چین در آفریقا، یا توسط کشورهای ناشناس در فضای سایبری، یا توسط

PMC ها در جهان در حال توسعه انجام شود، مداخله غیرمستقیم در درگیری های موجود ممکن است تشدید درگیری را کاهش دهد، اما تشدید درگیری را به خطر می اندازد. آنها ممکن است با مداخله مستقیم، هیاهوی سیاسی بین المللی را دور بزنند، اما احتمال تلفات بیشتر را در نتیجه هجوم سلاح ها، پول یا پرسنل خارجی افزایش می دهند. به طور خلاصه، تاریخ جنگ های نیابتی به بازرسی دقیق تری نیاز دارد تا تجلی آن ها در آینده قابل پیش بینی به درستی درک شود، به اندازه کافی زمینه سازی شود و به اندازه کافی نقد شود. مسئولیت اطمینان از این امر بر عهده ماست.

منابع

- 9/11 Commission Report (authorized edn) 2004 (New York: W.W Norton).
- Congressional Research Service (CRS), 2005 'Issue Brief for Congress: Israel – US Foreign Assistance' (Washington, DC: 7 March), available at: <<http://www.fas.org/sgp/crs/mideast/IB85066.pdf>>.
- Congressional Research Service (CRS), 2007 'Report for Congress: Iran's Influence in Iraq' (Washington, DC: 12 September), available at: <<http://fpc.state.gov/documents/organization/91004.pdf>>.
- Congressional Research Service (CRS), 2007 'Report for Congress: Conventional Arms Transfers to Developing Nations, 1999–2006' (Washington, DC: 26 September), available at: <<http://www.fas.org/sgp/crs/weapons/RL34187.pdf>>.
- Department of Defense (DoD), 2012

Sustaining US Global Leadership: Priorities for 21st Century Defense (January) (Washington, DC: The Pentagon).

- *Documents on British Policy Overseas*, 2002 Series 1, Volume VIII, 'Britain and China, 1945–50' (London: Her Majesty's Stationery Office).

- *Foreign Relations of the United States*, 1989 Vol. X, '1955–57: Foreign Aid and Economic Defense Policy' (Washington, DC: US State Department).

- House of Commons Defence Select Committee, 2006 'UK Operations in Iraq', Thirteenth Report of Session 2005–06, HC 1241 (August).

- Ministry of Defence (MoD), 2010 *Future Character of Conflict*

- (Development Concepts and Doctrine Centre, February).

- US Congressional Budget Office Report, 2008 'Contractors' Support of US Operations in Iraq' (Washington, DC: August), available at:

- <http://www.cbo.gov/sites/default/files/cbofiles/ftpdocs/96xx/doc_9688/08-12-iraqcontractors.pdf>.

- *Terrorism (new ed)* (London: Pluto Press).
- Daalder, Ivo H. and James M. Lindsay, 2003 *American Unbound: The Rush Revolution in Foreign Policy* (Washington, DC: Brookings Institution Press).
- Eckstein, Harry (ed.), 1964 *Internal War: Problems and Approaches* (New York: Free Press of Glencoe).
- Engbrecht, Shawn, 2011 *America's Covert Warriors: Inside the World of Private Military Contractors* (Dulles, VA: Potomac Books).
- Foreman, Amanda, 2011 *A World on Fire: An Epic History of Two Nations Divided* (London: Penguin).
- Freedman, Lawrence, 2002 *Kennedy's Wars: Berlin, Cuba, Laos and Vietnam* (New York: Oxford University Press).
- Gaddis, John Lewis, 1997 *We Now Know: Rethinking Cold War History* (Oxford: Oxford University Press).
- Garthoff, Raymond L., 1994 *Detente and Confrontation: American-Soviet Relations from Nixon to Reagan (revised edition)* (Washington, DC: The Brookings Institution).

- Gordon, Michael, and Bernard Trainor, 2006 *Cobra II: The Insider Story of the Invasion and Occupation of Iraq* (London: Atlantic Books).
- Halliday, Fred, 2002 *Two Hours That Shook the World – September 11, 2001: Causes and Consequences* (London: Saqi Books).
- Halper, Stefan, and Jonathan Clarke, 2005 *America Alone: The Neo-Conservatives and the Global Order* (New York: Cambridge University Press).
- Halperin, Morton, 1963 *Limited War in the Nuclear Age* (New York: John Wiley & Sons).
- Hiro, Dilip, 1995 *Between Marx and Muhammed: The Changing Face of Central Asia* (London: HarperCollins).
- Holsti, Kalevi J., 1996 *The State, War and the State of War* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Howson, Gerald, 1998 *Arms for Spain: The Untold Story of the Spanish Civil War* (London: John Murray).
- Hughes, Geraint, 2012 *My Enemy's Enemy: Proxy Warfare in International Politics* (Brighton: Sussex Academic Press).

- Innes, Michael (ed.), 2012 *Making Sense of Proxy Wars: States, Surrogates and the Use of Force* (Dulles, VA: Potomac Books).
- Johnson, Chalmers, 2002 *Blowback: The Costs and Consequences of American Empire* (London: Time Warner).
- Kanet, Roger E. (ed.), 1974 *The Soviet Union and the Developing Nations* (Baltimore: Johns Hopkins University Press).
- Kaplan, Robert D., 2001 *Soldiers of God: With Islamic Warriors in Afghanistan and Pakistan (new ed)* (New York: Vintage Books).
- Karnow, Stanley, 1997 *Vietnam: A History* (London: Penguin).
- Kinsey, Christopher, 2006 *Corporate Soldiers and International Security* (Abingdon: Routledge).
- Lebow, Richard Ned, 2010 *Why Nations Fight* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Leffler, Mervyn P. and Odd Arne Westad (ed.), 2010 *The Cambridge History of the Cold War (Volume II: Crisis and Detente)* (Cambridge: Cambridge University Press).

- MacFarlane, S. Neil, 1985 *Superpower Rivalry and Third World Radicalism: The Idea of National Liberation* (London: Croom Helm).
- Mackinlay, John, 2009 *The Insurgent Archipelago* (London: Hurst).
- Mueller, John, 1989 *Retreat from Doomsday: The Obsolescence of Major War* (New York: Basic Books).
- Nye, Joseph, 2004 *Soft Power: The Means to Success in World Politics* (New York: Public Affairs).
- Payne, Stanley G., 2004 *The Spanish Civil War, the Soviet Union and Communism* (New Haven, CT: Yale University Press).
- Porter, Bruce D., 1984 *The USSR in Third World Conflicts: Soviet Arms and Diplomacy in Local Wars, 1945–80* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Regan, Patrick M., 2002 *Civil Wars and Foreign Powers: Outside Intervention in Intrastate Conflict* (Ann Arbor, MI: University of Michigan Press).
- Reynolds, David, 1981 *The Creation of the Anglo-American Alliance, 1937–1941: A Study in Competitive Co-operation* (London: Europa

Publications).

- Ricks, Thomas, 2009 *The Gamble: General David Petraeus and the American Military Adventure in Iraq, 2006–2008* (New York: Penguin).
- Singer, P. W., 2010 *Wired for War: The Robotics Revolution and Conflict in the Twenty-First Century* (New York: Penguin).
- Stiglitz, Joseph, and Linda Bilmes, 2009 *The Three Trillion Dollar War: The True Cost of the Iraq Conflict* (London: Penguin).
- Stoler, Marc A., 2005 *Allies at War: Britain and America Against the Axis Powers, 1940–1945* (London: Hodder Arnold).
- Thomas, Hugh, 2003 *The Spanish Civil War* (4th edition) (London: Penguin).
- Treverton, Gregory F., 1987 *Covert Action: The Limits of Intervention in the Postwar World* (New York: Basic Books).
- Vasquez, John, 2009 *The War Puzzle Revisited* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Westad, Odd Arne, 2007 *The Global Cold War: Third World Interventions and the Making*

of Our Times (Cambridge: Cambridge University Press).

- Wheeler, Nicholas, 2000 *Saving Strangers: Humanitarian Intervention in International Society* (Oxford: Oxford University Press).

- *Articles*

- Abdink, Jon, 2003 'Ethiopia–Eritrea: Proxy Wars and the Prospects of Peace in the Horn of Africa', *Journal of Contemporary African Studies* 21/3: 407–25.

- Alden, Chris, 2005 'China in Africa', *Survival* 47/3: 147–64.

- Bar-Siman-Tov, Yaacov, 1984 'The Strategy of War by Proxy',

- *Cooperation and Conflict* 19: 263–73.

- Bissell, Richard E., 1978 'Soviet Use of Proxies in the Third World: The Case of Yemen', *Soviet Studies* 30/1: 87–106.

- Cheng, Dean, 2011 'Chinese Views on Deterrence', *Joint Forces Quarterly* 60/1: 92–4.

